144

I'jāz-i-Asadī.

(Sharḥ-i-Haft-band)

(Religious miscellanies).

بمقدار … وقطعه الیه

بشرط

بطرنو

164

[illegible]
عسه ۱۰

Lucknow
16. XI. 24
W. 1.

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة على اشرف الاولين

والآخرين محمد المصطفى صلى الله عليه وآله اجمعين

اما بعد ازان چون نعت بنده که قدوهٔ اهل الله زبدهٔ محبان علی ولی الله مومن صالح

مفتی مولانا کمال الدین حسن کاشی علیه الرحمه در سلک نظم آورده بودند الحق بر بیتی

از ابیاتش طغرائی فرمان پادشاهان ذو الاحتشام و هر مصرعه از مصرعاتش نشان دیوان

ذو الکرام می تواند بود معجزه ایست که حضرت غفور شکور بر زبان مولانای مذکور جاری

ساخته

بمقدار [illegible] وقطعه البیت از جواهر آبدار و درّ شاهوار برشته و ترتیب یافته چون محتاج

2.

بشرح بود این کم حوصله و کم مایه از علم موافق شعور خود و روایات کتب ما تقدم

بطریق ایجاز و اختصار شرح آن نموده و این کتاب را موسوم به اعجاز اسدی گردانید

امیدوار است که منظور نظر اکسیر اثر کیمیا مظهر کهف مومنین ملجاء و پناه اهل الاسلام

و بهدین ماه جهان افروز دوست نواز دشمن جور سپهر عدالت و جهان آرای آفتاب

عالمتاب کشور عظمت و فرمان روائی والاجناب بلند قدر جلیل الشان مریخ شوکت کیوان رفعت

مشتری توانائی عطارد دبیر فلک پیر زهره مطربان آسمان نظیر فرازنده اعلام دولت

وجهان کشائی برازنده نام شرافت و کامروائی یکتا گوهر بحر جود دُرّ دریای وجود

صاحب السیف والقلم خاتم زمان سرور نامداران خلاصه کون و مکان زبده موجودات

والمکان ستارهٔ حصن زحل هیبت وسهیل مکان شهاب رمح مهمهای ناوک هلال

صفات و بزرگ همت وقدر بلند اعظم نجبت خجسته ذات ورأی گزین نام ونشان همای

در شرافت بهار باغ دین به اعتقاد درست التجای خدمت آن ندیده دیدهٔ

وفلک دهر اینچنین شجاع دلیر بچشم اهل جهان وجهانیان نکشته عیان نگهدار وخدایا

به مسند اقبال بحق سید ابرار تا قیام جهان یعنی نواب کامیاب عالی مکان مستطاب

معلی القاب رفیع الشان نواب مومن الملک شجاع الدوله شجاع الدین محمد خان بهادر

اسد جنگ ادام الله دولته وارفع لواء شوکته ونصرت مد ظله ضاعف قدره علی مفارق

العالمین ومشید شان عظمت وجلاله الی یوم الدین بحق اشرف الاولین والاخرین واله

الطیبین الطاهرین المعصومین علیهم السلام کرده وپسند خاطر دریا مقاطر نشود تا بنغ

بمقدار

بیمقدار و کمینه گنهکار علی اللّه الغنی محمد علی ابن محمد صادق الحسنی النیشابوری الخفی ازین سقف 3.

و خورسندی کلاه خود با آسمان رسانیدم و باین سعادت عظمی و موهب کبری سجدات شکر الهی

نماید الحال وقتی است که پرده حجاب از رخ شاهد مدعا بردارد و به ادای مطلبی که ذکر آن نموده

بپردازد و ما توفیقی الا باللّه العلی العظیم بسم اللّه الرحمن الرحیم

السلام ای سایهات خورشید رب العالمین

آسمان عز و تمکین آفتاب داد و دین

تفسیر این کلام صدق انجام باین نوع است که اول چیزی که حق سبحانه تعالی خلق کرد

نور محمد است صلی اللّه علیه و آله و نور محمدی و علی را در یک مرتبه مصنوع و مخلوق گشته اند

حدیث چنانچه نبویست بدین معنی که من و علی از یک نور مخلوق گشته ایم و در زیر عرش الهی جا داشتیم

وخازات تسبیح وتحمید وتهلیل وتکبیر میکفتم تا آدم از خاک مخلوق گشته در صلب آن قرار
وآرامگاه ساختم ودر پیشانی آدم علیه السّلام نوری مانند برق لامع می تافت وچون حوّا
بشیث حامله گشت آن نور از جبین حوّا لایح بود چون شیث متولد گشت بر جبین مبین شیث
ظاهر بود همچنین از اصلاب بارحام واز ارحام باصلاب منتقل گشته تا به صلب عبد المطلب رسیدیم
از انجا نصف منقسم گشت و بصلب ابو طالب حواله گردید و بعد از تولد از پیشانی او هویدا بود
و نصف دیگر از انکه از پیشانی عبد المطلب هویدا بود بصلب عبد الله انتقال نمود از عبد الله
سید المرسلین و از ابو طالب سید الوصیین دنیا را بوجود خود تزئین دادند چون خلقت خورشید
بعد از ان جناب ست بر ظاهرست که کوکب نور از نور مصطفوی و مرتضوی نموده بس
بمنزلت سایه گشته ولیکن سایهٔ تاریک میباشند وآن آفتاب روشن ست بلی سایه گیست

که روشن نباشد زهی شرف این قندیل نورین که کسب نور ازین هردو بزرگوار نموده
ازین منزلت بادشاه کواکب و افلاک گردیده و آنحضرت را گفته که آسمان عز و تمکین
عزت آنحضرت عالی مرتبت که روح من و ارواح جمیع غلامان فدای نام مبارک باد
نزد خدا و رسول به مرتبه بود که این قلم عجز رقم شرح و بیان آن تواند نمود جناب احدیت
جل ذکره میفرماید که العزة لله و لرسوله و للمومنین و آنحضرت را
از سایر مومنان امتیاز داده میگوید که صالح المؤمنین و تمکین آن قبله
دنیا و دین بمثابه بود که سی سال امامت نمود بسی مکاره و آرام او را روی نمود
که خامه سیاه جامه قدرت بیان آن تواند داشت خود بامر الهی و ارشاد حضرت
رسالت پناهی اولی الامر و امر ناهی و پادشاه و حاکم خلق بود و دیگران وجود مبارکش را

معطل داشته و فرمان روای میکردند و مطابق خواهشهای نفس اماره خود اجرای
اوامر و نواهی مینمودند گاهی حلال را حرام و وقتی حرام را حلال میساختند و گاهی
محظور را مباح و مباح را محظور میداشتند و برین نهج رونق کار خود میدادند آنچه
میخواستند علم مخالفت می افراشتند و آن امام همام پادشاه مطلق انام بود با وجود
قدرت تمام صمصام انتقام از نیام بیرون میکشید و تحمل و تمکین کار فرموده جرعه صبر
نوش مینمود اگر آسمان عز و تمکین بگوید چه عجب بلکه عرش عز و تمکین میگفت سزاوار بود آفتاب
داد و دین گفت که داد و دین آن خلیفه برحق و وصی مطلق بنوعی بود که قرطاس مستقیم
متحمل آن بار عظیم تواند شد و لیکن نقلی که در تفسیر علی ابن ابراهیم هاشمی و کتاب کافی
در عدالت حضرت شاه اولیا ثبت شده بنگارش می آرد که روزی در خلافت عمر

ابن

5

ابن الخطاب بود پنج کس را به اثبات زنا بدار الحکومت آوردند و زنا را بر ایشان

ثابت کردند هر یک را بیک زجر که رجم باشد امر کرد آن عالم ربانی در آن مجلس تشریف حضور

ارزانی داشته فرمودند که وَیْلَکَ یا عُمَرُ لَیْسَ هٰذَا الْحُکْمُ فِیهِمْ

وای بر تو ای عمر نیست این حکمی که تو کرده در میان ایشان پس او گفت یا علی عَلَیْکَ

هٰذَا الْحُکْمُ بترتیب که اجرای این حکم کنی و این حد را موافق حدود جاری سازی

پس جناب حضرت ولایت مآب فرمود که یکی را گردن زدند دیگری را سنگسار نمودند

و سیم را حد زدند و چهارم را نصف حد و پنجم را تعزیر نموده رهائی دادند پس تعجب

نمودند خلفای و سوال کرد عمر از سید مومنان که یا ابوالحسن چه قسم بود که یک امر

بر پنج نوع از حد جاری ساختی و برین گونه دیدیم در یک مقدمه به پنج قسم زجر برداختی

آن آفتاب داد و دین فرمود که او را گردن زدم کافر ذمی بود از دمنش خلاص کردم

واشت

و موافق شریعت غرا و ملت بیضا گردنش را زدم امّا دوم مردی بود که زن

و زنا کرد مُحصن بود سنگسارش کردم و سیوم غیر محصن بود بر او اجرای حد بود

حد بر آن جاری ساختم و چهارم بنده بود بموجب ما عَلَی المُحصنات مِنَ

گفت

العَذاب حدش زدم و پنجم دیوانه بود تعذیر نمودم و رهایش دادم پس عمر

لَولا علی لَهلَکَ عُمَر بیت مُفتی هر چار دفتر مالک هر هشت خُلد

داور هر شش جهت اعظم امیر المؤمنین ع مراد از چهار دفتر

توریت و زبور و انجیل و فرقانست چنانچه بهترین و سیّد انس و جان صلی الله

علیه و اله و سلم میفرماید اگر خواهید بنمایم بشما کسی را که اگر بحث کند از توریت برانیه

اقرار

اقرار کنند اهل توریت که او مستحضرست از ما در علم توریت و اگر بحث کند

با اهل زبور هرآئینه اهل زبور اقرار کنند اهل آن برین که او مستحضرست بعلم زبور

از ما و اگر مباحثه کند با هل انجیل هرآینه اقرار کنند اهل آن که آن حاضرترست از ما

بعلم انجیل و اگر مباحثه با اهل فرقان کند پس غالب آمد خلق در علم آن و شک نیست

که هر یک از ائمه معصومین صلواة الله علیهم اجمعین اعلم ناس و عالم بعلوم این چهار

کتاب بودند چنانچه نقل است که حضرت امام رضا علیه السلام بعد از بدر توجه

ببصره نمودند بمنزل حسن بن محمد فرود آمدند و فرمودند حاضر ساز شیعیان مارا

و جاثلیق نصاری و راس الجالوت را و ما نا هرچه خواهند بپرسند محمد گفت حاضر کردم

و زیدیا و مغرلیان صاحبان و ادیان دیگر نیز حاضر شدند و آنحضرت برای اطمینان خاطر

اینها قبل از سلام سلام کرد پس با هر کسی بقدر حال او سخن فرمود جواب عربی بعربی جواب گفتند

فارسی بفارسی و جواب رومی برومی و ترکی بترکی و هندی بنوعیکه اهل لسان

که والله از ما مستحضرست بلغاتی که از تکلم مینماید فصحائی ما عاجز اند آنگاه امام همام

و بشنوای جمیع امام روی بجاثلیق کرد و گفت آیا هیچ در انجیل دلالت کرده است

بر نبوت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم گفت اگر بر آن انجیل دلالت کردی

ما انکار آن نمیکردیم پس فرمود مرا خبر ده که آن سکنه چیست شمار است در سفر سیم

جاثلیق گفت نامی است از نامهای حق سبحانه تعالی روا نبود که ما آنرا اظهار کنیم پس حضرت

امام رضا علیه السلام فرمود که اگر ترا مقر کنیم که نام ذکر محمد است و اقرار عیسی بآن و بشارت

دادن او بنی اسرائیل را بمحمد صلی الله علیه و آله تو بدان اقرار دهی و ترک کنی گفت اگر

بحیض

چنین کنی اقرار کنم و انجیل را رد نکنم امام رضا علیه السلام آنرا خواندن گرفت تا بذکر توریت

رسید فرمود ای جاثلیق کیست این پیغمبر جاثلیق گفت صفتش بگو فرمود که اوست

صاحب ناقه و عصا و حرام میکرداند برای امت خود خیانت و بار گران را و تکالیف

شاقه را از ایشان بتهدید و راه نماید براستی ای جاثلیق بحق آنخدائیکه انجیل بعیسی نازل

فرمود که آن صفات را در انجیل نیست بآن می یابی گفت آری اما دوست نه شیء

نزد ترسائیان که او صاحب شماست پس امام رضا علیه السلام گفت چون کافر نشدی

نابکار کردن انجیل و اقرار کردن درست از صفت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم

پس سفر دوم اگر که انجاست بر ذکر او و ذکر وصی او و دختر او و ذکر حسن و حسین پس

الجالوت و جاثلیق این را بسند بدیدند و دانستند که امام رضا عالم است بتوریت و انجیل

و زبور گفت بخدا آمد ما را خبری که ممکن نیست دفع کردن آن و انکار کردن توریت

و انجیل بدرستیکه موسی و عیسی علیه السلام هر دو بده بشارت داده اند و لیکن

مقرر نشده است نزدیک ما که این ان محمد است صلی الله علیه و آله و سلم یا غیر آن پس

حضرت امام رضا علیه السلام گفت که خدا هرگز رسول فرستاده است از اولاد آدم

تا عهد ما که نامش محمد بوده است یا در کتابی از کتابهای خدا تعالی می یابد که بغیر از این محمد

پیغمبری که نامش محمد باشد هست پس از جواب آنحضرت امتناع نمودند و گفتند ما را روا نبود

که اقرار کنیم آنچه تو فرمودی از پیغمبر و وصی و دختر و سبطین و اگر چنین کنیم شما ما را به اکراه

در اسلام آورید پس حضرت امام رضا ع فرمود ای جاثلیق ایمن باش از ما بتو هیچ ضرر نرسد

از آنچه می ترسی گفت مرا چون ایمن کردی و امان دادی بدرستیکه این پیغمبر و علی

8

وفاطمه و حسن و حسین در توریت و انجیل و زبور ذکر ایشان هست پس حضرت راس الجالوت

را گفت بشنو پس شعری از زبور فرا گرفت و خواند آنحضرت برسید تا بذکر علی و فاطمه

علیهما السلام پس گفت یا راس الجالوت از تو سوال میکنم بحق خدای که توریت و زبور

فرستاده است که این از زبور است و تراست از ما امان و عهد آنچه حانلیق گفتم پس راس الجالوت

گفت آری بعینه این در زبور یافتم پس امام رضا علیه السلام گفت بحق آن ده آیه که خدا

بموسی فرستاده که تو در توریت صفت این پنجتن می یابی که ایشان بعدل و فضل

نسبت داده اند گفت آری و هر که آنرا انکار کند کافر بود نزد پروردگار خود و پیغمبرانش

پس حضرت امام رضا علیه السلام گفت اکنون فرا گیر فلان شعر از توریت و خواندن گرفت

راس الجالوت تعجب میکرد از خواندن و فصاحت زبان وی تا بذکر محمد مصطفی رسید

کفت آری اینست والیا وشبیر وشبر وتفسیر این بعربی محمد است وعلی وحسن وحسین ع

پس حضرت امام رضا علیه السلام آن شعررا تمام برخواند وچون ازان فارغ شد راس الجالوت

کفت یا ابن رسول الله اکر نه ریاست بودی مرا برجهودان ایمان آوردمی وامر ترا ومتابعت

ترا بدان خدائی که توریت بموسی فرستاده که من ندیدم قاری ترا بقرائت توریت والانجیل

و زبور از تو پس حضرت امام رضا علیه السلام با ایشان بود تا وقت زوال انکاه ایشانرا

کفت من نماز بکزارم و بمدینه روم از برائی وعدی که والی مدینه را داده ام تا جواب نامه

خود بنویسند عبد الله بن سلیمان تا بانک نماز کفت وامام پیشتر رفت وامامت کرد و جماعت

را وداع فرمود برکشت و مراد از خواجه ها بهشت خلد جنت الفردوس و جنت النعیم

وجنت المأوی وجنت الاعلی وجنت العدن وجنت الخلد وجنت الرضوان است والسلام

و در

9

ودرین شبهه نیست که انحضرت خواجهٔ بهشت بهشت سمت و مختار است هرکرا

از دوستان خواهد داخل بهشت فرماید و دشمنان را داخل جهنم خواهد نمود چنانچه روایت

کرده اند از ابو سعید خدری رضی الله عنه که حضرت رسول صلعم فرمود که چون قیامت شود

حق تعالی مرا و علی را گوید که دوستان خود را به بهشت فرستند و دشمنان خود را بدوزخ

اندازید واین خبر بقول خدا تعالی است که فرموده أَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ

یعنی بدوزخ اندازیم همه کافران سیره کار و منکران را واز عبد الله مسعود روایت

کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود که چون حق تعالی آدم را بیافرید و جان

در قالب وی کرد عطسه زد حق سبحانه تعالی اورا الهام داد تا گفت الحمد لله پس حق

جل و علی وحی فرستاد که یا ادم شکر میگذاری بعزت وجلال من که اگر نه این بودی

که دو بندهٔ را از نسل تو خواهم آفرید در آخر الزمان و الا نه ترا نمی آفریدیم آدم گفت که خداوندا

ایشان چگونه خواهند بود و نام ایشان چیست وحی آمد که یا آدم سر بردار و بالای عرش نگر

چون آدم سر بر داشت و بر عرش نگریست دید نوشته بود که خدا یکی است و محمد رسول

رحمت است و علی کلید جنت است و سوگند بعزت خویش خورده که رحمت

بران کس کنم که تولای علی کند و عذاب آنکس را کنم که با علی دشمنی کند و داور شش جهت

که فوق و تحت و امام و خلف و یمین و یسار است اما فوق از مکانی که هستم تا عرش است

و تحت تا زمین هفتم و امام مشرق است و خلف مغرب و یمین جنوب و یسار شمال اما

آنحضرت داور فوق بوده علم او بان محیط گشته چنانچه حدیث از آنحضرت وارد است

که آنحضرت فرمود سَلُونِي مَا دُونَ الْعَرْشِ پس خاطر از احوال عالم بالا

سوالها

سوالها نمودند و جوابهای شافی و کافی یافتند آورده اند که فخر رازی روزی

خطبه میخواند و خود را ستایش مینمود و میگفت علی ابن ابیطالب ع گفته است

سَلُونِی مَا دُونَ الْعَرْشِ و حال من این که میگویم که سَلُونِی مَا فَوْقَ

الْعَرْشِ دران مجمع شخصی از علمای امامیه حاضر بود از فخر سوال نمود که ای فخر ان مورچه

که با سلیمان ع مکالمت نمود و لشکر خود را از آمدن سلیمان ع خبر داد و مضمون

نگاه داشت لشکر خود از جنود سلیمان ع محافظت نمود نر بود یا ماده فخر ازو غضب شد

و گفت عجب سوال نمودی که دور از عقل تو بود این معلوم کسی نیست گفت ای فخر

الله تعالی ازین خبر میدهد و میفرماید قَالَتْ نَمْلَةٌ يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا

مَسَاكِنَكُمْ مورچه ماده بود و قول الهی دلیل بر انست که تو زیر پای خود

رانمیدانی در دعوی فوقیت رجحان براعلم اهل جهان میکنی او فرمود دون

العرش با وجودیکه میدانست فوق العرش راو تو نام فوق العرش برای

وحال آنکه نمیدانی زیر پائی خودرا فخر ازین دعوی پوچ و باطل خجل و منفعل گشت

وزبان بکام کشید و دلیل داوری تحت این نقلست که بعرصه روزگار یادگار ماند

ودر کتاب اثبات امامت از ابو سعید خدری روایت کرده که روزی در ابطح

بخدمت سید البشر من الملک الاکبر بودیم با جمعی کثیر از صحابه و مسلمانان و آنحضرت به صحبت علیه و آله الصلوات

مشغول بودند که ناگاه از دور غباری بلند گردید دوم بدیم نزدیک می شد تا آنکه در برابر روی

مبارک رسول قرار گرفت و از میان گرد آواز آمد کسی بزبان فصیح گفت السلام علیک

یا رسول الله و خاتم النبیین آنحضرت جواب سلام آنشخص داده پرسید کیستی گفت قوم

من برمن جور کرده اند و ستم در زیره و آخور و علف مرا از دست من گرفته اند و من

بشما پناه آورده ام امیدوارم که شخصی را با من همراه بفرستید که میان ما و ایشان بانصاف

حکم کند و من از آنجا عهد میکنیم و ضامن میدهیم که آنشخص را بسلامت بشما رسانیم پس حضرت

سید المرسلین صلعم ازو پرسیدند که تو کیستی و قوم تو کیانند گفت من عرفطه بن شمراخ جنی ام

تا پیش از بعثت شما به آسمان نزدیک شده استراق سمع مینمودیم و خبرها میرسانیدیم

و بعد از بعثت شما ممنوع شدیم و بشما ایمان آورده مسلمان شدیم ولیکن جمعی از قوم

ما بر ما بغی شده عداوت پیش گرفته اند چون عدد و عدت ایشان زیاده از ما است

تاب مقاومت با ایشان نداریم و امید از آن رحمت عالمیان داریم پس آن برگزیده صلعم معبود

که حجاب از رخ بردار که ترا بصورت تو ملاحظه فرمایم پس آنشخص پرده از رخ برداشت دیدند

که سری دراز و چشمی در میان حدقه‌ها کوچک و دندانهایش چون اسنان سبع و بدنش

پر مو مانند خرس حضرت سیّد الانس و الجانّ ازو عهد گرفتند که هرگز با او نفرستند

بسلامتش باز گرداند پس حضرت بابی بکر بن ابی قحافه فرمود او ازین امر پهلو تهی نموده گفت

مرا کی طاقت آنست که با اجنّه جنگ کنم و چگونه در میان ایشان زیر زمین حکم نمایم

پس حضرت رسالت مآب خطاب بعمر ابن الخطاب نمود مانند ابوبکر او نیز همان جواب

شنید پس نظر بجانب یمین و شمال انداخته فرمود که کجاست قرة العین دروانیع هم من

و برطرف کننده غم من و زوج دختر من یدالله و پدر دو پسر من و مروج دین من و قاضی این من

پس حضرت امیر المومنین علیه السلام گفت لبیک یا رسول الله در خدمت تو ایستاده ام

هر چه امر کنی فرمان بردارم و هر چه که فرمانت باشد بجا آرم فرمود که برو یا علی با عرفطه

دختر

وجز از قومش بگیر و حکم کن او را و قومش را بحق فرمود سمعاً و طاعتاً یا رسول الله

پس عرقطه برخواسته و حضرت امیر المومنین علیه السلام شمشیر خود حمایل نموده با او همراه شد

ابو سعید خدری و سلمان فارسی و جمعی از صحابه از عقب رفتند و چون بمیان صفا و مروه

رسیدند دیدند زمین شق شده و عرقطه فرو رفت و حضرت امیر علیه السلام یاران را

وداع فرموده و از پی عرقطه بزمین فرو رفت و زمین بهم بر آمد و یاران بحسرت

و ندامت و بگریه و اندوه برگشتند روز دیگر رسول صلی الله علیه و آله و سلم نماز کردند

دوستان
و اصحاب بگرد آنحضرت در آمدند تا نماز ظهر اثری از حضرت امیر علیه السلام ظاهر نشده

آزرده قرین هم و غم و ملال شدند و دشمنان مسرور و خوشحال گشتند و تا نماز

و بحرف
عصر نیز آنحضرت بسر نیاوردند و حضرت خاتم الانبیا بصفا تشریف آوردند و نشستند

وحکایت سید الاوصیا از زبان معجز بیان کشودند تا بغروب آفتاب همین فکر در میان بود

که یکبار همان زمین شکافته شد عرقطه از پیش و علی علیه السلام از عقب با شمشیر خون چکان

ظاهر شدند و دوستان تکبیر گفتند و رسول برجسته علی را در کنار گرفته میان

هر دو چشمش بوسه داد و فرمود که یا علی ترا تا این وقت چه چیز از ما غایب ساخته بود

عرض کردند که یا رسول الله بقوم عرقطه رسیدم و ایشانرا بیکی سه چیز دعوت نمودم

قبول نکردند اوّل کلمه شهادت خواندم ابا نمودند تا بما یقول جزیه گفتم انکار کردند ثانیا

گفتم پای عرقطه مصالحه کنید و مرغی دسیاه مکرر از عرقطه دیگر و از شما نا باشد قبول ننمودند

پس شمشیر بر ایشان نهادم و گروه بسیار از ایشان بکشتم چندانکه کمی ماندند

پس فریاد الامان بر آوردند من گفتم لا اَمانَ اِلّا بِالایمان یا بضرورت ایمان

13

بخاور رسول آوردند وعرقطه را با ایشان صلح دادم همه دست برادری بیکدیگر دادند

وخلاف از میانه برخواست وتا اینوقت باین شغل مشغول بودم پس عرقطه پیش آمد و گفت

یا رسول الله خدا تعالی ترا جزا دهد که ابن عم و وصی و داماد تو در حق ما احسانی کرده که زبان از ادای

شکر انعام او قاصر ست اگر همراهی نمی نمودند اسلام از میان ما زایل گشته بود آنگاه او را نام

واین نقل درین مقام مناسبت تمام دارد لهذا برین قرطاس می نگارد که آورده اند روزی

حضرت رسول رب العالمین در مجمعی از صحابه رضوان الله علیهم اجمعین مانند بدر میان ستارکان

نشسته بودند وحدیث از زبان صدق بیان خود ادا میفرمودند در نیولا فقیری از بار

قرض وغم وپریشانی لیستش خمید واز حزن وگریه گریبان جامه دریده از در مسجد در آمد

واشرف ذریه آدم را سلام کرد وگفت ای بشیر ونذیر ورحمت کننده بر حالت هر غنی وفقیر

حاجتی دارم که بدون ذات مبارک کسی نیست که آن حاجتم را روا کند و آن حاجتم آنست

که اما از دنیا بی بهره و بی نصیبم و عیال بارم و کثیر الاختلال و بی یار و یاورم و غریبم و هزار و هفتصد

درهم مدیون و مقروضم و قرض خواهان شدید دارم که هر ساعت امان و استراحتم نمیدهند

از برای آن کسی که ترا خاتم پیغمبران و اشرف رسولان نموده است قرضم را ادا ساز و مرا

از محصلان خلاصی عطا فرما و گرنه خود را هلاک میکنم و فنا را بر بقا اختیار مینمایم حضرت

سید الثقلین و فریادرس کونین چون این راز از آن بیکس زار شنید عنان نظر بسوی

هر یک اصحاب کشید و فرمود که کیست از صحابه من که قرض این مرد را بدهد و حصول ثواب

دنیا و آخرت نماید صحابه جملگی خاموش گشتند و زبان بلا و نعم بگشادند آن مرد غریب مضطرب

و مایوس گردید و از پیشتر بیشتر رنگ از رخش برید پس امیر غزوات و حلال مشکلات مصدر عجایب

ومظهر

ومظهر غرایب یعنی امیرالمومنین علی ابن ابیطالب علیه الصلوة والسلام من الملک الغالب فرمود

که یا رسول الله اگر بفرمای قرض او را ادا سازم و از بار محن قرضش خلاص نمایم برگزیدهٔ حضرت خالق

و بهترین خلایق فرمود که بلی اگر توانی ازین مخمصه خلاصش کن و قرض او را ادا ساز پس آن امیر کبیر

و دستگیر هر کبیر و صغیر دست آن محتاج فقیر را گرفته از مسجد بیرون آمد و گفت چشم به بند او چشم بست

امام علیه السلام گفت دیده باز کن فقیر چشم وا کرد و دید شهری بسی عالی بنیاد بروج و باره اشهر

دم مساوات با ثریا میزد و از آنحضرت سوال کرد که ای مولای این کدام شهر است آنحضرت فرمود

که این شهر بربر است فقیر گفت از مدینه تا بلاد بربر هزار فرسخ است حضرت فرمود که این راز ولایت

من عجب مبداری که طی زمین در لحظه از مشرق تا به مغرب و از جنوب تا شمال حضرت مهیمن ذو الجلال

به اختیار ما داده است بعد از آن شخص آنحضرت را شناخت و ستایش بسیار نمود و آنحضرت به تاکید شهر

فرمود که هرچه بگویم بکن واز حکم من هرچه که امر کنم نافرمانی مکن و بدانکه درین شهر پادشاهی است

عظیم و دشمن منست مرا ببر و بآن پادشاه بفروش و اگر از نام من ترا سوال کند بگو که اگر

تمامی عالم هشت به پشت جمع شوند و خواهند که از عهدهٔ این برآیند نتوانند و این مرد همگی را

به تیغ کین بگذارند و دیار را از اعداپاک سازد آن مسکین گریان شد و گفت ای ابن عم رسول الله

وای زوج بتول تو پادشاه پادشاهی و رحمت عالمیانی چگونه من این را توانم گفت و بر زبان

من کی یارائی این تواند داشت که سید عالمیان و پیشوای آدمیان را غلام خود توانم خواند

صاحب مفاخر و مناقب اسد الله الغالب فرمود که درین سری از اسرار الهی مندرج است الخ

میگویم آنچنان کن و از گفته من پا بیرون مگذار و اگر چنین نکنی عاصی و گنهکار میشوی پس او را

پیش انداخت و خود از عقبش برفت تا به پیش وزیر پادشاه برسید و حقیقت مشروحه را

۱۵

به وزیر تقریر کرد و وزیر بعرض پادشاه رسانید که ای پادشاه شخصی از برای فروخت غلامی را آورده
و ادعا مینماید که از عهده تمام عالم برآید و قیمت او را سی هزار درهم مینماید پادشاه از آن مستمند
پرسید که کیست این غلام تو گفت غلام من حلال مشکلات و اشجع شجاعان عالم و اقوی مقویان
بنی آدم است که درهای دریا و طلا و نقره های معادن دنیا قیمت یک سر موی او نشود و لیکن
چون قرضدار و عیال بار و پریشان روزگارم او را میفروشم و به سی هزار درهم بیعش مینمایم
پادشاه گفت برو و حاضرش کن تا به بینیم که چگونه کسی است تاجدار هل اتی را بیاورد چون
پادشاه پادشاه روز جزا را بدید شاد گشت و پرسید که نامت چیست آن شفیع روز محشر فرمود
که نام من قنبرم است پس گفت میخواهم ترا بحرم چه کار میتوان کرد فرمود هر کاریکه باشد
از دست من برآید گفت در شهر من رود آب است صعب که در بهار مزارع و چراگاهها

را خراب میسازد و از سبب خرابی ملک را ویران میسازد و هزار غلام خریدم و بناها را بکار بردم

که بنا بیندازند مگر ببندند و چون بندها تمام میرسد باز آب رود آورده بندها را می شکند

والحال هزار غلام برین کار روز و شب مداومت مینمایند و این عقده را هیچ کس نمیگشاید

و دیگر درین ملک اژدهائی هم رسیده که کس را برای کشتن دستی باو نمیرسد و دیگر در حجاز

مرا دشمنی هست که علی نام دارد و حیدر مرتضی نیز خوانندش کارم با تو همین هست که رود را

به بندی و اژدها را بکشی و علی را دست بسته پیش من آوری اگر این سه کار بکنی ترا آزاد کنم

و مقرب سازم و ولیعهد و وارث ملک گردانم حیدر صفدر فرمود که اگر مثل این صد کار باشد

و اگر حق جل و علی خواهد از من انصرام یابد پس سی هزار درهم بقیمت صاحب ذو الفقار داد

چند استر و اسب و قبا بر آن افزود نمود پس آن شخص زر گرفته علی را وداع نمود پادشاه گفت که

الحال

۷۷

الحال این سه کار از تو کی انجام خواهد رسید آنحضرت فرمود که لاف نمی زنم و دروغ

نمیگویم همین امروز این سه کار را فیصل میسازم بادشاه بر بر بخندید و گفت اے مرد چگونه

حرفی میگوئی هزار غلام دارم و این کار را با تمام نمیرسانند و چندین صد هزار درهم زر تا این

خرج شد و غلامهای من درین حیران شدند و کشتن اژدها از ان صعب تر است و دوست

بستن شاه اولیا از کشتن اژدها صعب تر و مشکل تر است زیرا که کسی را بران دستی نیست

منظهر ست عجایب و اسد الله است غالب و تو ادعا میکنی که بندها را بندمی بینم و اژدها را

میکشم و دست شیر خدا را می بندم و در همین یکروز آن سه کار ادا میسازم آنحضرت فرمود

که آری این سه کار انجام میدهم و روانه بقصد شد و بندها را ملاحظه فرمود آن هزار غلام را

آزاد نمود گویند که در سمت کابل و قندهار براره که هست همانند که اعتقاد طرفه دارند و بعضی

از آنها مقر اند که علی علیه السلام خداست نَعُوذُ بِاللهِ مِن هذا الاعتقاد

بهر تقدیر غلامان مدح دنیا نموده از جنابش مرخص شدند و آن عالی قدر رفیع الشان

بر آن کوهی که بالائی رود بود تشریف ارزانی فرمود بهر طرف نگاهی نمود و شمشیر

از نیام بیرون آورده بر کمر کوه فرود آورد و نیم آن کوه را مانند برادرش که ماه را دو پاره

نموده بود و بقوت بازوی لافتا آنرا برداشت و بجای بندش بگذاشت و بکرامات

آنجناب ولایت مآب بهم پیوست و باهم متصل گشت آن شاه اولیا قائل لو کشف الغطا

پیش پادشاه بر برآمد و گفت بند بستم خسرو بربر گفت که چگونه بستی پس برخواست

و با خدم و حشم خود روانه شد تا به بیند چگونه ساخته شد چون دید بسی شادان و خوشحال گردید

و گفت کیست مثل من شخصی که غلام چنین داشته باشد وزیر گفت ای پادشاه این غلام نیست

17

بلکه پادشاه عالی است که درانجا آمده است و درینجا حکمتی عظیم مندرج است که

معلوم خواهد شد این امر بدون ولایت و کرامت نمیباشد پس آنحضرت برای کشتن اژدها

روانه شد چون چند میل رفت دید دشت سیاهی و دران دشت سیاه اژدهای

که چشم روزگار بدان سان اژدهای ندیده و گوش فلک قصه چنان ماری نشنیده

سرش مانند گنبد بلند و چشمهایش مثل دو طاس خون و بر سرش مانند شاخ گوزن

شاخی و تنش چون کوهی و دهنش مشابه غاری بود و شعلهٔ نفسش اشجار و الفاس را

بسوختی و قوت سینه اش سنگ را طوطیا نمودی و چون اژدها نیز خدا را دید بسوی

او آهنگ نمود و بدو بدوید و صدای مهیبی بر آورد اسدالله مکرم اسم اعظم را بر زبان جاری ساخته

بر آن اژدها حمله نمود و اژدها آتش خود فشاند و آن حجت خدا بر زمین پای زده بر هوا رفت

ودو پای خود را بر سر آن ثعبان زد که قلابهای دهنش بشکست و قوت روحانی

هر دو لب و موی کاکل بگرفت و از هیبت نعره بکشید و اژدها را برداشت و بگرد سر خویش

گردانید و بقوت تمام بر زمین زد که جان از قالب اژدها خرامان دوری گزید و از بدن

پوستش را بکشید و پیش حاکم بر برآورده انداخت و در آنکار از شاه و گدا حیران و از کار بماند

که آیا این انسانست یا فرشته پس بحضرت خطاب کرد و گفت کار سیوم از تو

متمنی شود پس شاه اولیا فرمود که دو کار کردم و سیم را سرانجام آورم پس دو دست

خود را بهم نهاد و گفت بعهد و پیمان خود وفا کردم و از هر سه کار فارغ شدم منم آنکه

که میخواهی منم شهسوار مشارق و مغارب منم غالب بر هر غالب منم اسد الله الغالب

منم طالب کل طالب منم پادشاه مومنان علی ابن ابیطالب علیه السلام چون بربریان شنیدند

بکنیزها

18

کمندها بر آنحضرت انداختند و سیوف از نیام بانتقام برآوردند و زنجیرها از برای آن شهسوار دین

و دنیا بند ساختند و آنحضرت همه را بگسیخت و شمشیرها را در ربود و ذو الفقار برق آثار از نیام

بر کشید بمجرد دیدن قاطع الاعمار ذو الفقار از فضل و لطف او امان خواستند و از روی صدق

مسلمان شدند پادشاه بر بر آنچه داشت از مال و متاع و کنوز پیشکش گذرانید و آن دین

التفات بهیچ چیز نکشود و هیچ شی را از آن قبول نفرمود و آن مسکین را گرفته بطی الارض

داخل مدینه شد و از جمله کرامات و خرق عادات که از آن قبله حاجات بظهور آمد آنکه در و

و ساعت انفصال افریت چون بر بر سمت مشرق است این قصه مناسبت تمام داشت

ازین جهت بجاره و قلم چابک قدم بر قرطاس نگاشت اما داور خلف از خلف مغرب را

گرفته ایم و طنطنه صولت و صیت شجاعت آن عالیقدر عظیم المنزلت از مشرق و مغرب گذشته بود

و دلاوران روزگار و شهسواران نامدار کمر کین آن قدوهٔ ارباب یقین بسته بودند چنانچه

آورده اند که پادشاهی بود در مغرب زمین که صاحب دولت و ثروت تاج و نگین بود کمر بغض

و کین حضرت امیرالمومنین ع سخت و مضبوط بسته و برادرزاده داشت مقصد نام که

در هیبت و شجاعت و مردانگی چون کارزار نابت و بهمن و اسفندیار بود و در طعن و ضرب و حرب

بی عدیل و نظیر و شیر زیان در پیش شجاعتش زار و حقیر روزی از ایام نظرش بر دختر عمش

که پادشاه بود افتاد حسن و جمال و غنوه و غنج و دلال آن پریزاد هوش و حواس را از یاد در انداخت

و عاشق و بدحال و بیقرارش و پیش عم خود آمد لب بچاپلوسی و خوش آمدگوی گشود

و حقیقت عشق و سوز و گداز خود بیان نمود چون پادشاه مغرب از مقصد این مطلب شنید

در جواب گفت ازین تعشق ترا لاچار دست باید کشید که مهر او بسی گران بها باشد

و تو از عهده آن امر نتوانی برآمد در جواب گفت آنچه مال و جهات و ملک همان خواهی

بگیر و حاجت مرا روا گردان او گفت مال نمیخواهم مگر آرزوی مرا برآرنا دختر را در حباله تو

درآورم گفت آرزوی تو کدام است فرمود آرزوی من آنست که سر سرور عرب یا کرم علی است

برای من بیاوری مقصد چون این را بشنید قبول نمود و زمین بوسید و برای حصول

مقصد کمر خود بسته روانه مدینه شد تا بمدینه رسید و باغی نزدیک مدینه بود در آنجا فرود آمد

و راحتی و استراحتی بجا آورد و از خرمای آنجا پاره تناول نمود ناگاه دو جوانی از سمت مدینه

برو ظاهر شدند و گفتند ای لعین کیستی و درین مکان چه میکنی و از کجا آمدی و کجا میروی

چون مقصد این را بشنید و برجست و بر اسب بادپای تیز رفتار خود سوار شد و نیزه از زمین

در ربود و چند حمله در میان آنها از طعن و ضرب واقع شد و آخر الامر هر دو را که یکی از آنها

سعد بن وقاص و دویمی خالد بن ولید بن عاص بودند مغلوب نمود و ایشان را بریسمان ببست و گفت
بشرطی خون شما را نمی ریزم که خبر مرا بآن مرد که صاحب شماست برسانند خالد بن ولید بخدمت حضرت
رسول الله ص رسید و گفت یا رسول الله گبری را زگوی از مغرب زمین ملک شاه مومنین کمر
بسته بر در بیرون شهر آمده حاضر گشته و علی ع را بجنگ خویشتن میخواند در این سخن بودند
که حضرت روح الامین آمد از جناب رب العالمین بتبلیغ رسالت نمود که برگزیده من علی ع را
بجنگ او روانه ساز که فتح و نصرت علی راست پس حضرت رسالت پناه بشاه اولیا فرمود
که برو جنگ را بجنگ آر آن شیر بیشه شجاعت محاربه غرا پوشید و بجنگ گبر روانه گردید چون
مقصد حضرت را بدید از سر هیبت نعره کشید که نام تو چیست گفت منم علی ع گبر چون نام
میمنت فرجام آن شه گردون بشنید نیزه راست کرد و بر آن برگزیده معبود حمله نمود

آن

آن خیبرگشا از دستش نیزه را در ربود مقصد دید که نیزه از دستش بدر رفت تیغ از
غلاف برکشید و آن پیشوای آفاق شمشیر را نیز بقوت حیدری از و بگرفت بان سرور بگرز
گران حمله نمود و آنحضرت گرز را نیز مانند خیبرهای دیگر در ربود و به پشتش در انداخت و کمربندش
گرفته از زین اسبش فرود آورد هر دو دست و بازویش را ببست و خواست که سر از تنش
جدا کند مقصد شروع بگریه و زاری و تضرع بیقراری نمود و حدیث و تعشق خود اظهار نمود
آن فریادرس بیچارگان و چاره ساز درماندگان از روی فضل و کرم فرمود که گاه
چنین من از سر گذشتم و او را مطلق العنان ساخت مقصد ناپاک دست بفتراک شمشیر زد
که در بیولا حضرت روح الامین خود را بر زمین رسانید سید المرسلین را از حال امام المتقین
خبر داد حضرت خاتم الانبیا با هل مجلس نظر به سید الاوصیا انداختند دیدند که بر بر شمشیر جفا کار

تشنه فغان از نهاد دوستان برآمد حضرت رسالت دست برداشته دعا فرمود

دست مقصد خشک شده در هوا بماند چون این معجزه را بدید اسلام آورد کلمه شهادتین

بر زبان جاری ساخت پس آن معدن اعجاز باعجاز طی الارض روانه مغرب شده مقصد را

همراه خود ببرد منکوس که پادشاه مغرب بود بشنید که یکه سوار میدان لا فتی بطی الارض

باینجا رسیده وز بیم هراس بقیاس که او را دست داده بود دیگر بحیت و آنحضرت سلطنت او را

بمقصد تفویض نمود و آن عروس را که دلخواه معشوقه مقصد بود خطبه خوانده در عقد او

در آوردند و برد و را بکام رسانید و بطی الارض وارد یثرب زمین گشتند و بشرف ملازمت

رحمة للعالمین رسیدند اما وارد جنوب از آن حضرت عالی منزلت رفیع مرتبت پادشاه

جنوب و شمال بود در حکومت جنوب قصه تل حصا مناسب این مقام است بقلم عجلت رقم

منقوش

21

منقوش میسازد و این قصه عجیبه غریبه را برین کاغذی نگارد از جابر بن عبد الله انصاری

روایت شده که روزی خیر الانام علیه الصلوة والسلام در مسجد نشسته بودند که ناگاه

اعرابی شتر سواری از مسجد در آمد و شتر را بر در مسجد بسته خود داخل شد و بعزت

واکرام تمام بر آنحضرت سلام کرد و گفت پنج سوال دارم اگر جواب آنرا گوی بشرف اسلام

مشرف گردم و بوحدانیت الهی و بنبوت تو ایمان آورم آنحضرت فرمود که بگو آن سوالات

چیست جواب بگویم اعرابی گفت یکی آنکه قیامت کی قیام نماید دویم آنکه از آسمان باران رحمت

کی ریزان گردد سیوم آنکه ناقه من آبستن ست نر زاید یا ماده چهارم فردا من چه خواهم کرد

و بچه کار مشغول خواهم شد پنجم کی خواهم مرد و در کدام شهر محل دفن من خواهد بود چون اعرابی

این مسایل خمسه را بیان نمود حضرت سید انس و جان منتظر وحی گردید که در ینولا حضرت روح الامین

رسید و از جناب حضرت رب الارباب سلام بحضرت رسالت مآب رسانید و گفت

الله تعالی میفرماید إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ

مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي

نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ خلاصه مضمون این کلام صدق

انجام مشحون این است که براستی و تحقیق که نزد حق سبحانه تعالی است علم قیام و نازل شدن

سحاب بکرمت و او میداند انچه در رحمها است از نر و ماده نمیداند کسیکه فردا چه خواهد کرد

و چه کسب خواهد نمود و دیگر نمیداند هیچ نفسی که بکدام بقعه از بقاع زمین جان بقابض ارواح خواهد سپرد

و این آیه را چون شنید گفت بلی من مکرر از اصحاب کتب اربعه و دانشمندان شرایع امم

که این علوم بیگانه را سوای علام الغیوب دیگری نمیداند پس کلمه شهادت گفته و ایمان

آورد حضرت سید الثقلین و شفیع کونین صلعم چهار روز ضیافتش فرمود روز پنجم اعرابی آمد خواست
که بدرود شود گفت یا رسول الله میخواهم که بقبایل خود بروم که جمعی کثیر که ده هزار کس باشند
در قبایل منند و من رئیس ایشانم و جمله کافر و بت پرستند بخلاف ایشان که الحال من
مسلمانم اگر من مسلمان گردانم جزای من چه باشد و صلهٔ من چه عطا خواهی فرمود ان بخشندهٔ
کثور و احسان فرمود که هشتاد ناقه بابار که بارش متاع مصر و یمن باشد و هشت ناقها
اینکه سرخ موی و باد پیما باشند بتو عطا فرمایم اعرابی گفت یا رسول الله مرا درین باب
تمسکی بخاتم شریف لازم است که اطمینان قلبم حاصل نمود پس آنحضرت بحضرت امیر المؤمنین ع
فرمود که یا علی بنویس تمسکی که بکار اعرابی آید پس سید وصیین تمسک را نوشت
و مختوم بخاتم خاتم النبیین نمود و شهادت خود بر آن ثبت فرمود اعرابی حجت را گرفته

روانه بقبائل خود شد تا بعشیره خود رسید و در میان ایشان مکث و درنگ نمود تا اکثر ایشان

بشرف اسلام مشرف گشتند و از عبادت اصنام و ادیان تبان اجتناب نمودند

بعد از مسلمان نمودن ایشان از مردان و زنان با بزرگان معه قبائل عازم مدینه شد

و از قضا روزی وارد آن بلده طیبه گشتند که از وفات شرف اولین و آخرین پنج روز

منقضی گشته بود و اهل مدینه در ماتم حضرت سید المرسلین خاک و خاشاک بر سر میکردند

و بزاری و بیقراری زار زار میگریستند و صدای وا محمداه و وا رسولاه بر فلک کیوان

میرسانیدند و از ناله و اویلا و امصیبتاه ساکنان کنگره غبرا گوش ملکوت سبع سما را بر ساختند

چون اعرابی آن قصه بعرضیه حضرت بشیر و نذیر و سراج منیر مطلع گردید عمامه از سر بینداخت

و گریبان جامه درید و گفت دریغ از آن آفتاب عزت و اقبال که از اوج ابهت واجلال طالع شد

بعز

بمعرب فنا عزوت نمود و او از ان مظهر لطف کردکار جهان که روی دنیا را بوجود فایض الجود

خود آباد و معمور ساخته چون این سرگذاشتی دید رو کردانید بخیر المنازل عصا تشریف

ارزانی فرمود به تقدیر نوحه کنان و موکنان خاک بر فرق فشان بمسجد اشرف پیغمبران

وارد گردید دید که جائی خیر البشر ع ابوبکر قرار گرفته و خود را خلیفه و نایب رسول ص میداند و صحابه

در پیش او نشسته اندر رفت و سلام کرد و تمسک را به ابی بکر داد و گفت هشتاد ناقه با بار موصوف

بصفات کذا و کذا از تو میخواهم چون بجای نبی نشسته و ادعای نیابت و خلافت او مینمائی

ابوبکر در جواب گفت که پیغمبر ص از دنیا رحلت فرمود بغیر از یک ذره و یک شمشیر و پاره صلاح چیز

دیگر نداشت آنرا علی ع برگرفت و باغی که در حیات خود بدختر خود حضرت خیر النساء عطا فرموده بود

آنرا از ان بستدیم که پیغمبر انرا میراث نمی باشد پس اعرابی گفت من از تو خود نمیخواهم و مرا

باین ماجرا که میگوئی کاری نیست اگر میگوئی که نایت بیغمبر قرضش را ادا کن باری در میان

ایشان رد و بدل از حد گذشت چون سلمان فارسی رضی الله عنه آنجا بود برخواست وگفت

ای اعرابی اگر وصی و نایب خلیفه و برادر و داماد و نفس رسول را میخواهی با من بیا و حق خود را

استفسار کن سلمان اعرابی را ردیف خود ساخته به بیت الاحزان روانه شد و در خانه را

زد و خلیفه برحق و وصی مطلق را آواز داد که ای سلمان همراه تست ابی صمصام اعرابی گفت که

کیست مرا اندیع نام مرا بر زبان جاری میسازد سلمان گفت آن کسی است که قرض ترا ادا

خواهد ساخت چون اجازت حاصل شد اعرابی درون رفت و آنحضرت را دید به تحیت

و ثنا و ستایش اسلام زبان گشود و تعزیت سرور عالمیان را ادا نمود بعد از سلام و تعزیت

تمسک بقاضی دین نبی داد شاه اولیا حجت را گشوده چون نظر مبارکش بر نام نامی سید انبیا

افتاد

24

افتاد ببوسید و بر چشمش مالید و درود نامعدود بروح آن برگزین معبود فرستاد و قنبر

را فرمود که در مدینه ندا کن که خلایق از مخالف و موافق در مکان مقرر جمع شوند که امیر المومنین ع

قرض حضرت سید المرسلین را ادا می نماید چون قنبر آن ندا را بگوش خلایق از دوست

و دشمن رسانید محبان ازین خبر شادان و فرحان و معاندان سیاه رو و نالان

و کدر از ان گشته حاضر شدند آن نائب رسول و روح بتول ملبس بلباس پیغمبر گشته

و شمشیر و عصای آنحضرت بدست گرفته و حضرت امام حسن ع بدست راست

و حضرت امام حسین ع بدست چپ قرار گرفته بودند از نساء در حال مجتمع گشتند

و آنحضرت در گوش سبط اکبر پیغمبر کلمه ادا فرمود حضرت امام حسن ع ابی صمصام را همراه گرفته

به تل حصا که در همین مدینه واقع است برد و اسم اعظم الهی که نزد ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین

موجود میباشد بر زبان مبارک بیان کذرانید و روح پرفتوح سید المرسلین را شفیع آورده

فرمود که آنچه قرض بر کردن خود مقرر فرموده بیرون آر ناگاه سنگ سفید درخشنده بنظر

ناظران جلوه گر شد شاهزاده عالمیان بزور حیدری آن سنگ را برداشته دید غاری مملو از

ناقه های بربار مهار ناقه را بگرفت و بکشید و بدست اعرابی داد که بگیر و بکش اعرابی مهار

ناقه را میکشید تا آنکه همه برآمدند ناقه ها هشتاد عدد که نه کم بود و نه زیاد چنانچه موصوف بود

بصفاتی که موصوف اسم در صحبت بقلم آورده بود پس حضرت امام حسن سنگ را بجا گذاشته

هنگام بکلمه شهادت از اعجاز آن شاهزاده دین و دنیا سنگ از نظر غایب شد ابو صمصام قطار شتر ها را

متصرف گردید حضرت امیر المؤمنین فرمود که آنچه قرض تو بود ستاندی اعرابی گفت آری ای

مولای من آنچه مطلوب من بود رسید خلیفه رسول خدا همچو توئی باید و جانشین مصطفی مثل

توی شاید پس ثنای شاه بسیار گفت و بسی دُر معنی در مدح او سفت و رخصت شاه
بملک خود مراجعت فرمود بقبایل و سایر خود رسید مخالفین بدین اعجاز شاه
مومنین متحیر و سرگردان در تیه ضلالت و گمراهی آواره و حیران و محبان دین اعجاز
چنین معجزهٔ عظیم دانستند و منافقین لعین نسبت بسحر دادند و بعضی که شیطان
لعین دخل کمی با مهمات ایشان داشت ببوس و کنار قناعت نموده بود از
نفاق خود را مبدل ساخته و آنانکه نطفهٔ ابلیس ملعون بودند بیشتر از پیشتر درخت عداوت
در سینه های خود نشاندند و خاک بر فرقهای خود انداختند و لوای لعنت در صحن
و میدان جهنم برافراخته اند اما داور شمال و این قصه در مثال او مناسبتی داشت
بر ورق ساده نگاشت آورده اند که چون حضرت شاه ولایت مآب بجنگ معاویه علیه اللعنه والهاویه

عازم شام بودند در راه چون نزدیک صفین رسیدند تشنگی بر ایشان و سایر حیوان غلبه
نمود دیری دیدند و از راهب آن دیر آب طلب کردند صومعه نشین گفت از ین زمین
تا آب سه فرسخ راه است و در هر ماهی برای من آبی می آرند اگر بشما بدهم من تلف
میشوم پس حضرت امیر از راه بدر رفته اطراف را ملاحظه فرمود و زمینی را نشان داد که
بکنند چون کندند سنگ عظیم ظاهر شد فرمود که سنگ را بردارید و آب بخورید خلقی کثیر
بر آن سنگ رفتند و خواستند که حرکت دهند نتوانستند و چون همه عاجز امدند برگزیده
معبود خود از اسب فرود آمد بسر انگشت خیبرگشا ان سنگ را حرکت داده برداشت
و دور افگند آبی در نهایت عذوبت و صفا پیدا شد تمام لشکر آب خوردند و حیوانات را
سیراب ساختند و مشکها پر نمودند و از وقت آب آنچه بایست همه با برداشتند امر نمودند که سنگ را

بجایش

26.

بجایش بگذارید چنانکه خلایق زور بسیار کردند قوت شان بجائی نرسید باز آن قدرت

حق بقوت بازوی علوی آن سنگ را بجا گذاشته از ابصار پنهان ساختند و بعد ازمعاودت

ازان جهاد لشکریان هر چند در تفحص شیر کوشیدند کمتر یافتند و بهر تقدیر چون راهب

این معجزهٔ کبری از شاه اولیا دید از صومعه فرود آمد زبان به سوال جاری ساخت گفت

آیا سردار این لشکر رسول خدا کدام شخص ست لشکریان جواب دادند که وصی بر حق حضرت

مصطفی ست صومعه نشین پیش حضرت امیرالمومنین ع رفته بشرف اسلام مشرف گشت

وگفت از آبائی ما بما رسیده است که در نزدیکی این دیر آبیست که ازان آب نشان

دهند الا نبی یا وصی و پدران من باین امید درین دیر بوده اند و این دولت عظمی و عطیه

نصیب من شد و با آنحضرت رفیق گشت تا در معرکه صفین بغزوه شهادت فایز گردید

ذَالِكَ فَضْلُ اللهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ

اَللّٰهُمَّ احْشُرْنَا مَعَ الشُّهَدَاءِ فِي يَوْمِ الْجَزَاءِ تَحْتَ لِوَاءِ صَاحِبِ الْحَوْضِ

وَحَامِلِ اللِّوَاءِ اَعْظَمَ اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ اَعْظَمَ بِقَوْلِ خود آنحضرت

است صلوات الله علیه که در خطبه از خطبهای خود فرموده است که اَنَا الصِّدِّيقُ

الْاَكْبَرُ اَنَا الْفَارُوقُ الْاَعْظَمُ یعنی منم صدیق بزرگ و منم فرق کننده

عظیم تر چنانچه در نهج البلاغت به تفصیل مسطور است و مثالی از فاروق اعظم بودن

آنحضرت درین اوراق بطریق اختصار قصه می آورد و دل محبان آنحضرت را

شاد میسازد آورده اند که در کوفه دو زن در عهد خلافت آن فاروق اعظم و امام اعظم

اولاد آدم دو پسر داشتند و در کنار نهری آبی عمیق بازی میکردند که یکی ازان دو پسر

بقضای ملک داور بالش بلغزید و در بحر آب غرق شد و سفینه حیاتش در گرداب موج

ممات فرو رفت و آن صبی غریق بحر فنا از ناکامی خود خواست که آن زن دیگر صاحب

طفل زنده بود ناکام سازد و طفل او را با خود نسبت داده رام نماید گفت آن طفل که

جان بمقتضای اجل سپرد از آن تست و این صبی از آن من است پس در میان ایشان

سخن بطول انجامید و زن صاحب فرزند پیش امیر غزوات و حلال مشکلات آمد گفت

که ای کاشف اسرار عیوب و ای طبیب قلوب فرزندم افلانه زن نگاه داشته میگوید

که فرزند من زنده است و آنکه راه نموده فرزند تست و حال آنکه قصه بر عکس آنست آمده ام عدم

و بجناب ولایت مآب تو متوسل گشته ام امیدوارم که احقاق حق فرمائی و هر کدام که ادعای

بیحاصل و دعوی لاطایل میکند بجزا رسانی آن قاضی روز جزا و هادی طریق هدا آن زن دیگر را

طلبید پرسید که حالت چیست و فرزند مرده از که و زنده از آن کیست آن زن گفت زنده

از آن من و مرده از آن او آن حضرت فرمود که حکم نمودن در میان شما آسانست و اشکالی

ندارد بیارید کاردی و این زنده را دو پاره سازند و نصف از آن با این زن و نصف دیگر

با آن زن دیگر بدهید زن فرزند مرده قبول نمود و صاحب فرزند گفت که این فرزند را بدو دادم زنده

باشد که هر جا باشد امیر المومنین ع فرمود که پس این فرزند از تست با او سپرد و دیگری را تهدید فرموده

بیرون نمود و بروایتی طفل مرده او را از آن زن کرد و او را نیز کامیاب نمود هر دو عورت دعا

و ثنای امیر غزوات و حلال مشکلات نموده بخانه خود ها رفتند و ازین مقال مکرر آن حضرت ولی

ذو الجلال بر اوراق روزگار مانده چون قصد اقتصار و اختصار سخن بیت بهمین یک مثال

اکتفا نموده و در توجه یقین حضرت امیر المومنین ع با آن حضرت عالی مرتبت چندین وجه است

که اگر جمیع وجوه را در اینجا مذکور سازد کار بطول می انجامد یکی آنکه حضرت روح الامین سید الوصیین

را باین لقب خواند چنانچه روایت شده که حضرت رسول روزی نشسته بودند و نزد

آنحضرت جبرئیل نشسته بود حضرت امیر المومنین از آن راه گذشت و دید که آنحضرت با دحیه

کلبی سری داشت برگردید جبرئیل گفت یا رسول الله چرا امیر المومنین از نزد ما برگشت

حضرت سید المرسلین پرسید که ای روح الامین از چه راه امیر المومنین میگوئی جبرئیل فرمود که

من چگویم که او در عرش برین از زبان رب العالمین امیر المومنین لقب گشته و گویند

بغیر آنحضرت کسی دیگر را امیر المومنین نتوان گفت زیرا که این لقب مخصوص آنحضرت است که

در ملک سموات باین لقب ملقب گشته است حتی فرزندان متعرض اطاعتش و مخاطب

یا بن رسول الله گشته اند و چون خود را نمیگذاشته اند که امیر المومنین مخاطب شوند توجیه دیگر

آورده اند که روزی حضرت سید ولد آدم در مجلس مبارک نشسته بودند فرمودند

که آیا خبر دهم شما را با پادشاه شما و صاحب شما جملگی گفتند آری یا رسول الله آنحضرت

فرمود که امیر المومنین ع کسی است که امشب ستاره بزرگ در خانه اش فرود آید

و بعد از اندک مکثی مراجعت نماید گویند آن شب جمعی که هوای یوح سلطنت در دل

ناپاک ایشان وزیده بود و از نور الله تعالی غافل بودند از سبب حرص و خام طمعی شب

خواب می نمودند و امید داشتند که نجم در خانه ایشان نازل شود بروایتی وقت

مناصفه لیل و بروایتی ثلث اول شب و بروایتی آخر لیل و وقت سحر با بید از فلک سوم

جدا گشته بخانه خلیفه خدا نازل گردید هر کدامی از اصحاب در تفتیش افتادند که همان شب

بتحقیق این مدعا نمودند چون تحقیق شد که زهره در خانه حضرت امیر المومنین ع نزول نمود

دوستان از دل و جان حیات تازه یافتند و اعدای نابکار سه روزگار کجرفتار
بیشتر از بیشتر در نفاق و عداوت بیقرار گشتند و صحبش حضرت رسول رب العالمین آنحضرت
را مخاطب امیر المومنین ع گردانید دشمن و دوست زبان بمبارک باد کشودند و از هر دو سو
و هر طرف تهنیت امیر المومنین بان سرور دادند و دیگران که از راه عناد و غضب باین خطاب
مستطاب میکردند محض کفر و عناد و باعث ازدیاد طغیانی و فساد است و توجهات درین
باب بسیار است بهمین اکتفا نمود والله اعلم بالصواب عالم علم لدنی شه سوار
لو کشف ناصر حق نفس پیغمبر امام راستین معنی عالم علم
لدنی اینست که یکمرتبه آنحضرت فرمود که سلونی من دون العرش و بار دیگر نزدیک شهادت
از زبان کرامت بیان خود فرمود قبل ان تفقدونی چنانچه بر یک از مقربان

بارگاه و نزدیکان درگاه شاه ولایت پناه زبان بسوالات گشودند و هرکدامی

مطابق سوال جوابهای کافی و شافی ازان ساقی کوثر شنیدند درین ضمن صعصعة بن

صوحان عبدی که از حواریان بود و مرتبه و منزلت نزد آنحضرت داشت برخواست

وگفت یا امیرالمومنین ع چه وقت خروج دجال خواهد شد حضرت فرمود که خروج اورا

علامتی و صنعتی چندست از پی یکدیگر ظاهر میگردد و علامتش آنست که مردم نمازرا

ضایع کنند و امانت را خیانت نمایند و دروغ را حلال دانند و سود و ربا خورند

و رشوه گیرند و بناها را عالی سازند و دین را بدنیا فروشند و کارهای دانارا

بسفیهان فرمایند و به مشوره زنان عمل کنند و قطع رحم نمایند و از پی خواهشهای

نفس روند و خون مردم را سهل شمارند و ظلم و بردباری را از ضعف و ناتوانی دانند

وظلم

وظلم را فخر خود انگارند و امیران فاجر و بدکردار باشند و مدبران ام ظالم باشند

و روسای ایشان خاین و قران خوانان فاسقان باشند و گواهی ناحق دهند

و گناه و بهتان و زنا و طغیان را علانیه بجا آورند و مصاحف را زینت دهند و بر مساجد

طلا و نقره خرج کنند و منارها را بلند سازند و بدان را گرامی دارند و صفهای ایشان

برپا باشد اما رایهای ایشان مختلف و پیمانها را بشکنند و زنان با شوهران شریک شوند

برای حرص در تجارت و صدای فاسقان بلند باشد و سخن ایشان را شنوند و بزرگی قومی

پست ترین ایشان باشند و از فاجران از برای خدا از ایشان دروغگو را تصدیق نمایند

و خائنان را امین گردانند و کنیزان مقنعه و تزئین کنند و سازها برای خود نگاهدارند و

گذشته‌ها را لعنت کنند و زنان سوار شوند و به مردان شبیه باشند و مردان دوری

زنان در آیند و گواهان بی شنیدن شهادت گواهی دهند و شهادت بغرض دهند

و علوم غیر دین را یاد گیرند و کار دنیا را بر آخرت ترجیح دهند و پوست میش را بر دلها مانند

گرگ شوند و دلهای ایشان از مردار گندیده‌تر و از صبر تلخ‌تر باشد در این هنگام قیامت بسیار

نزدیک شود پس برخواست اصبغ بن نباته و گفت یا امیر المؤمنین دجال کیست فرمود

که صاید بن صائد است و بروایتی صاید بن صید است و شقی آن کسی است که او را تصدیق

نماید و سعادتمند کسی است که بگوید آن ملعون کند و از شهر اصفهان در محله یهودیه خروج کند

چشم راستش کور باشد و چشم چپش در پیشانی او باشد و مانند ستاره صبح بدرخشد و در چشمش خالی

باشد و در میان دو چشمش نوشته باشد و در میان دو خطی که همه کس تواند خواند کافر

و بر روی دریاها رود و در پیش رویش کوهی از دود باشد و در پس او کوهی باشد که مردم

گمان

گمان کنند که خور نیست و در سالی که در میان خلایق قحط عظیم باشد خروج کند و بر خری سفید
سوار باشد و هر گامش یک میل باشد و زمین در زیر پایش بپیچد و بر هر آبی که بگذرد
آن آب فرو رود و از آواز بلند فریاد کند که همه کس بشنوند که دوستان من نزد من
آیند منم آنخدائیکه شما را خلق کرده ام و اعضای شما را درست نموده ام و تقدیر امور شما
فرموده ام منم پروردگار بزرگ شما دروغ میگوید آن ملعون دشمن خداست و یک چشم
دارد و طعام میخورد و جسم است و راه میرود و خداوند شما ازین اوصاف منزه است
و اکثر متابعان در آن زمان فرزندان زنا و صاحبان کلاه های سبز خواهند بود خدا
او را در شام خواهد کشت بر کوهی که آنرا عقبه افیق میگویند بعد از سه ساعت از روز جمعه
بر دست آنکسی که عیسی علیه السلام در عقب او نماز خواهد کرد و بعد از آن بلیه عظیم خواهد بود

گفت زچه خبر خود یا امیرالمومنین فرمود که بیرون خواهد آمد دابة الارض از پیش کوه صفا با خود

خواهد داشت انگشتری سلیمان و عصای موسی بن عمران انگشتری را بر پیشانی مومن

میگذارد و نقش میکرد که هذا مومن حقًّا و عصا را بر پیشانی کافر میگذارد

و نقش می بستند که هذا کافر مطلقًا آنگاه مومن میگوید وای بر تو ای کافر

و کافر میگوید خوشا بحال تو ای مومن کاش من امروز مثل تو می بودم و بسعادت عظیم

فایز میشدم پس در آن هنگام دابه سر خود بلند میکند که همه کس او را می بیند بامر الهی و این

بعد از آنست که آفتاب از مغرب طلوع نماید و در این هنگام توبه نفع نمیدهد و هیچ عمل قبول

نمیشود و کسی که پیشتر ایمان نیاورده باشد ایمان او فائده نمیکند پس آن مخزن علوم غیب

فرمود که از دجال بعد از این می پرسند که حضرت پیغمبر فرمود که من پیغمبر اهل بیت خود

بکسی بگویم شهسوار لوکشف کلام صدق انجام آن امام عالیمقام است که فرمود

لوکشف الغطاء ما ازددت یقینا یعنی اگر گذاشته شود این پرده حیات

وقیامت برپا شود یقین من زیاده نخواهد شد یعنی یقین من بمرتبه الیست که بعد از

دیدن زیاده نمیشود واینجا نیز معلوم میشود که امام همام وفرمان روای تمام انام افضل از

جمیع انبیا ومرسلین علیه الصلوة والسلام بوده اند چنانچه از صعصعه بن صوحان

روایت است در زمانیکه تحمل قامت آن پیشوای جهان را ابن ملجم مرادی علیه اللعنة والعذاب

از پا در آورده بود من ملازم آنحضرت بودم ودر وقتیکه طبیعت مبارک آنحضرت را

بهتر دیده بودم سوال نمودم که یا امیر المومنین مدتیست که مسایل چند در خاطرم میگذرد ومیخواستم

که سوال کنم مگر هیبت تو آنرا مانع بود اگر اجازت باشد سوال نمایم فرمود بپرس گفتم

یا امیر المومنین تو افضلی یا آدم گفت خوب نیست که مرد خود را ستایش کند و صفات

و نعوت خود را بشمارد و چون سوال کردی بگویم آدم را از اکل ثمره شجره منهیه نهی نمود

و او بر آن نزدیک شد و تناول نمود و بسیار خیر بر من مباح بود من ترک آن نمودم

گفتم تو فاضل تری یا نوح بر قوم خود نفرین کرد و من از نفرین دوری گزیدم و پسر نوح

کافر بود و پسران من سید جوانان اهل بهشت اند گفت در فضلیت تو

یا ابراهیم که ابراهیم گفت أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى یعنی ای پروردگار من بنما که

چگونه زنده میکنی مردگان را و من گفتم وَلَوْ كُشِفَ الْغِطَاءُ مَا ازْدَدْتُ يَقِينًا

گفتم تو در فاضلیت مقدمی یا که موسی گفت چون الله تعالی موسی را برسالت فرعون

میفرستاد فرمود که من میترسم که چون یکی از ایشان را کشته ام مرا کشند برادرم

39

هارون را رویف من کردان و چون مرا بهترین پیغمبران برای ادای رسالت در مکه

بمشرکان فرستاد با وجودیکه اکثر ایشان را بوادی جهنم و جحیم فرستاده بودم از ایشان نترسیدم

و بیم نرسیدم و سوره برات را برایشان خواندم و تهدید و وعید شان نمودم گفتم ترا

فضیلت زیاده است یا عیسی را گفت مریم مادر حضرت عیسی در بیت المقدس بود چون

وقت وضع حملش نزدیک رسید آواز آمد که بیرون رو که این بیت العبادت است

نه دار الولادت و مادر من فاطمه بنت اسد را چون وقت وضع حمل بر سر آمد بیرون

کعبه بودند ندا آمد که درون کعبه در آ مادر من در کعبه رفت و من درون کعبه بوجود آمدم

گفتم صدقت یا حضرت امیر المومنین تو بهترین خلفای بعد خیر المرسلین صلی الله علیه و آله

الطیبین الطاهرین ناصر حق و در نصرت دادن آنحضرت از دست و بازو و شجاعت و سخاوت

وجهاد مفقود شدن اعدای حضرت باری وحضرت رسالت پناهی از دست آنحضرت

زیاده از آنست که درین اوراق گنجایش داشته باشد وقصه‌هائی بسیار وآثار واخبارهای بی‌شمار

وارد است از آنجمله عمر بن عبدود است که در دلاوری وزورآوری قوت وشوکت معرکه

رستم واسفندیار در پیش رمزی بود وشجاعت او باین مرتبه بود که عمر ابن الخطاب روایت

میکند که ما در قافله حجاز بودیم ومال بیشمار همراه داشتیم وبشام میرفتیم که ناگاه خبری شنیدیم

که قاطعان طریق قریب ده هزار کس مجتمع شده میخواهند که قافله را غارت کنند وحال آنکه تمام

قافله به سیصد کس نمی رسید که ناگاه سواران در رسیدند وجلوریز آمدند وعمر بن عبدود

درمیان ما بود شمشیر خود را بگرفت وهرچند سپر خود را طلبید نیافت چون دید که قطاع الطریق

رسیده شیر بچه را بجای سپر بر چهار دست وپا گرفته برداشت وبران جمع حمله نمود و بسیاری را

34

از ایشان بکشت و علف شمشیر خود گردانید چنانچه بدون فرار چاره کار خود ندانستند و بست

مطلوب خود کرده منهزم گردیدند روایت را ابن خطاب وقتی بیان مینمود که عمر بن عبدود

فریاد میزد که هل من مبارز منکم و ازین عربدهای دلیران آب آبروی شجاعان

سپاه اسلام سیراب گردید و هیچ کس مبادرت بمحاربه او ننمود و هیچ دلیری زبان به انا له

مبارزان نگشود آن شاه گردون غلام بعد از آنکه ضرار بن خطاب عدوی که برادر عمر با شد

و نیز از شجاعان عرب بود از صمصام انتقام گذرانیده بود بر قتل عمر بن عبدود که به نسبت

حضرت امیر باذن حضرت رسالت کمیت مبادرت بسوی او تاخت و حرب عظیم در میان

شیر خدا و آن کافر بر وغا در پیوست و هفتاد طعن نیزه در میان آنها رد و بدل شد

تا نیزه ها بشکستند و به شمشیر آبدار کارزار نمودند و ضربتی بر سر آن سرور دین از دست آن لعین رسید

و خون از فرق مبارکش روان گردید از خندق بیرون آمد سر خود را بپارچه دستار بسته

بار دیگر بمقابلهٔ او عازم میدان گشت در این ضمن آن لعین روسیاه آب دهن خود را بر فرق

آن شاه دین پناه انداخت آنحضرت برگشت و ساعتی درنگ نمود که آن بیحیا زبان بلند

بکفر و ناسزا بگشود آن صفدر میدان وغا بار دیگر رفته آن سگ پر جفا را ضربتی زد که سر از

از جسد ناپاکش دوری گزید و روح نحس او وارد درکات جحیم گردید و قصهٔ آن لعین اطناب دارد

لهذا اختصار نمود بهر تقدیر آن امیر کل امیر بصدای بلند که بگوش حضرت رسالت رسید تکبیر

گفت همه را یقین شد که حضرت امیر المؤمنین قرین فتح و نصرت گردید و عمر لعین با کثیر قوت

و شجاعت جست بسزای خود رسید پس حضرت سید الانس و الجان در حق مولای مومنان

فرمود که ضَرْبَةُ عَلِیٍّ یَوْمَ الْخَنْدَقِ أَفْضَلُ مِنْ عِبَادَةِ الثَّقَلَیْنِ

جمع

35

جمیع صحابه از موافق و منافق زبان بمبارکباد و تهنیت گشودند و از آن ضربت

کفار را کمر بشکست و دیگر عنان بسوی مدینه نگردانیدند و مشرکان نافرجام را دستی

بر اهل اسلام بلند نشد ابو صفیان علیه اللعنه خایب و خاسر در عین شرارت سر و عنان

مراجعت بسوی مکه گردانید اسلام قوت و شوکت عظیم از ضربت آن امام واجب التعظیم

بهم رسانید و حضرت سید ولد آدم آن امیر مکرم را در بر گرفتند و سر و روی مبارکش را

بوسیدند یا علی چه بود در وقتیکه آن لعین آب دهن بر تو افشاند دست از محاربه

کشیدی و بگوشه امدی صبر فرمودی آنحضرت زبان بجواب گشوده فرمود که یا رسول الله

جنگ نمودن من محض عند الله است چون آن شقی نابکار اینکار کرد بدل خود گفتم

که مبادا این جهاد برای نفس خود باشد امدم و نشستم و چون آن سگ مردود زبان

بی ادبی نجد و رسول خدا کشود جهاد او را واجب دانستم و شر او را کفایت نمودم و دیگر محاربات

آن امام مجید زیاده از آنست که در اینجا تواند گنجید یعنی از آنها بقلم صداقت رقم حواله خواهد نمود

گفته است که نفس پیغمبر چنانچه حضرت خیر البشر بزبان میمنت بیان خود فرموده که راقم گوید که از آیه

وافی هدایه مباهله نیز ثابت میشود که آنحضرت نفس رسول بود زیرا که انفسنا و انفسکم

در شان مقدس بیان حضرت امیر مومنان است و اینمعنی متفق علیه آنست که یا علی

نفسک نفسی و دمک دمی و لحمک لحمی و آن حضرت نفس رسول

بوده از بس یگانگی و دوئی در میان ایشان نبود امام راستین آنحضرت عالی منزلت

و پیشوای راستان بود تا آنکه امام بود از روی راستی یعنی از جانب الهی امام منصوص نبود

کاینان مرصوص بود بخلاف امامان ضلالت و پیشوای کفر و جهالت چنانچه خداوند

یکی

یکتا از حقیقت حالات انها خبر میدهد و در کلام میفرماید که أَئِمَّةً یَدْعُونَ إِلَی

النَّارِ اناًنکه هستند که نه من جانب الله امام اند و از کلام حضرت خیر الانام برای امتان دلیل

و حجتی و بعضی دانان گمراه از سبب دوستی مال و جب جاه بکسانیکه قابل و لایق سروری

و امامت نبودند بیعت شان کردند پس انها امام هاشند بدروغ و اگر امام باشند امام ظالمان

دروغ گویان خواهند بود و انحضرت و آل او بموجب نص خدا و رسول امام بودند و این

ائمه برحق از جمله امامان اند که خداوند رحمان در شان ایشان میفرماید وَجَعَلْنَا

لِلْمُتَّقِینَ إِمَامًا و خلایق را با امامان محشور خواهد ساخت چنانچه در کلام مجید ازان خبر میدهد

یَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ یعنی روزیکه بخوانیم ما هر گروهی را از مردمان

با پیشوائی ایشان که در مذهب متابعت او نموده باشند از ائمه هدا علیه السلام و ائمه ضلال چنانچه

ندا کنند امامیه اثنا عشریه را که ما متابعین علی و آل علی ایم پس شیعیان آنحضرت لبیک لبیک جواب

گویند و از آنان باشند که بعد از آن حق تعالی در شان ایشان میفرماید فمن اوتی

کتابه بیمینه فاولئک یقرءون کتابهم ولا

یظلمون فتیلا یعنی هر کرا داده شود نوشته عمل او بدست راست او پس

آن گروه میخواهند کتاب خود را از روی بهجت و مسرت زیرا که در آن اعمال نیکو به بینند

و ستم دیده نشود از مزد خود بمقدار قبیله و اهل ضلالت را تا همه ایشان از جهالت مانند کوران

باشند و از افعال و کردار خود پشیمان و از کوران اعمایان باشند که حق سبحانه تعالی بعد از آن

میفرماید و من کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی و اضل

سبیلا یعنی هر که هست در دنیا نابینا از فرط جهالت و عناد اهلبیت رسالت

دیده و دلش در دلایل هاویه نظر نکند و جاه را از راه نشناسد پس در آخرت نیز نابینا باشد

یعنی راه نجات نیابد و از صواب محروم باشد و بر آنکه فرقه ناجیه شیعه امامیه اثنا عشریه را

جمیع

أُولَٰئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ اعتقاد آنست که امام می باید که اول عمر تا آخر عمر از

مرتبه

گناهان کبیره و صغیره معصوم باشد و در علوم اعلم و در عمل اعمل ناس باشد و الا فواید

بسیار

بر امامت بظهور نخواهد رسید و محتاج خواهد بود امام و رعایای دیگر و از امامتش خلال

احکام حق

در دین هم خواهد رسید زیرا که از فسادی غلطش بدعتها در دین منتشر خواهد گردید و

و مثل آنکه

دین متروک و نابود میشود و مفاسد عظیم بظهور می پیوندد که بهیچ وجه اصلاح پذیر نگردد

ریاست

بعد از خود خلیفه تعین کند بکسانی که قابل خلافت و امامت است و حال آنکه منافی

عزلش کند

و عدالت از و بظهور آید پس اگر امت متعرض او نشود انهدام دین است و اگر قصد

مجادله و منازعه عظیم در میان امت حادث شود چنانچه در واقعه عثمان عفان اموی

واقع شد و آخر کار بجای رسید که نیابت و خلافت حضرت رسالت بمعاویه غاویه

و یزید پلید و مروان بی ایمان و باقی علوج بنی امیه و ظالمین بنی عباس رسیده و نوعی

ازین ائمه اضلال علیهم الوبال والنکال با ائمه دین و پیشوایان راه یقین جفاها که نرسید

و چه جفاها و چه ظلمها بر گزیدگان خداوند عالمیان نمودند و چه بجلهای قامت سرین خلایق

را از تیغ ابدار و از زهرهای هلاهل جان فکار که بر زمین بینداختند و خود را بلعن ابدی

گرفتار ساختند پس امام میباید که معصوم و مطهر باشد و حق سبحانه تعالی او را پاک و پاکیزه

نموده باشد چنانچه آیه تطهیر در شان عالیشان اهل بیت پیغمبر آخر الزمان نازل گشته

کما إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ

تطهیرا

48

تطهیراً و باید دانست که بفاسق و ظالم و معاند امامت نمیرسد چنانچه حضرت ابراهیم ع

از جناب رب الارباب درخواست که بعضی از دریه مراتشرف امامت سرفراز گردان

حکیم مختار در جواب او فرمود که لَا یَنَالُ عَهْدِی الظَّالِمِیْنَ که عهد امامت

خیر البشر را
و خلافت به ظالمان نمیرسد وجه ظلم زیاده ازان باشد که جسد مطهر معطر حضرت

نمودند
گذاشته برای حطام دنیوی امور دین خود را برباد دادند و براوالامر خودان ستمها

و برفاقت شوم طمع چند خود را بزور آوردی خلیفه ساختند و غصب حق ابن عم و وصی

و داماد پیغمبر خود نمودند و فدک را از بهترین زنان اولین و آخرین بزور و ستم گرفتند و آخر

گرز گران بر شکم آن سیدة هر دو جهان زدند و حدیث اَلْفَاطِمَةُ بِضْعَةٌ

شهادتش
مِنِّیْ مَنْ اَذَاهَا فَقَدْ اَذَانِیْ را بر طاق نسیان گذاشته شربت

چشانیدند و آن معصومه را مظلومه نموده نزد پدر بزرگوارش فرستادند و گواهی بهترین

علما را گوش نکردند و خطهای ورو سیاهی بر چهره های نجس و نحس خود کشیدند و بسی بدعتها

در دین ظاهر ساختند و خمس را که حق ذوی القربی رسول بود از میان برداشتند و بجای

حَیَّ عَلیٰ خَیْرِ الْعَمَل در بانگ نماز الصَّلوٰة خَیْرٌ مِنَ النَّوْم قرار دادند

و تمسک فدک را پاره کردند امروز بدانند که چه کرده اند و چه خورده اند و چه چشیده اند

وای بر ایشان پس وای بر ایشان که خلل در دین انداختند و امت بهترین خلایق را

بهفتاد و دو فرقه متفرق ساختند پس ویل و ثبور بر آنکسی که آنها را امام و پیشوای خود دانند

و لعن امامی که من جانب الله امام باشد انکار نماید سپاس و ستایش میکنیم آن خدا را که

راه نموده ما را به بهترین راهها و آورد ما را بخوشترین جاده ها و برکرد قلوب ما را از محبت

39 آل رسول خود و بیزار و دشمن گردانید ما را از دشمنان ایشان حمد الله ثم حمد

الله شکر الله ثم شکر الله اللهم اقلبنا من محبت محمد

وال محمد و احشرنا معهم وجعلنا من محبتهم وابعثنا

تحت لوائهم ولا تفرق بیننا و بینهم بحقهم یا ارحم الراحمین

وبدانکه صحت عبادت و دین و عقیدت شرط است بامامت ائمه اثنا عشر صلوات

الله علیهم من الملک الاکبر و بدون آن ثمره نمی بخشد بلکه باعث عقاب و حرمان از ثواب

میشود و درین باب احادیث کثیره متواترست چنانچه از حضرت ابو عبد الله جعفر بن محمد

الصادق صلوات الله علیه الملک الخالق روایت شده است که چون بنده را در مقام

حساب بر درب الارباب میدارند و اول خبری که خداوند ذو الجلال سوال میکند ز ولایت ما

اهلبیت ع اگر اقرار بولایت ما کرد در انحال ازین دار فنا انتقال نمود نماز و روزه و زکواة

حجش را قبول میکند و اگر اقرار بولایت ما نکرده در انحال مرد پس هیچ عملی از اعمال او را نمی پذیرم

و بسند صحیح از انحضرت روایت است که جبرئیل ع بر حضرت رسول ص نازل شد و گفت

خداوند رب العالمین سلام بتو میرساند که من آسمانهای هفت گانه را و آنچه در آنهاست خلق

کرده ام هیچ محلی بهتر از رکن و مقام ابراهیم خلق نکرده ام و اگر بنده مرا در آنجا بخواند از ان

روزیکه آسمانها و زمین ها را خلق کرده ام تا انقراض عالم و اقرار بولایت علی ع نداشته باشد

ست

نبایدا

و او اوصی پیغمبر نداند او را سرنگون در جهنم اندازم و صفات و علامات امام منصوص.

می باید که امام عالم باشد باحکام دین و واقف باشد بر خصوصیات آیات قرانی از محکم و

باشد

متشابه و مجمل و مفصل و ناسخ و منسوخ و عام و خاص و متشابه و غیر متشابه و عالم بجمیع علوم

و معارف

40

وعارف بهمه زبان ولغات وعاقل وکامل باشد واشجع ناس باشد دیگر باس فروشی وخست

بری ودف نوازی وغیره عادت نداشته باشد وافعال شنیعه واعمال قبیحه ازو در جمیع عمر

سر نزده باشد بر مستعد باشد واز آل پیغمبر باشد واعلم وافضل وسخی واکرم واانجب

واعمل واتقای امت ومستجاب الدعوات باشد ومختون باشد واز کسافت ولادت

پاک باشد واز پشت به بیند انچه از روی بیند وسایه نداشته باشد وامام محتلم

نمیشود ودیده های ظاهری بخواب میروند ودیده های دلش بیدار میباشند وکسی بول و

غایطش را نه بیند وبر مردم مهربان تراست از مادر و پدر وتواضع وفروتنی از همه خلق

بیشتر است وسلاح وحربه حضرت رسول نزد او میباشد وذو الفقار با او باشد او صحیفه

پیش امام میباشد ونامهای شیعیان که تا قیامت بهم رسند پیش او در نظرش باشد وبا امام میباشد

جامع کبیر و صغیر و حقیر و اکبر و اصغر نزد اوست مصحف فاطمه باین صفات نیستند
مگر امامان که دوازده اند اوّل ایشان سیّد الاوصیا علی ابن ابیطالب علیه السّلام و آخر
ایشان خاتم الاوصیا صاحب العصر و الزّمان است که غالب خواهد شد بر جمیع عالمیان پس
شکر الله تعالی بر ما واجب است اللّهمّ اجعلنا لنعمائک من الشّاکرین
و لآلائک من الذّاکرین و ارحمنا برحمتک یا ارحم
الرّاحمین بحق محمّد و آله الطّیّبین الطّاهرین ؛ مقصد تنزیل
بلغ مرکز اسرار غیب ؛ مطلع یتلوه شاهد مقطع حبل
المتین ؛ و مراد از مقصد تنزیل بلغ اینست از اهل سنت مانند علی احمد ابن احمد
واقدی و ثعلبی و غیرهما و باجماع اهل بیت علیهم السّلام که در روزی حضرت رسالت پناه صلعم

41

از حجة الوداع مراجعت نمود و در غدیر خم که منزلیست از منازل مابین مکه و مدینه

نزول اجلال فرمود و آنروز هیژدهم شهر ذیحجه سنه ۱۰ از هجرت بود که از جانب

رب العالمین روح الامین در رسید و تبلیغ رسالت بفخر المرسلین در باب نصب

وصایت رسانید بسید الوصیین و این آیه را آورد که یا ایها الرسول

بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت

رسالته والله یعصمک من الناس ان الله

لا یهدی الکافرین یعنی ای فرستاده بحق برسان بکافه

اهل اسلام و ایمان بانچه فرو فرستاده شده بتو از پروردگار تو این که بگردانی علی را وصی

وخلیفه خود و اگر نرسانی وصایت و خلافت و امارت علی را بر خلایق پس نرسانیده

هفتم

پیغامهائی اورا و خدا نگاه دارد ترا از شر مردمان که معاند و مخالف علی اند بدرستیکه خدا تعالی

راه ننماید کافرانرا برانیکه بر تو مسلط گردند آورده اند که آنروز روزی بود گرم و انحضرت

در زیر درخت که دران موضع بود نشست و مردمان که دران منزل بودند از مهاجر

و انصار همه را طلب داشت و دست مبارک خود بگرفت و بر منبر که از پالانهای شتر

ترتیب یافته بود بالا رفت و فرمود که ای حاضران آیا من نیستم اولی بشما از نفسهای شما

همه آواز برآوردند که تو اولائی بما از نفسهای ما پس حضرت بلند کرد دست خود را

و حال انکه بود در دست او دست مولائی مومنان بود پس فرمود مَن کُنتُ

مَولاهُ فَهذا علیٌ مَولاهُ اللّهُمَّ والِ مَن وَالاهُ وعادِ مَن

عاداهُ وانصُر مَن نَصَرَهُ واخذُل مَن خَذَلَهُ هر کرا که من مولای اویم

42.

پس علی مولائی اوست بارخدایا دوست دار کسی را که دوست دارد علی را و دشمن دار

کسی را که دشمن دارد علی را و نصرت عطا کن کسی را که نصرت دهد علی را و فروگذار کسی را

که فروگذارد علی را پس عمر خطاب علیه اللعنة والعذاب برخواست و گفت مبارکباد تو

ای پسر ابوطالب این منصب عالی و سلطنت سرمدی صبح کردی و حال آنکه صاحب امور

جمیع مومنان و مومنه هستی و حاضران در آنروز هفتاد هزار بودند بعدد قوم موسی

امر فرمود که برای برادر خود هارون بیعت بستانند همه قبول کردند و بیعت نمودند

و در آخر نقض آن بیعت کردند اینجا نیز اینصورت واقع شد که بعد از وفات حضرت

کائنات این وصیت را بر طاق نسیان گذاشته و شنیده را ناشنیده انگاشتند

و یکبارگی برای حطام دنیوی ثواب اخروی را دست برداشتند بهر تقدیر حضرت

بشیر و نذیر تبلیغ این رسالت نمود حضرت امیر را بولایت و خلافت نصب

فرمود پس این آیه نازل شد الیوم اکملت لکم دینکم

واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دینا

یعنی امروز کامل گردانیدم برای شما دین شمارا و تمام کردم بر شما نعمت خود را

که آن خلافت و امامت و امارت علی ابن ابیطالب ست و اختیار کردم

برائی شما اسلام شمارا و دین پاکیزه از همه دینها تا روز قیامت پس حضرت

رسالت پناه از نزول این آیه مسرور و خوشحال گشت و توجه بحاضران فرمود

الله اکبر علی اکمال الدین واتمام النعمة ورضاء الرب

برسالتی وبولایتی لعلی ابن ابیطالب پس وای برکسی و قهر

وغضب

43

وغضب قهار و جبار بر آن ابتر روزگاری که قبول ولایت آن ولی کردگار نکند

واعتقاد ننماید که ولایت و خلافت منصب و حق اوست چنانچه ثعلبی که از معتبرین

اهل سنت است آورده که حکایت نصب شاه اولیا منتشر و مشهور است که حارث

علیه اللعنه بن نعمان فهری بر ناقه نشسته متوجه مدینه شد و با حضرت خاتم انبیا اغاز

منازعت نمود و گفت ای محمد صلعم ما را بکلمه شهادت دلالت کردی قبول کردیم و بفرایض

پنجگانه شبانروزی ارشاد فرمودی اجابت نمودیم و بزکوة و روزه و حج و جهاد امر نمودی

پذیرفتیم و بهر چه اشاره واقع شد مخالفت تو نورزیدیم با اینهمه راضی نشدی و اکنون ترا

هیچ خبر نماند دست پسر عم خود را گرفتی و او را برداشتی و بر همه مسلمانان گماشتی و همین

گوئی بعد از من امیر و فرمان فرمای شماست باو اقتدا کنید و تابع او شوید این امر از تو

بفرمان خدا واقع شد یا برای خود اینمقدمه را برپا کرده آنحضرت فرمود بخدای که نیست

انچه من در حق علی ابن ابیطالب گفتم بامر خدا بود نه باندیشه و تدبیر من آن فاسق لعین

سگ کافر بدین روی خود را از سید المرسلین گردانید و برخواسته در راه میرفت

و میگفت خداوندا انچه محمد در حق علی میگوید که راست و درست است تو از آسمان

بر من سنگ باران یا که مرا بعذاب دردناک گرفتار کن فی الحال سنگی از آسمان بیفتاد

و بر سرش خورد و از برش بیرون رفت و بجهنم واصل گردید سَئَلَ سَائِلٌ

بِعَذَابٍ وَاقِعٍ تا ذِی الْمَعَارِجِ در حق آن منافق مردود ورود یافته

و این روز را که نصب و خلافت حضرت شاه اولیا شد روز عید غدیر می نامند

و عید اکبر نام کرده اند و احادیث بسیار در فضیلت آنروز بزرگوار وارد شده ثواب روزه

و نماز

44

و نماز در آن روز نیست برد رهای اضعاف مضاعف ست چنانچه از قبله دین و دنیا

حضرت موسی الرضا مرویست که هٰذا عیدُ اللهِ الاکبر و انّه

فی السماءِ اشهر من الارض و در باب روزه آن روز و این روز وارد شده

که ثواب آن مقاومت میکند که از اوّل تا آخر دنیا عبادت کرده بروزه بوده و ثواب نماز

این روز بطریقیکه از اهل بیت منقول ست مثل صد هزار عمره ست و افطار مؤمنی

در آن روز برابر ثواب کسی ست که صد صیام را روزه بکشاید و قیام صد هزار پیغمبر

و صدیق و شهید بجا آورده باشد و ثواب درهمی که درین روز تصدق نماید برابر صد هزار

درهم ست که در روزهای دیگر تصدق کند و برای آن روز قریب هزار القاب ذکر شده مانند

یوم عید المعهود و میثاق الماخوذ و شاهد المشهود و نصب وصی و حسن الملی و کفایت

المهمات وزیاده البرکات ومفتاح النجات ورفع الحاجات واگر همه اسامی درین

اوراق ثبت نماید بطول میکشد اختصار لازم دانست مرکز اسرار غیب یعنی هماست

عالم باسرار غیب بود وازمغیبات مکرر خبر میداد چنانچه قصص بسیار درین باب وارد است

وبعضی در محل خود نگاشته خامه مشکین شمامه گشته خواهد گشت از انجمله یک حکایت

را درانیجا ثبت میسازد که خلف چهارم شیطان یعنی معاویه بن ابوسفیان علیه اللعنه

والعصیان خواست بداند وفات حضرت امیرالمومنین مقدم بر مرگ آن سگ بیدین

خواهد بود یانه کسی را که از خوش زبانان وفصحای عرب بود طلب نمود باو وعده ها کرد وگفت

بروپیش ابوالحسن وزبان بچاپلوسی بگشا ونوعی کن که اورا فریفته خود گردانی وبعد ازان

سوال کن که با امیرالمومنین دشمن شما کی محو خواهد شد وواصل جهنم خواهد گردید ویقین

45

میدانم که ابو الحسن کاذب نیست و علم غیب میداند آنچه خواهد بود خواهد گفت تحقیق نموده

پیش من بیا و خبر راست بیاور چون چنین کنی ترا مال بسیار دهم و عزیز و مکرم دارم

پس آن جاسوس چاپلوس قول آن کافر بی ننگ و ناموس و ننگ را اصغا نموده

پیش سرور اولیا بیامد و نشسته زبان سخن به بالا و چاپلوسی بگشاد و ثنا بسیار

بسیار گفت تا به مطلب خود آمد و از آن حضرت سوال نمود که یا امیر المومنین مرگ این

طاغی باغی بی ایمان لعین معاویه بن ابی سفیان ملعون کی خواهد بود و کی بجهنم نزول

خواهد نمود که خلق خدا از شر کافر بی حیا نجات یابند آن اعلم احوال آشکار و نهان

زبان معجز بیان گشوده فرمود که ای فلان والله نمیدانم که او ازین مقوله سوال نموده

و ترا به تحقیق و تفتیش این امر فرستاده که بداند مرگ من مقدم خواهد بود یا مرگ او

آری ای ابن اکله الاکباد تو برادر خود خواهی رسید و بعد از ابوالحسن مدتی در دنیا

کامران خواهی بود و بعد از چند سال جان را بقابض ارواح حواله خواهی نمود و حساب

و کتاب بمالک الملک خواهی داد و خواهی دانست که چه کرده پس آن جاسوس تکار زد

آن سگ ناپاک آمد و آنچه از زبان الهام بیان شاه مومنان شنیده بود بان لعین

گفت و صله وافر یافت و ازین جاسوسی خود را بجهنم انداخت مطلع تیلو شاهد اینجا

مراد باین آیه است که در سوره هود علیه السلام است أَفَمَن كَانَ عَلَىٰ

بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ و معنی از کلام مفسرین علیهم الرحمه

چنین است پس هر که باشد بر برهان روشن از پروردگار خود که او بالطریق

صواب دلالت کند و از پی در آید برهانی او را که دلیل عقلی است گواهی از خدا تعالی

واتفاق و اجماع است مفسرین طریق اهل بیت عصمت را و اکثر اهل سنت جماعت

مثل ثعلبی و یعقوب بن جعفر و غیرهما را که مراد از فَمَن كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِ

حضرت خاتم النبی است و از شاهد منه خیر الوصیین است و مخفی نماند که آن کسی را که خدای تعالی

شاهد کرد و ند معاونت و مساعدت و مطالب رسالت و نبوت را و مرتبه نماید

فضیلت و کمال شرافت متصف است پس بر تست که در سلک انصاف اقدام خود را

استوار داری و خیر البشر را مولا و امام خود دانی و لی بهر شیخ بیچاره ان احمقی خود را

از زمره أُولَٰئِكَ الضَّالُّونَ نگردانی دوست با من حسین مولای بزرگی که فرمود

شفاعت تواند کرد و از عذاب عقبی نجات تواند داد مقطع حبل المتین آورده اند

که روزی برگزین معبود در مسجد تشریف داشتند و از هر نوعی حدیث از زبان خود

بیان میفرمودند که ناگاه از زبان مبارک فرمودند که الحال از در مسجد شخصی درآید که والله
آواز اهل بهشت باشد درین اثنا اعرابی درآمد و برآنحضرت سلام کرد و گفت یا رسول الله
آیتی که سبحانه تعالی در کلام مجید فرستاده که وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللهِ جَمِيعًا
که چنگ زنید بریسمان خدا همه شما آن حبل خدا کدام است تا دران چنگ زنیم
و مفارقت نکنیم حضرت سید المرسلین اشاره بسوی حضرت امیر المومنین نموده فرمودند
که اینست حبل خدا که مبداء ش در عرش بپایه قدرت و مقطع مثل است پس
آن اعرابی دوید و دست بدامن آن دستگیر روز جزا زد و حبل المتین را بدست استوار
گرفت و گفت خدا و رسول خدا را شاهد میگیرم که دست بحبل محکم و استوار الهی زده ام
و مضبوط گرفته ام که دیگر برا کنده نشوم و تا مجلس مجتمع بود اعرابی در خدمت رسالت وولایت
نشسته

نشسته بود و چون مجلس منعقد شد اعرابی از خدمت حضرت رسالت و ولایت

مرخص شد از مسجد بیرون رفت عمر ابن الخطاب علیه اللعنه والعذاب در پی دوید و گفت ای

گفت

اعرابی حضرت خاطرش در باره تو فرمود که تو از اهل بهشتی برای من دعا کن. اعرابی

ازین راه که دست بحبل المتین الهی زده ام و بتصدیق دل با و معتقد گشتیم حق سبحانه تعالی

مرا از اهل بهشت گردانید و آن حبل خدا در میان شماست بروید مستمسک بحبل شوید

تا شما را هم حقتعالی از اهل جنت گرداند و حبل المتین بر جمیع ائمه معصومین صلوات الله

علیهم اجمعین اطلاق کرده اند که حبل خدا اند و ریسمانی محکم که از چاه ضلالت بشاه راه

هدایت میرسانند بر قرآن هم اطلاق شده چنانچه حضرت رسالت پناه در وقت رحلت

فرمود که من از میان شما میروم و در میان شما دو حبل متین میگذارم اگر مستمسک بهر دو شوید

هرگز گمراه نشوید و یکی از دیگری بزرگتر ست و ان یکی کتاب خداست که ریسمانست

فرو گذاشته از آسمان تا بزمین و دویم اهلبیت من و این هر دو جدا نشوند

تا لب حوض کوثر و در مقدمه حبل المتین احادیث بسیار از کلام معصومین وارد است

بهمین اکتفا نمود بیت صُورَتِ مَعْنی فِطْرَتْ بَاعِثِ اِیجَادِ خَلْق

بِهْتَرِینِ نَسْلِ آدَمْ نَفْسِ خَیْرُ الْمُرْسَلِیْن

یعنی آنحضرت با نیکوی و خوبی صورت حسن و افعال و مکارم اخلاق از جمیع

حسنات که معنی فطرت ست موجود ست و انچه جمیع انبیا داشتند در یک

ولی خدا موجود بود ظاهرش بجمال اراسته و سیرتش مانند ذات الهی بجمیع

محاسن سراسته بدین نوع موافق حدیث و اخبار بنظر رسیده که آنحضرت بلند

پیشانی بود و پیش سر مو نداشت و سر مبارکش بزرگ بود و در عرب سر بزرگ را

بسیار پسند میکنند و از جمله علامت شجاعت است و رنگ مبارکش سرخ و سفید

مانند رنگ گلاب بود و چشمان مبارکش بزرگ و کشیده بود و نازوانکی پیوسته ابرو

ورخسارهای مبارکش

وریش شریف بسیار انبوه بود و کم نه بود و بینی همایون بلند و کشیده بود

متوسط

مانند آفتاب میدرخشید و لبهای آنحضرت میانه بود و دندانهای مثل مروارید

بسیار سفید می نمودند و گردن آنحضرت گندم بود و آنحضرت قوی هیکل بود

و دستهای مبارکش بسیار کلان بودند بسیار خورد دهن و زخامت داشت

و قد آنحضرت میانه بود و عظیم الجثه بود و آنحضرت خنده رو و متبسم و خلیق

و مهربان و قوت و شجاعت آنحضرت بنوعی بود که این رساله مختصر گنجایش اظهار

آن ندارد مگر بعضی جا که آورده و خواهد آورد باعث ایجاد خلق بدان که اوّل چیزیکه حق

سبحانه تعالی خلق کرد بروایتی آنست که عقل بود و دلیل آن حدیث نبوی است

که اَوَّلَ مَا خَلَقَ اللّٰهُ الْعَقْلَ و روایت نور محمّد اوّل مخلوق است

و دلیل این نیز حدیث نبوی است کِه اَوَّلَ مَا خَلَقَ اللّٰهُ نُوْرِی

و بعضی برانند که اوّل خلقت حق سبحانه تعالی عقل است و از عقل اوّل نور

محمدی را خلق کرد و نور محمّدی و علوی در یکمرتبه مخلوق گشت پیش از خلقت حضرت آدم

خلقت نبی و وصی و دختر و سبطین بچندین هزار سال بوده و در زیر عرش الٰهی

تسبیح و تحمید و تهلیل الٰهی میکنند و بر عرش الٰهی اسمای ایشان زیور بود و بلندی

که برای اسمای ایشان نزد حق سبحانه تعالی توسل می جستند حضرت آدم از سبب ترک اولی

کم

49

که از بهشت بیرون کردند متوسل باین مقربان بیگانه گشت وذکر اسامی مبارک ایشان

را ورد زبان خود ساخت واز سبب اسامی ایشان توبه آدم مقبول گشت چنانچه آیه

فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ بِكَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ شاهد است

روشن وحدیث نبوی كُنْتُ نَبِيًّا وَآدَمُ بَيْنَ الْمَاءِ

وَالطِّينِ گواه است مبرهن بهترین آدم بدانکه انبیا واوصیا بهترین نسل آدم

اند وشک نیست که جمیع انبیا واوصیا اصل مخلوقات وباعث ایجاد ارض

وسماوات اند مقربان درگاه احدیت اند وناظران کارخانه صمدیت انوار تجلی

جمال اند وبرق جلوه گاه جلال وحضرت خیر المرسلین وسید الوصیین افضل تر وجمیع

پیغمبران واز بجز از جمیع مقربان حضرت رحمان پس بهترین نسل آدم متحقق شد بنفس

خیر المرسلین و تفسیر این در دو جا حواله تعلیم نموده و اظهار آن کرده بیت

صَاحِبِ یُوفُونَ بِالنَّذرِ آفتابِ اِنَّمَا قُرَّةُ العَینِ

لِعَمرُکَ نازِشِ رُوحُ الاَمِین معنی صاحب یوفون بالنذر

اینست که در وقتی جناب مستطاب امامین الهمامین یعنی حسن و حسین ع را مرضی

عارض شد که حضرت خیر الاولیا و سیدة النساء مهموم و مغموم بودند که جناب

حضرت رسالت مآب برای عبادت خود تشریف ارزانی فرمودند

و بان کوکب اسمای مجد د علا یعنی علی مرتضی ع و حضرت زهرا ع امر به نذر فرمودند ایشان

مغصوم نذر نمودند ان دو گوهر دریای مجمع البحرین بر رفاقت والدین نذر صیام سه گانه

کردند و فضه نیز اقتدا به برگزیدگان خدا نموده نذر نمودند و از فضل و عنایت ایزدی

بروی آن دو گل حدیقه مصطفوی شفائی کامل یافتند پس حضرت شاه اولیا
فاطمه زهرا با رفقای مسطور نذری که کرده بودند بادای آن مشغول شدند و نیت صوم
نموده نگاهداشتند و روزه را بعبادت نزدیک شام رسانیدند و چون وقت افطار
نزدیک شد در خانه چیزی نبود آن سرور اصفیا چادر آن آسمان عفت و حیا را
برداشته نزد شمعون یهودی رهن نموده پاره جو بدست آورده پیش حضرت فاطمه زهرا
گذاشت و آنحضرت او را دست آس نموده خمیر کرده و برای هر یک از ایشان یک گرده
نانی پخت و چون شام شد خواستند که روزه بگشایند فرشته بصورت مسکینی
بر در خانه آمد و گفت که من مسکینی ام از مساکن اهل اسلام و دو روز است که قوتی
نیافته ام آیا کسی هست که بمن چیزی عطا کند حقتعالی او را بهشت عنبر سرشت عطا فرماید

و آنخواجه کریم و امیر کبیر رحیم قرص نان باو داد و حضرت فاطمه اقتدا بآن سرور نموده

نان خود را بمسکین فرستاد و آن دو امام همام بدستور ابوین نان را بمسکین دادند

خالص

و فضه نیز اقتدا بصاحبان خود نموده نان خود را بذل نموده و آن شب افطار بآب

شمعون

نموده روز دیگر روزه گرفتند و چون شام شد بهمین منوال حضرت بکروی

یهودی شده بدستور روز ماضی نان مرتب گشت و وقت افطار رسید که

بهشت

افطار کنند که ناگاه از در خانه آواز آمد که من یتیمی ام از یتیمان اهل ایمان و آیا کسی

جنت

که علاج گرسنگی یتیمی که از سه روز چیزی نخورده است بکند تا حق جل و علی در

گذشته

او را مخلد دارد و آن گنج بخش کشور عظیم و خلیفه خدای رحیم بدستور شب

مولا

نان خود را بآن یتیم بذل فرمود و سیده النساء و حسنین و فضه نیز اقتدا بآن

نموده

نموده نان خود را بآن یتیم بخشیدند و آن شب نیز بآب صرف افطار نموده روزه
گرفتند و روز سوم از الضعف و ناتوانی باداي وظایف فرایض و نوافل نزدیک شام
رسانیدند و بهر نوعیکه بود مگر قوت نموده چند قرص نان مهیا ساختند و خواستند
که دستهای مبارک خود برای افطار فرود آورند که سایلی سر عتبه عالیه ندا کرد که
اسیری ام از امرای اهل اسلام و چهار روز است که از جوع جان عزیز بلب رسید
ایا کسی هست که آتش جوع مرا بآب خود فرو نشاند تا حق سبحانه تعالی او را از گرسنگی
و تشنگی روز قیامت نگاه دارد و آن سرور اسخیا و تاجدار هل اتی نان خود را باو عطا
فرمود و حضرت فاطمه زهرا و هر دو نور چشمش و فضه نیز اقتدا بشاه اولیا نموده نانهای
خود را باو دادند و از ضعف و ناتوانی بیطاقت گشتند و حالت ایشان دگرگون شد

که ناگاه حضرت سید المرسلین بخانه مبارک ایشان آمدند و آنحضرت گرسنه بود

فرمود آیا طعامی هست که رفع جوع از آن توان نمود حضرت امیر شرم داشتند ضعف

که حالت را بعرض مقدس رسانند و آنحضرت کیفیت را دریافت فرمودند و از

وسستی حسنین آگاه گشتند و بی اختیار ندا فرمودند که یا الله اهل بیت

محمد یجوعون و یموتون تا آنکه مائده از بهشت آمد و همه باتفاق روزه گشودند

و طعام تناول فرمودند و این آیه در شان عالیشان اصحاب ملک مستعان نازل

گشت یُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَیَخَافُونَ یَوْمًا کَانَ شَرُّهُ

مُسْتَطِیرًا وَیُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَی حُبِّهِ مِسْکِینًا وَیَتِیمًا

وَاَسِیرًا الآیه آفتاب انّما اورده اند که روزی حضرت سید ولد آدم از در خانه بیرون

52

آمده متوجه مسجد شدند چون به مسجد در آمدند دیدند که حضرت امیر المومنین ع در نماز است ناگاه سائلی از حاضران چیزی طلبید و در سوال تضرع بسیار نمود از بیچارگی فرو ماند و نالید چون حضرت امیر ناله و زاری او بشنیدند دردناک و غمگین شدند و بدست مبارک از جانب پشت خود اشاره کرد سایل دریافت که آن شاه سریر سخاوت و مالک الرقاب ملک سلیمان منزلت خاتم با و بخشید پس بیاید و انگشتری را از انگشت مبارک آنحضرت بیرون کرد و سایل از آن بخشش خورم و شاد شد پس حقتعالی از روی تکریم و تعظیم در شان سید مومنان آیه فرستاد که

اِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّٰهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ اٰمَنُوا يُقِيمُونَ الصَّلٰوةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكٰوةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ

یعنی هست و بغیر این نیست که ولی شما یعنی اولی به تصرف خداست و فرستاده او که

میدارند
محمد مصطفی ست وآن کسانیکه ایمان آورده اند و متصفند باین صفات که برپا

ونماز را با شرایط وارکان ومیدهند زکوة را وحال آنکه ایشان رکوع کنندگان اند

وخشدل
وسید رسل وآنحضرت را نزد خود طلبید وفرمود که یا علی گوارنده باد وخوشحال

نازل
باش که حقتعالی در حق تو آیتی فرستاد وترا به تعظیم وتبجیل یاد فرموده وآیه مسطور

راست
نموده وقرة العین لعمرک ومراد از لعمرک حضرت اشرف اولین وآخرین

که حق سبحانه تعالی در سوره حجر قسم بجان نازنین او خورده فرمود لعمرک انهم

لفی سکرتهم یعمهون یعنی قسم بزندگانی تو بدرستی وتحقیق که

زیادتی
ایشان یعنی کفارها آنه از مستی کفر خود سرگردان وگمراه اند واین کمال فضل و

حضرت رسول است که الله تعالی قسم بعمران حضرت خورده وشک نیست که حضرت

امیر المومنین علی نور چشم آنحضرت در خلا و ملا انیس و جلیس آنجناب بوده نازنش

روح الامین آورده اند که جبرئیل امین ع نزد حضرت سید المرسلین ص بصورت

دحیه کلبی نشسته بود حضرت امیر المومنین ع از آن راه گذشت و حضرت جبرئیل خواست

که برودی تعظیم آنحضرت بجا آورد و چون حضرت امام المتقین دانست که دحیه است

و با حضرت رازی دارد ازین جهت بمجلس تشریف ارزانی نفرمودند

و حضرت رسول ص از جبرئیل ع پرسید که چه سبب بود که برای جوان خواستی که

تعظیم کنی جبرئیل گفت یا رسول الله این امیر المومنین علی ابن ابیطالب ع است

که بر من حق تعظیم دارد و استاد منست آنحضرت فرمود چگونه است این را که تو

نیکوی جبرئیل گفت یا رسول الله بعد از آنکه حق سبحانه تعالی مرا خلق کرد و مقرب درگاه

خود گردانید و از من سوال نمود که من کیستم و تو کیستی من از جواب در ماندم و سراسیمه و حیران شدم و بسجده در افتادم و از جلال الهی در من حالی نماند خواستم که بگویم تو توئی و من من که ناگاه آنجوان در عالم ارواح بر من ظاهر گشت و تعلیم من نمود

که بگو انت ربّ الجلیل و انا عبدک الذلیل جبرائیل

من این را گفتم و از علی آموختم استاد منست چگونه تعظیم او را بجا نه آورم حضرت ای برادر چند سال است عمر تو جبرئیل گفت یا رسول الله در زیر عرش الهی ستاره که آن ستاره بعد از سی هزار سال ظاهر و درخشان میشود و من آن کوکب را سی هزار مرتبه مشاهده نموده ام پس آنحضرت نازش روح الامین بود و درین سلکی نیست

بیت در جهان از روی حشمت چون جهانی در جهان

۵۶ بر زمین از روی رفعت آسمانی بر زمین

میفرماید که در عالم از روی بزرگی قدر و علو مرتبه و ستایش کردن حق تعالی اورا

در چندین جا و ستودن بهترین خلایق مراورا و کثرت عبادت و زهادت

و دوری او از شاهی و زیادتی صولت و قدرت و شجاعت و نیکوی

بیت

از عطای دست فیاض تو دریا مستفیض

وز ریاض نزهت طبع تو رضوان خوشه چین

آورده اند چنانچه اهل زمین بنور آفتاب و ماه و کواکب از سبب ضیا و نور و دلالت

نجوم براه او دریافت قبله وراه بری مسافران خصوصاً مسافران دریا که بهدایت

رسندگان می یابند همچنین هنوز انبیا و اولیا اهل سماوات فیض می برند

پس مستفیض بودن گردون بشاه اولیا که حجت رب العالمین و باعث ایجاد

سموات و ارضین بی شک و ریب است و خلقت جنت محض برای ایشان

و دوستان و موالیان ایشانست و رضوان دربان بر ظاهر است که خوشه چین

ریاض نزهت طبع شریف آنحضرت است ؎ **بیت**

کاتب دیوان امرت موسی دریا شکاف

پرده دار بام قصرت عیسی گردون نشین

55 آورده اند که در وقتیکه کلیم الله با حضرت خضر مصاحب شده بود و در کشتی نشسته

سیر مینمودند و از علوم حضرت خضر که کلام مجید و فرقان حمید از آن خبر میدهد از

غرق کشتی و قتل غلام و اقامت جدار که حضرت

وَبَیْنَکَ درو او بهر تقدیر در کشتی نشسته سیر می نمودند که مرغی عظیم الجثه

طاهر شده و منقار در آب فرو برد و چند قطره آب برداشت و یک قطره سمت

مغرب و قطرهٔ بجانب مشرق و قطرهٔ محاذی جنوب و قطرهٔ مقابل بشمال انداخت

حضرت موسی و حضرت خضر علیهما السلام ازین معنی متحیر و متفکر گشتند که ناگاه جبرئیل امین

در رسید و وحی آورد که آیا بدانید که این چه شور بود که ازین مرغ ظاهر شد

گفتند نه گفت این فرشته بود دلالت کرد بر آنکه پیغمبری که در آخر الزمان مبعوث

خواهد گشت نسبت علم شما هر دو تا نسبت بعلم وصی آن پیغمبر که علی ابن ابیطالب است

مثل قطره در مشرق و قطره در مغرب و جنوب و شمال باشد پس اگر موسی ع

کاتب دیوان آنحضرت که مملوست از درر و جواهر ابدار کلمات و معارف و حقایق

معنی بوده باشد چه شگفت و دریا شکاف که گفته اند مراد از آن که در وقتیکه

فرعون لعین قصد کشتن حضرت موسی ع و استیصال بنی اسرائیل نمود و موسی

باح

56

باجمع سبطی ازپیش و فرعون باهمه قبطی ازعقب می آمد و دنیل پیش آمد حضرت موسی

عصائے خود را بدریا انداخت و به نیل زد و نیل بعهد

اسمان چهارم ست پیش کسیکه ازانجا باینجا برد و آسمان اول بمنزله نواند بود

وچون آسمان نشین اگر پرده دار بام و قصر حضرت عالیم ابت باشد چه جای تعجب است

نقش بند کاف و نون از روز فطرت تا کنون

تا کشیده چون مهِ رخسارِ تو نقشِ مبین

مراد از نقش بند کاف و نون که کونین باشد حیات احدیت است عزشانه

وجل قدره از روز فطرت یعنی ابتدا وید و خلقت مالغایت عال ازحسن صفات

وجمال مانند آنحضرت نقشی نکشیده و صفات آنحضرت لاتعد ولاتحصی است

ولیکن پاره از محامد خصال که مخصوص آن یگانه بیمثال است برین اوراق ثبت

مینماید و بدیده های ناظران بمیل قلم کحل الجواهر میکشد و سامعان افطور بی

زایل الصمم بگوش میچکاند و دماغ مطالعه کنندگانرا به سعوط روغن مقشر بادام

قوت میدهد و روح شیعانرا بمفرح الجواهر فرح و سرور میبخشد ابیت

وازانجمله است خلق کردن آلهی آنحضرت را از نور عظمت خود و دلیل برین کلام

سید المرسلین است اِنَّا وَ عَلِیٌّ مِنْ نُورٍ وَاحِدٍ دیگر جواب دادن او

دیگر کسی سوای امن جانب الله ملقب با امیر المومنین نیست و نشد و این لقب خاصه
آنحضرت است دیگر عبادت کردن آنحضرت خدا را در پشت پدران و رحمهای
مادران تا در شکم فاطمه بنت اسد دیگر منتقل شدن آنحضرت در خانه کعبه دیگر

عنان کشیدن نوران حضرت به آسمان در وقت ولادت و افتادن اصنام

سرنگون و صیحه کشیدن ابلیس در انوقت دیگر بر در ش دادن رسولخدا در کنار خود

همراهی نمودن او با آنحضرت و همه جا دیگر اوّل کسیکه با حضرت نماز کرد او بود پیش از

دیگران بچندین سال دیگر ذکر نمودن آنحضرت احادیث را از زبان رسولی او انبیا

سلف دیگر یکی از اصحاب بایدبود دیگر یکی از آل عبابود دیگر برادر رسول خدا بود او را

برادر گفت دیگر برا انفرمود دیگر خلیفه خدا بود دیگر شوهر بهترین زنان اولین و آخرین بود دیگر

حسن و حسین دو سیّد جوانان اهل بهشت بود دیگر دوارده علم رسول بود دیگر برادر

جعفر طیّار که روز در صد رجنان با ملایکه پرواز میکند بود دیگر برادران حمزه سید الشهدا بود

دیگر نزد رسولی ابمنزله هارون بود نزد حضرت موسی دیگر مصاحب رسولی ابود در هر جا

دیگر

518

دیگر نفخه علم رسولخدا دیگر مصاحب رسولخدا است در قیامت و در بهشت دیگر امامان بزرگان

و سید مومنان است دیگر صاحب شفاعت است دیگر پادشاه اعرف است و میشناسند

اهل بهشت را از نور ایشان و میدارند اهل جهنم را از شباهت ایشان و هر کدام بمکان خویش

میفرستند دیگر ایستاده میکند خلایق را بر صراط و از والایش سوال مینمایند و کسی که در محبت

او ست میگذرد و الا هلاک میگردد و به جهنم می افتد دیگر قسمت کننده بهشت و دوزخ است

دیگر حضرت رسول دروازهای جمیع اصحاب را که بطریق مسجد بودند بست و در آن حضرت را

کشود دیگر برادر عم رسول رسولخدا است از والش دیگر صاحب لوای الحمد است در روز قیامت

دیگر شریک رسولخدا است در هدیه دیگر برای شکستن اصنام بر پشت رسولخدا سوار شد

تا آنکه بت کلان را شکست دیگر شبیه حضرت عیسی ابن مریم بوده در زنده کردن مرده

دیگر شبیها حضرت یحیی ابن ذکریا بود در گریه دیگر شبیها حضرت یوسف بود

در حسن دیگر شبیها حضرت ایوب بود در صبر دیگر شبیها حضرت ابراهیم بود

شبیها
در سخاوت دیگر شبیها حضرت داؤد بود در قوت و نیکوئی آواز دیگر

اسمعیل بود
شبیها
حضرت سلیمان بود در بهجت و ملک و دیگر شبیها لقمان بود در حکمت دیگر

در تسلیم خود و صدق و عدع دیگر شبیها حضرت نوح بود در اجابت دعا

دیگر
دیگر شبیها حضرت رسول خدا صلوٰة الله و سلامه علیهما بود در قضایا۔

جبرئیل آرزو داشت که یکی از ایشان باشد دیگر جبرئیل ندا کرد در جنگ

لا فتا الا علی لا سیف الا ذو الفقار ھا دیگر هرگاه محاربه

پیش رو
می نمود جبرئیل بدست راست می بود و میکائیل بدست چپ و عزرائیل

وتا انکه فتح میکرد دیگر او بادشاه مومنان است بحکم خدا دیگر انکه دوست
نمیدارد او را مگر مومن و دشمن نمیدارد او را مگر کافر دیگر اول کسی است که در
روز قیامت حق سبحانه تعالی او را بخواند دیگر اول کسی است که بعد رسول خدا
در قیامت لباس بپوشد دیگر اول کسی است که بعد از رسول الله در روز قیامت
برخیزد دیگر نمیگذارد از صراط مگر کسی را که محبت او دارد دیگر اطاعت او اطاعت
رسول خدا است و اطاعت رسول اطاعت خدا است دیگر معصیت او معصیت
رسول است و معصیت رسول معصیت خدا است دیگر امر او امر خدا است ونهی او
نهی خدا است دیگر تقرب میجویند ملائکه نزد خدا تعالی بولایت آن مولی دیگر امر
کرده حق سبحانه تعالی در کلام مجید اطاعت او و طاعت ائمه که از نسل اویند دیگر طی نمود

زمین را در یک طرفة العین از مدینه بجابلقا و جابلص و بمداین برای دفن سلمان فارسی

و تحقیق

رضی الله عنه در یکشب برگشت او در همان شب و خبر دادن او موت سلمان را

زمین

شدن آن بعد از اندک زمانی دیگر آنکه او و اولاد او که ائمه هدا یند بواسطه ایشان

و آسمان قایم است دیگر مثل او و درین امت مثل کشتی نوح است دیگر مثل شیعیان

مثل ملائکه است که سجده کردند آدم را و قبول کردند ولایت علی را و مثل مخالفان

است

مثل ابلیس است که سجده نکردند آدم را و قبول نمودند ولایت علی را دیگر کندن در خیبر

ولی خدا

و دیگر کشتن عمر عبدود است که با هزار سوار جرار برابر بود دیگر عارف بوده

دیگر

بهمه زبان و لغات دیگر نطق میکرد با پریها و جنها و درینها از زبان ایشان

قطعه

عرض کردند ولایت او را بر دیت هر قطعه که قبول ولایتش کرد پاک و نیکو گردید و هر

که

60

که ولایتش را قبول نکرد سنگ لاخ و زبون گشت دیگر عرض کردند به آبها بر آبی که

قبول ولایتش کردند شیرین شد و آنچه قبول نمود شور و تلخ گردید دیگر عرض کردند

ولایتش را به نبات هرچه قبول ولایت او نمود شیرین شد و هر آنچه انکار آن نمود

تلخ گردید با سم مهلک گشت و دیگر کسیکه انکار کند ولایت او را آنچنانست که انکار

کرده است توحید و رسالت را دیگر برگشتن آفتاب است دو مرتبه بامر او تکلم نمودن

آفتاب است با آنحضرت و سلام کردن او تلقین امیر المومنین دیگر تکلم نمودن ماه با آنحضرت

در شب بدر دیگر نکاح بستن حق سبحانه تعالی مر او را به بهترین زبان عالم بزبان قدرت

خود شاهد شدن ملائکه و نثار حلل و یاقوت و زمرد و جواهر و هدیه گرفتن ملائکه و

حوریان در میان یکدیگر حفظ داشتن او توریت و انجیل و زبور و فرقان را و عارف

بودن بجمیع احکام آنها دیگر دانستن آنحضرت از هرچه که بوده و خواهد بود تا روز قیامت

دلیل این قول حضرت است که فرموده سلونی قبل ان تفقدونی

دیگر احتیاج همه مردمان باو در علوم و استغنای او از همه ناس دیگر جنگ کردن آنحضرت

بتاویل قرآن مانند جنگ کردن حضرت رسالت به تنزیل آن دیگر جنگ خندق

آنحضرت با ناکثین و قاسطین دیگر باطل شدن سحر در دست او دیگر علم او

بمنایا و بلایا دیگر گردیدن سنگ ریزه در دست او طلا و جواهر دیگر شناختن

آنحضرت دوست و دشمن را چنانچه دشمنی آمد و گفت که من ترا دوست میدارم

یا امیر المومنین آنحضرت فرمود که دروغ میگوئی دشمن خدا دیگر اسم او نوشته است

بر سر اوقات عرش پیش از آن که خلق شود آدم بچندین هزار سال دیگر با هر پیغمبری بود

همان

نهان و با حضرت رسول بود آشکارا دیگر دروازه بهشت را حلقه الیست هرگاه

او را میزنند آواز میکند که یا علی دیگر درختی ست در بهشت که آنرا طوبی میکند اصل

آن در خانه آنحضرت ست و شاخهای او در خانه مومنان دیگر صاحب ولایت و معجزات است

دیگر کتاب ناطق حداست دیگر پادشاه هر مومن و مومنه ست و دلیل این قول رسول است

مَن کُنتُ مَولاه فهذا علیٌ مولاه پس این محامد و صفات مخصوص

ذات آن پادشاه مومنین و مومنات ست و قول مولانای مرحوم درست است

و هرکه بران مغفور ایراد آرد بینک کافر و مردود ست ٥ ٥ ٥ ٥ ٥ بیت

تا شُنیدی که از زمانِ مهد تا پایانِ عُمر

بی رضای حق ز تو حرفِ کرامُ الکاتبین

یعنی بنوعی که در اطاعت خالق سعی وکوشش فرموده که از روز ولادت تا ساعت

تا روز رحلت ازین خاکدان فنا بسوی دار البقا حرفی که ناشایسته وفعلی که احتمال

اولی داشته باشد مرضی حق باشد کرام الکاتبین که دو فرشته موکل اند بر یمین ویسار

وافعال اعمال واقوال بنده را می نویسد از تو نشنیده ام سوائی نیکی بیت

مثل تو چون شبه ایزد در همه حالت محال

ور بود ممکن نبد الا رحمة للعالمین

یعنی آن حضرت بجهت وحاجت بشرح وبیان ندارد ومثل مانند آنحضرت سوای حضرت

رسالت که افضل مخلوقات واشرف موجودات بود کسی از اولیا وانبیا نبود

وافضلیت واولویت او بر همه ثابت کسیکه درآن شک وریب آورد کافر واصل

اولک

أُولٰئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ بیت هر که

مدّاحش خدا همدم رسول الله بود .: گر کسی

همتاس باشد هم رسول الله بود .: یعنی هر که مدح کننده اش

خدا تعالی باشد و مدح آنحضرت در چندین مکان فرموده باشد و او را وصی پیغمبر بوده

گردانیده و مدارج علیاس را بمراتب ارجمند و مراتب عظمایش را باوج بلند رسانیده که آیه

کنات و من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله و کاهی

انما ولیکم الله و وقتی هل اتی یادش نموده باشد و رسول خدا

نیز در خلا و ملا بسمع مجلس فرموده او را برادر و یاور و قرة العین و نفس ناطقه اش

خوانده باشد و در جمیع علوم و صنوف و احکام تا هر جا باشد بمثل و مانند و نظیر است

ومقابلش همان رسول خداست حق سبحانه تعالی چشم بینای بخلق خود کرامت کند

وجاه را از راه بایشان شناسانند که چنین پیشوائی وسرگروه رایگذاشته متابعت

اراجیف و کجان نه نمایند و متابعین پادشاه مومنان را در روزیکه خلایق درمانده باشند

باامامان ایشان محشور گرداند بحق سید المرسلین و سید الوصیین و اله الطیبین الطاهرین

اللّهمّ صلّ علی محمّدٍ وآل محمّد بند دویم ای پیغمبر مصطفی

نابود همتای تو کس بسته بمهر تو ایزد مهر حور العین

ولیس یعنی پیغمبر از حضرت سید المرسلین وبهترین خلقان اولین وآخرین همتای تو

کس نبوده وانچه از خوبیها در جمیع ملائکه وانبیا واولیا جمع بوده در ذات تو موجود

بود حق سبحانه تعالی جل ذکره بر مهر محبت تو کابین حور العین بسته وکسی بدون مهر ومحبت

تو

63

تو هرگز روی بهشت برین نخواهد دید و بدرجات ادنای او گذر نتواند نمود چنانچه در خبر

واقع است که شخصی تمام عمر با ادای وظایف و صلوات از فرایض و نوافل در عمر خود

گذرانیده باشد و روز و شب بقیام و صیام روزگار بگذراند و ادای مناسک حج

وعمره و زکوات و خیرات بدهد و اعتکاف و جهاد صغرا بجا آورد و در دلش محبت

علی ابن ابیطالب نباشد مگر راست بدوزخ رود و امید نجات داشته باشد

کسیکه غریق بحر گناه باشد و سفینه محبت اهل بیت رسالت و ولا در دیگ آن باشد

حق سبحانه تعالی نجات دهد بوسیله آن کشتی از عرفات برهاند و بساحل درجات

عالیات جَنّاتِ عَدنٍ ذالِكَ الفَوزُ العَظِیم برساند و بحور العین

هم آغوشش گرداند و غلمان مُخَلَّدُونَ كَاَنَّهُم لُؤلُؤٌ مَكنُونٌ

را انجد متش خادمان سازد و همیشه نظر رحمت بر حال او اندازد ذلک فضل الله

علیما بیت مهرهٔ مهر از گلوی چرخ بر نازد فلک

گر نه از مهرت بر آید صبح صادق را نفس ز سبب تعبیر آفتاب

را بتشبیه بمهره نموده یعنی آفتاب گیتی تاب از مشرق فلکی بدون مهر و محبت بر نمی آید

و اگر مهر و محبت تو بر نمی آمد صبح صادق حیاتی نبود همیشه بان آفتاب اوج جلالت

صبح صادق مصاحب و مجالش بوده چنانچه آورده اند که در وقتیکه آن ملعون اشقی

بر گناه ابن ملجم ملعون رو سیاه تیغ بر فرق مبارک آنشاه دین پناه زده بود و آنحضرت

بیهوش شده بود چون بهوش آمد و از صبح صادق شهادت طلب فرمود که

ای صبح صادق قسم میدهم بخدائیکه شکافیت ترا و ظاهر و روشن گردانید که مرا

64

از ابتدائی عمر من تا لغایت حال یافته که خوابیدن باشم و ترا نیافته باشم تا انکه

برامده باشی و مرا خفته و غافل دیده باشی و چون صادق در گواهی خود صادق باشم

بیت کیست با قدرت سپهر و چیست با رای تو مهر

آن ز قدرت مستعار و وان ز رایت مقتبس

میفرماید که با قدر و علو شان تو سپهر چیست با وجود انقدر رفعت و عظمت که فلک و اور که

زمین بانچه در وست و بر آن قرار دارد نزدیک سپهر مانند حلقه انگشتریست که

در صحرا افتاده باشد و منزلت او با قدر تو چه برابری کند که محض از برای تو مخلوق

گشته چنانچه در حدیث واقع شده لولاک لما خلقت الافلاک

یعنی اگر منظور من خلقت شما نبود که محمد و علی باشد هرگز خلق نمیکردم افلاک را

نه فلک اند که علی ان فلک اطلس است و ادنای آن آسمان دنیاست و عرش مجید

را حکما فلک اطلس و فلک الافلاک گویند و آن محیط است بکل مکونات و از حرکت عظیم او

جمیع افلاک متحرک کنند و حرکت او از اوای بالذات است و حرکات افلاک

بالذات است و حرکات لیکن ارادی نیست و محتاجند بحرکت فلک عظیم و فلک دوم

کرسی است که از احکما فلک البروج و منطقة البروج نیز گویند و بروج دوازده گانه حمل

و ثور و جوزا و سرطان و اسد و سنبله و میزان و عقرب و قوس و جدی و دلو

و حوت است درین فلک ثبت اند و کواکب ثوابت نیز در محلهای خود تا بهمین فلک

و فلک سیوم زحل است و ستارهٔ زحل درین فلک مقام دارد و گردش او را

بماند

فرق نماند و چون از سر حمل باز بسر حمل آید سی سال بود و در هر برجی دو نیم سال

قرار د

هر روز دو دقیقه راه رود و خانهٔ او جدیست و دلوست رنگش سیاه است

فلک چهارم محل مشتریست و چون از حمل باز آید دوازده سال و هفت ماه بود

و در هر برجی یکسال و بیست روز بماند و هر روزی پنج دقیقه طی کند و خانهٔ او

قوس و حوت است و صندلی رنگ فلک پنجم مکان مریخ است و بهرام از سر حمل باز

بسر حمل آید یکسال و شش ماه بود و هر روز سی و یک دقیقه راه رود و خانهٔ او

حمل و عقرب رنگ او سرخ است فلک ششم جای آفتاب است و چون آفتاب از سر

حمل باز بسر حمل اید یکسال شمسی و یکسال و یازده روز قمری بود و هر روز بسی و پنج

و نیم دقیقه راه رود و چون داخل شود تا آخر جوزا فصل ربیع باشد و چون سرطان آید

آخر سنبله تابستان باشد و چون بمیزان آید تا آخر قوس فصل خریف و از اول جدی

تا آخر حوت فصل زمستانست و خانهٔ آفتاب اسدست و رنگش زرد و فلک هفتم مقام

زهره است و چون زهره از سر حمل باز بسر حمل آید ده ماه و بیست و چهار روز بود و در هر برجی

بیست و هفت روز بماند و هر روز یک درجه و بیست دقیقه راه می رود و خانهٔ او ثور

و میزانست و رنگش سفیدست فلک هشتم محل عطاردست و چون عطارد از سر حمل

باز بسر حمل آید هفت ماه و شش روز بود و در هر برجی هژده روز بماند و هر روز دو درجه

راه رود و خانهٔ او جوزا و سنبله است و رنگش فیروزه گونست فلک نهم قمر در وی

مقام دارد و چون از سر حمل باز بسر حمل آید بیست و نه روز بماند و در هر برجی دو و نیم روز

یا کمتر مقام نماید و هر روز دوازده درجه راه رود و خانهٔ او سرطانست و رنگش

مایل به سبزی دارد و آن فلک هم که آسمان دنیاست و محیط است بر زمین و آنچه در آنست

66

از اعلی و اسافل و عناصر و اخلاط و موالید و غیرهم پس با وجود اینهمه مراتب نسبت

بقدر تو و مرتبه توجه باشد و آفتاب کیست با رای انور تو که او کسب نور از نور محمدی

و علوی نموده چنانچه خود باز جوابش را میفرماید که فلک از قدر مستعار است

و این آفتاب از نور تو اقتباس نور نموده چنانچه درین بند اوّل گذشت بیت

کاروان سالار جاهت چون کند آهنگ راه

چرخ را بر دشت پیش آهنگ بندد چون جرس

میفرماید که چون قافله سالار جاه و شوکت تو چون خواهد که آهنگ راه کند

چرخ با این همه عظمت را مانند جرس بر پیش دست خود بندد و این مبالغه است

و این جاه شوکت تو که نزد حق جل و علی داری آسمان در پیش او هیچ است و قبیل

ازین بیان نموده باشد که محمد مصطفی و علی باعث ایجاد سموات وارضین اند

پس چرخ بمنزله جرس باشد تعجبی نیست **بیت** با شکوه صولتت دستان

نیاید در شمار :: در بر عنقای مغرب کی شکوه

ارد مگس :: یعنی با شکوه صولت تو دستان که رستم زال بن سام

بن نریمان ست واو پسر او در عهد خود رستم ست و بهترین تیز آمد اهل عجم

در عجم مثل و مانند نریمان و سام و زال و رستم سواری دیگر از آدم تا خاتم

نیامده مگر اسفندیار بن گشتاسب که مقابله رستم نموده و رستم را عاجز

نموده بود و آخر وحیله بازی سیمرغ بدست رستم مقتول گشت

اما زال و سلسله زال نزد شجاعت و دلاوری تو در شمار نمی آید چگونه در بر عنقا

که در

67

که در فارسی سیمرغ خوانند و سیمرغ را با زال نسبت دارد زیرا که سام او را در صحرای انداخته

بود سیمرغ او را پرورش نموده چنانچه اگر کسیکه از احوال سیمرغ و زال واقف شود

رجوع بشاهنامه نماید بهر تقدیر یعنی زال بمانند مگس نسبت نزد ذات تو نسبت تو

با زال همچو عنقا است نسبت بمگس که احقر جانداران است و عنقا که اعظم از جمیع حیوانات

است و گویند چندین سر و دست و پا دارد با انفعال درین ربع مسکون وجود

ندارد و گویند مقام او در کوه قاف است سمت مغرب بیت صولت بازوت

کردستان بدیدی در مصاف ؛ مرغ روحش

بیکمان از بیم بشکستی قفس ؛ یعنی شکوه قوت و صولت

بازوی ترا اگر زال در جنگ بدیدی و شجاعت و شمشیر زنی ترا ملاحظه نمودی

وجان بجان آفرین دادی آورده اند که شجاعت آنحضرت بانمرتبه بود که جبرئیل ع میفرماید

که در جنگ خیبر در حالت کشتن مرحب اسد الله الغالب نوعی در غضب بود که اگر بحکم

الله من دستش نمیگرفتم از ضرب صمصام آن بطن هفت زمین دریده می و حقا که

روزیکه بن بیخ شهرستان قوم لوط را از زمین کنده و باسمان رسانیده و از گون

نموده انداختم مرا اثری و باکی نبود از نگاهداشتن آنجوان نزدیک بود که جناحین من

کنده شود هرگاه جبرئیل چنین گوید پس زال و رستم که باشد ظاهرست که اگر جنگ او را

دیدی مرغ روحش قفس بدن را شکسته بملک عدم طیران می نمود بیت

گر شکوهت را بمیزان معانی بر کشند ٭ از رهِ خفت

کم آید بوقبیس از یک عدس ٭ و شکوه قدر علو مرتبه که ترا از خدا

68 ورسول متحقق است اگر به ترازوی معانی برکشند از راه کمی وهیچ نمودن بوقبیس

که کوهیست در حوالی مکه واقع است نزدیک بزرگی ورفعت تو برابر عدسی نماند

آری هرگاه فلک را جرس توان گفت اظهار بوقبیس نمودن عبث است بوقبیس

بچاره درجه منزلت باشد که تواند در مقابل قدر آن آسمان قدر ومنزلت برابر عدسی

تواند بود **بیت** گر دل دریا عطایت موج بر گردون زند

لجهٔ گردون در آن گرداب نماید همچو خس یعنی دل

دریای عطای تو که در بخشش وجود همت وسخاوت که حاتم طائی ادنی غلام

غلام همت اونمی تواند بود وموج برآسمان زمین لجهٔ آسمان دران موج دل دریا

عطایتو مانند خس که مدور است نماید یعنی باوجود همت آسمان که سحاب رحمت الهی

ازان چکمان ست باعث حیات جمیع نباتات وحیوانات ست در حینت باران

همت توخسی بس هست ومثال سخاوت وهمت ان سحاب کرم الهی عقریب

در مجلس تازه بیان خواهد نمود وبکامه مشکین شمامه تقویت میداد وبر قرطاس ثبت خواهد

ساخت **بیت** اندران میدان که مردان سعادت جوی را

از ره مردی عنان از دست بر باید فرس ؛ میگوید اندران

میدان مردانی که طالب سعادت سرمدی اند واز کثرت احد ست از دست انها

از سبب قوت ومردی عنانرا بر باید واین تمام نیست محتاج ست در معنی به بیت ثانی

بیت نشتر شمشیر شیران روی در شریان نهد ؛ چون

طبیب مرگ گیرد ساعد جانرا مجس از سبب وزن شعر شریان را

بضعه

بصیغه جمع آورده روی در شریان نهند عروق متحرکه باشد مخلوق از لیف عصب ودشریان

بود از بطن ایسر قلب بسته در حرکت انبساط وانقباض تابع اوست وفایده

او اتصال روح حیوانی ست بجمیع بدن وبجمیع شرائین ووطبقه ست الا شریان

وریدی که یک طبقه ست وبه ریه میرود ومانند طبیب مرگ که ساعد جانرا

برای افسردن بگیرد مراد انیست که شمشیر تو با قضا یکی ست یعنی همین که شمشیر تو

کشش علم شود قضای الهی بجان گرفتن آن مضروب نازل گردد ویا مراد از جنگ احد

که مردان سعادت جوی را با حضرت رسالت بودند فرار شدند همه ها بجلس نماند

وحضرت رسول تنها بماند وشیطان لعین در مدینه نداداد که قتل محمد وانحضرت بنفس

نفیس بجابت خیر البشر شمشیر گرفته حمله های متواتر نمود وبسیاری از کفار را بر خاک انداخت

و دمار از روزگار لشکریان ابوسفیان نابکار برآورد پس درین حالت مولانا علیه الرحمه

والغفران ماضی را بطریق مستقبل ادا نموده چنانچه بیت آخر که منضم بند دوم است

در معنی اتمام این دو بیت میکوشد و میفرماید بیت از میان مشرق

میدان برآید مهروار رایت دولت زپیش و رایت

نصرت زپس و درانجا برآید بمعنی برآمده است که در جنگ احد نظر کس چنین

برای نصرت بهترین پیغمبران مهروار آمد و رایت دولت محمد مصطفی ص

پیش روی خود داشت و رایت نصرت که قول جبرئیل با رضوان با غیران که بعد ازین

مذکور خواهد شد. که لا فتی الا علی شد و اتمام معنی این بیت را

بیت دیگر خواهد نمود بیت خلق هفت اقلیم اگر آنروز همدستان

شوند

شوند ٭ از سر مردی نیارد تاب میدان تو کس ٭

و هفت اقلیم ربع مسکون را گویند منقسم بهفت اقلیم است و تفصیل آن اگرچه
دخلی باین اوراق ندارد و شرح آن محل نوشته شود مگر بالضرور درین مسوده اوراق
درج نمودیم معاف خواهد بود اقلیم اوّل بزحل منسوب است و عامه این اقلیم سیاه فام
باشند و ابتدای این اقلیم از جانب شمال جزیره قوت باشد پس بر بلاد چین
و شمال و سراندیب و وسط دیار هند و سند کذاو و بحر فارس را قطع کند
و از جنوب بلاد عمان و وسط بلاد یمن گذشته به بحر محیط منتهی شود و ساقط سطح
این اقلیم دو هزار ششصد و شصت و چهار نیم فرسنگ است و درین اقلیم بیست
کوه و سی نهر بزرگ و یکهزار و سیصد و چهل شهر معه قریه است و از معظمات بلاد

اوست یمن زبیل مخالف صفار زرواسیا حضرموت عدن بحرارم بلاد زنج بلاد نوبه

حبش سراندیب جابل مغرب مغاره العالج شهرزمان بربر جزیره اخضر گویند صاحب الاقالیم

درانجاست اقلیم دویم بمشتری منسوب است و ابتدای آن از مشرق بود بسر

وسط بلاد حبش و شمال سراندیب و بلاد هند و قندهار و وسط بلاد کابل و جنوب بلاد

کرمان کذرد و بعد ازان بحر فارس را قطع کرده ببلاد رفه و بلادهای دیگر گذشته

به بحر اوقیانوس منتهی شود مسافت این اقلیم یانصد و هفتاد فرسنج است و هفتاد

و هفت شهر دارد و از معظمات عدد اوست مکه معظمه مدینه منوره یمامه طایف قلعه

خیبر جاده سورت احمداباد گجرات کجهه جهاوه سند سوراجین برهان پور اورنگ آباد

احمدنگر پتن دولت آباد خبر سا بالبر بلهر ندربار بنگانه سومنات بنگاله اوده

اقلیم

اقلیم سیوم بمریخ منسوب است وابتدای آن اقلیم از حد مشرق از بلاد چین باشد

وبلاد یاجوج وماجوج وشمال وبلاد ترکستان ووسط بلاد کابل بگذرد وبس

مانند قندهار ووسط ولایت کرمان وسیستان وبلاد فارس وعراق وجنوب

وبار بکر وشمال بلاد مغرب ووسط ولایت شام گذرد پس بلاد مصر واسکندریه

ووسط قادسیه وقیروان گذشته به بحر اعظم منتهی شود واز معظمات بلاد اوست

بغداد دجله نجف اشرف کربلائی معلی سامره مداین جزایر بصره بابل طین ابرقوه

یزد صفاهان دار الجرد داح نیریز اصطخر بیضا کازران شیراز جوبر ناخورستان اهواز

سوش عسکر دزفول شوستر کرمان بم سیستان فراه قندهار زمین داور بست

عمان غزنین جرخ سجاوند لاهور نگرکوت سرهند فیروزآباد هانسی حصار تهانیسر پانی

پتن سهت سولایت شاهجهان آباد اکراباد لکهنو کالپی اوده گورکهپور

شام بیت المقدس و سوخیل الخلیل بعلبک حمص غزه حلب مسیح عقلان طرسوس طور

مصر قطاس قاهره مقریه اسکندریه حمراتیلس فیصوم اندیس مدینه الخاص وادی النمل

اقلیم چهارم با آفتاب متعلق است و وسط معموره عالم است متوطنان آن

اقلیم بحسب سیرت و صورت بهترین خلق و بوفور حسن اخلاق متصف و از معظمات

این بلاد است مرو شاهجهان آباد همه دشت خاوران ابی ورد و نسا سرخس بلخ اند

خو و خجکو میمنه ترمذ مشهد حصار ختلان بدخشان کابل کشمیر غزنین حسنا غور بادغیس

اسفزار فوشنج هرات خاف باخرز جام تربت مشهد مقدس نشاپور سبزوار

اسفراین جوین خبوشان ترشیز جناباد نون قهستان بسطام و دامغان زواره اردستان

کاشان

کاشان جربادقان کمره خوانسار تفرش قم ساوه همدان قلمرو علیشکر ری

طهران ورامین دماوند سمنان استراباد امل مازندران ماسولان گیلان قزوین

ابهر سلطانیه زنجان طارم خلخال سجاس شهرورو تبریز اردبیل رودمل رودآباد

رابعه اقلیم پنجم بزهره منسوبست متوطنان آنجا سفیدپوست باشند از جانب مشرق

امتداد یافته بر وسط ترکستان و ماوراءالنهر گذارد و در اینجا جیحون را قطع کند

و بر شمال بلاد خراسان و سیستان و کرمان و فارس و عراق و جنوب آذربایجان

و وسط ارمنیه و بلاد روم و جزایر یونان گذرد معظمات بلادش اینست شیروان

باکو ارش شماخی ایروان موقان بروع تفلیس گنجه بیلقان خوارزم سمرقند ماوراءالنهر

کش نسف بخارا فرغانه اندجان اوس مرغنان اسفرنگ خجند اخسیکت تاشکند اقلیم ششم

بعطارد منسوب ست و مردمش اکر زرد رنگ باشد و مبداء این اقلیم از مشرق بود

و از شمال و دیار یاجوج و ماجوج کذرد و از معظمات بلاد او اینست ترکستان فارب جند

کاسغر بار کند ختن طراز چکل خلج تاتار روس تصراح کیماک خزر استیجاب قسطنطنیه رومیه

و سنه سلیشون نزرکران بره سران اقلیم هفتم منسوب ست و رنک ساکنان

او میان صورت و بیاض مایل باشد و ابتدای این اقلیم از جانب مشرق

بر بلاد یاجوج و ماجوج گذشته بر بلاد کیماس و الان کذرد و درین اقلیم ابادی

بسیار کم ست و مجموع بست و سه شهر آباد ست و اکثر ش کفار اند و

معظمات بلاد او اینست بلغار صقالیه باخلق باطن الروم جابلقا و دیار یاجوج و ماجوج

هر تقدیر بر آمدیم بر سر مطلب یعنی اگر خلق مکه و طایف وغیره که به ابو سفیان

بودند

بودند حضرت رسالت صلعم تنها با حضرت امیرالمومنین بود پس از فضل الهی هیچکس را
میسر نشد که از زور با امیرالمومنین مقابله تواند نمود چنانچه بسیار از کفار بدکردار را
واصل دار البوار گردانید و در میان ایشان از سبب امیر مومنان هستی افتاد
که از هیبت آن شاه اولیا میدان را خالی نمودند و ملایکه نیز بنصرت ایشان
مامور شدند و حق تعالی ایشان را از سر کافران که قریب هفت هزار کس بودند
در حفظ و امان خود نگاه داشت   صورت کرد مجسم

فتح گوید آشکار لا فتا الا علی لا سیف الا
ذوالفقار   و در بعضی نسخه های هفت بند چنین است

از زمان روح الامین گوید بمدحت آشکار

لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار و در کشف الغمه

مذکورست که از عکرمه امیر المومنین ع نقل کرد که در اثنای راه کشش و کوشش چون

جمعی از کفار را گریز آوردم بهر طرف که نگاه کردم رسول خدا را ندیدم گمان کردم که مگر

بشومی و نفاق و افعال یاران باسمانش بردند پس غلاف شمشیر را شکسته عزم نمودیم

که مقابله نمایم تا کشته شوم و بر کفار حمله نمودم و پراگنده ساختم دیدم که حضرت رسول

در میان کشتگان بیهوش افتاده آنحضرت را از انجا براوردم چون نظرش بر من

افتاد فرمود که یا علی از یاران چه خبر داری گفتم راه فرار پیش گرفته و از دین بیگانه

شدند و ترا بدشمن گذاشتند در حرف بودیم که فوجی از کفار نابکار رو بانحضرت کرده

می آمدند فرمود یا علی شر این جمع کفار از من دفع کن من بر راست و چپ ایشان

حمله نمودم و چندین از شجاعان و مشهوران ایشان کشتم تا باقی بهزیمت شدند

و چون باز بخدمتش رفتم فرمود که آیا می شنوی مدح و ثنای خود را از ثبوت ایمان

بدرستیکه فرشته رضوان ندا میکند و میگوید لا فتی الا علی لا

سیف الا ذو الفقار پس از خوشحالی گریستم و برین نعمت حق تعالی

شکر نمودم و بروایت ابن مسعود وغیره جبرئیل ندای لا فتی الا علی

مینمود بهر تقدیر خداوند صغیر و کبیر رحمی برین خسته های زار حقیر انسانی فرماید

و بهدایت و ایمان شاه راه نماید و محبت حضرت چهارده معصوم که هر یکی

ایمان عز و دولت و آفتاب عالمتاب اوج قرب و منزلت اند نصیب گرداند و شیعیان

و موالیان شاه اولیا را از بلیات دنیا و مراحل عقبات عقبی نصیب جنان

وهادیان ایشان بخشند درروزیکه خلایق به بیچارگی ودرماندگی درمانند

این چهارده شفیع را شفیع این فرقهٔ ناجیه گرداند وداخل روضات جنات

عدن ومحلی بیحلون اساور من فضله وسیراب بآء سقاهم

ربهم شرابا طهورا نماید یا ذوالجلال والاکرام

استجب دعائی بحق محمد واله علیه وعلیهم الصلوات

والسلام بند سیوم ای سپهر عصمت از فرق تو زیور

یافته ؛ آفتاب از سایهٔ چتر تو افسر یافته ؛

میفرماید که سپهر پاکی وعصمت وزهد از بزرگی وزهد تو زیور یافته مراد

از عصمت نگاهداشتن خودست از گناهان صغیره وکبیره چنانچه در احادیث

65

وارد است که حضرت امیر المومنین ع از روز ولادت با سعادت تا مفارقت

ازین سرای فانی هرگز ترک اولی ننموده و زهدان پادشاه روز جزا به این مرتبه بود

که شخصی سوید بن عقله نام در خدمت آن امام همام آمد دید که کاسه از دوغ ترشی

که تغیر در طعام و بوی آن هم رسیده بود و با قرص از نان جو که آردآنرا نبیخته بودند

و پوستهای جو بر روی آن ظاهر بود و خشک شده بود نزد آنحضرت است

بزحمت تمام آنرا می شکند و بآن دوغ تناول می نماید سوید گفت مرا تکلیف نمود

گفتم روزه دارم فرمود که از رسول خدا شنیدم که گفت که اگر کسی بطعام میل داشته

باشد و روزه آنرا از خوردن طعام مانع آید بر حق تعالی لازم است که از طعام و شراب

بهشت بخوراند و بیاشاماند پس من به کنیز آنحضرت که فضه نام داشت و آنجا حاضر بود

کفتم ای فضه از خدا نمی ترسی که این ارد را پاک نموده و نخاله از جدا نکرده

و نان می پزی فضه کفت پدر و مادر من فدائی تو باد مرا امر نموده که با نخاله نان پزد

از پاک کردن نهی فرموده و درین زمان نگاه داشتن فرج را از محارم عصمت می نامند

و این ادنی مرتبه خادمان اوست و فرمود که آفتاب از سایه چتر تو افسر یافته قبل ازین

در شرح بیت اول از بند اول حقیقت آفتاب گذشت که خلقت او از کواکب

و افلاک محض برای ذات پاک مصطفوی و مرتضوی است بهر نوعیکه خواهند در مدح

بیارند این معنی بسیار مربوط است که مکان حضرت در زیر عرش الهی است

و در سایه چتر آنحضرت که چندین هزار ساله راه فوق است واقع شده پس افسر آفتاب

می تواند بود بیت اَز غبارِ درگهِ چرخ اِحترامت اشکار

76

کیمیاگر نسخهٔ گوگرد احمر یافته یعنی غبار درگاه آسمان جاه

تو که احترام او زیاده از چرخ است اگر کسی از روی یقین و بدل خالص و کمال محبت

اخذ نماید و ذخیرهٔ سعادت حاصل نماید بمنزله آنست که کیمیاگر نسخه گوگرد احمر که جز و

اعظم کیمیاست یافته و در خاک پاک عتبات عالیات این برگزیدگان خداوند جهان

شفای امراض و حصول امال و آمانی و مطالب و مقاصد دو جهانی مومنات است

خصوص خاک قبر نور بخش دلها حضرت امام حسین شهید کربلا که برای کیمیای سعادت

است و واسطه هر حاجتی و مفتاح هر سلامتی بیت بر امید مثل روئیت

دست نقاش ازل نقشها بربسته اما چون تو کمتر

یافته یعنی حق سبحانه تعالی جمیع انبیا ملائکه و اوصیا و اصفیا آخلق آنموده اما

سوائی حضرت رسالت که افضل از جناب تست پس کسی دیگر مرتبه تو نرسید

وزیاده ازین بیان نمودن مبالغه ست زبان قلم را بستن و مسدود نمودن

اولی دانسته بود بیت آنکه دستت را بدریا کرده نسبت

بیگمان رشحهٔ دستِ ترا دریا اخضر یافته

یعنی آنکه دست عزیز گرامی ترا از سبب کثرت جود و سخا بدریا که همیشه برا ست

و خلق خدا از حیوانات آبی و خاکی مستفیض اند نسبت کرده رشحهٔ دست

مبارک ترا در بخشش و عطا و فضل و کرم دریائی اخضر یافته تا به اتمام دست

چه رسد بیت آنکه اندر آفرینش لاف بالائی زده

رفعتت را از آفرینش پایهٔ برتر یافته بدانکه افضل و اعظم

مخلوقات

مخلوقات از روی بزرگی و عظمت عرش مجید الهی است که بزرگی و کلانی اورا

بجز حق جل شانه کسی ندانسته چنانچه حضرت جبرئیل از خداوند جلیل آرزو نمود

که حکم شود به پر و بال خود که طیران نمایم در حول عرش عظیم طواف کنم و بدانم که عظمت و بزرگی

عرش عظیم تا چه مرتبه است از جناب مالک رقاب اجازت حاصل نمود و مدت پنجهزار سال

طیران کرد و ضعیف گشت باز از جناب باری بهزار عجز و نیاز قوت بال طلبید پس حقتعالی

قوت عزیز باو ارزانی داشت بست و پنجهزار سال دیگر مشغول پرواز گشت و بستوه

آمد و مناجات کرد که ای خداوند ذو الجلال پنجاه هزار سال پرواز کردم و نمیدانم

که چقدر از عرش الهی دیده باشم ندا آمد که ای روح الامین اسوار یک کنگره از

کنگره های عرش پاک زنمودی و ملاحظه نکرده جبرئیل از روی عجز و انکسار زبان به معذرت

واستغفار کشود سبحانک اعظم شانک وشان عرشک العظیم

برسان راند که یعنی عرش عظیم با وجود انیقدر بزرگی لاف بالائی در آفرینش زده

است

اما رفعت وعلو مرتبه ترا که نزد حق تعالی داری از آفرینش یک پایه بیشتر یافته و متحقق

که حق جل وعلا در شب معراج رسول را بالای عرش طلبید و آنحضرت پای مبارک بر عرش

گذاشت و حضرت امیر المومنین برای کسر اصنام پا بدوش مبارک حضرت سید الانام

برترست

گذاشته نام فخر انبیا وسید اوصیا بر عرش مجید زیور بود بس الله پایه حضرت

بی شک وشبه **بیت** باز قدرت هرکجا بال جلالت کرده باز

طایران سدره را در زیر شهپر یافته باز قدرت خطاب

نیست

به شهسوار هل اتی نموده چنانچه اسد الله لقب ست اگر باز قدرت گویند یا کی

بار کال

78

هرکجا بال جلالت کرده باز طایران جنت یعنی ملایکه را زیر شهپر خود یافته یعنی قدر او از
جمع ماسوی الله و سوی الرسول برتر و زیاده است و کسی در مساوات با او دم
نمی تواند زد چونکه شانش از همه ارفع است **روز فتح الباب را**

بود دست در یا سیر تو نسر طایر افلاک چون

بط شنا ور یافته آورده اند که نسر طایر ستاره های چند اند جمع
که بصورت کرکس مری میشوند با آنکه فی الحقیقت بصورت کرکس مخلوق است و بلند ترین
ستاره است و در اوج فلک ثوابت واقع است و بر فلک مانند بط که در آب شنا کند
شنا ور است و دست مبارک حضرت امیر المومنین ع را از سبب فوقیت بر دستها
بمشابه نسر طایر گرفته یعنی دست مبارک تو بالای دستهای همه است و همه زیر دست

تواند وازین بیت معنی دیگر هم ظاهر میشود وباین اکتفا نمود آنکه

مُهرِ مِهرِ تو بر صفحهٔ جان نقش کرد مخزنِ دل

را چون کانِ زر توانگر یافته میفرماید رحمت الله علیه

که آنکس که مُهرهٔ مِهرِ ترا بر صفحهٔ جان خود نقش کرد محل خزانه دل را مانند کان

که از زر احتیاج ندارد توانگر یافته است چنانچه درین باب احادیث نبوی

متواتر وارد است ازانجمله این حدیث در کتاب مناقب خوارزمی وجبل الکرام

مسطور است وراوی او خدیجه بن بابانت ومضمونش اینست که حضرت رسول

فرموده اند که دوستی علی حسنه وثواب است که با آن هیچ شبهه وگناهی

مضرت به بنده نمی رساند وبغض ودشمنی با علی گناه است که با وجود آن

صحیح حسنه و ثوابی نفع بآن شخص نمیرساند و از آن جمله حذیفه نیز روایت میکند

که بهترین خلق رسول صلی الله علیه و اله و سلم فرمود که اگر جمیع می شدند مردمان بر محبت

علی ابن ابی طالب علیه السلام حق تعالی خلق دوزخ نمیکرد و از الجمله حضرت

سلمان فارسی را مردی گفت که چه بسیار محبت است ترا با علی علیه السلام

گفت بلی شنیدم از حضرت رسالت مآب صلی الله علیه و اله و سلم که فرمود کسیکه دوست

دارد جناب امیر علیه السلام را پس بدرستی و بتحقیق دوست داشته است مرا و کسیکه

دشمن دارد حضرت علی علیه السلام را مرا دشمن داشته است و از الجمله منقولست

از عبدالله بن عمر که من شنیدم از حضرت رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمودند

کسیکه دوست دارد جناب علی ابن ابی طالب را قبول میکند از و حق تعالی

نماز و روزه و قیام او را و رشب بعبادت حق تعالی و مستجاب میگردانند لی
دعای او را بدانند هرکه دوست دارد حضرت علی علیه السلام را عطا میکند حق تعالی
هرگز که در بدن او دست شهری و بهشت و هرکه دوست دارد جناب رسالت پناه
صلی الله علیه و آله و سلم را ایمن است از حساب و میزان و صراط بدانید هرکه بمیرد
بر دوستی آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم یقین بدانید که من ضامنم او را بدخول بهشت
با پیغمبران و هرکه دشمن دارد آل جناب محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم
رامی آید در روز قیامت در میان هر دو چشم او نوشته است که این مرد از
رحمت الهی مایوس است نعوذ بالله منها و عظمة الله علیه
و از آن جمله از جابر بن عبدالله انصاری روایت نموده که از حضرت رسول خدا
میفرم

80

شنیدم که میفرمودند که حضرت جبرئیل علیه السلام از جانب حضرت رب العزت امدند

و دو ورقی سبز از درخت اس اوردند به سفیدی بران نوشته بودند بدستیکه من

واجب گردانیده ام دوستی حضرت علی ابن ابی طالب علیه السلام را بر جمیع خلق

پس بر تست که برسانی این پیغام را از من بامت خود که بندگان منند و ازان جمله

در اکثر کتب اهل سنت مثل مناقب خوارزمی وغیره و در کتاب اهل تشیعه روایت

است از اکثر صحابه که حضرت خیر البشر صلی الله علیه و اله و سلم فرمودند در حالیکه

حضرت علی علیه السلام را مخاطب ساخته بود که یا علی علیه السلام اگر بندگان

خدا عبادت کنند بقدر انچه حضرت نوح علیه السلام در قوم خود بعبادت و رسالت

مشغول بودند ان بنده را مثل کوه احد طلا باشد در راه حق تعالی بهمه را بفقرا

دمسکین رساند والقدر عمرش دراز شود که هزار سال حج پیاده کند بعد از آن

درمیان صفا و مروه مقام کرده شود و با اهلبیت دوستی نداشته باشد بوی

بهشت بمشام او نخواهد شد و ازین قبیل احادیث بسیار هستند مگر باین چند حدیث

اکتفا نموده شد بیت وانکه دست حاجتی بر خود

تو برداشته دست خود را تا قیامت حاجت

او بر یافته مولای مرحوم مغفور میفرماید که آن کسیکه دست حاجت

خود را برای حاجت روائی بدرگاه عرش اشتباه تو برداشته است از سبب

یافتن حاجت و منقضی المرام گشتن خود دست را تا در قیامت آورده

حاجت یافته چنانچه نظیر این کلام قصه است که در اکثر کتب ثبت کرده اند

[illegible]

81

وبسند صحیح از عمار یاسر و زید بن ارقم روایت نموده اند که در روز دوشنبه هفدهم

ماه صفر در مسجد کوفه بخدمت حاجب ره والیعنی علی مرتضی صلوات الله علیه والسلام

حاضر بودیم که یکایک از در مسجد غوغائی عظیم برخواست حاجبان دست بسته

عرض نمودند که هزار مردمان شمشیرها از نیام کشیده استاده اند مگر امیدوار باریابی

هستند پس انجناب بطرف عمار یاسر اشاره نمودند که انگروه را اجازت دخول مسجد داده و ذوالفقار

را از خانه بیار عمار یاسر القوم را رخصت قدمبوسی داده وخود برای اوردن ذوالفقار

بسمت استانه معلی راهی شدند پس ذوالفقار را از خادم انجناب طلبیده و از

نیام برآورده و ذوالفقار که هفت من و دو ثلث بود سنگ بکرو برد انجناب

نهادم پس انحضرت حکم فرمودند که در تمامی شهر و کوچه منادی ندا کنند که جمیع خلایق

در مسجد حاضر شوند چنانکه کثرت مردمان اینقدر گردید که کتف بر کتف و جای
جنبش کسی نبود و در میان آنگروه در هودج زنی نشسته بود و زار زار میگریست
و عرض مینمود که ای فریادرس دادخواهان و ای دستگیر درماندگان و ای
دست خدا و ای دوهی حبیب خدا پناه به تو آورده ام که امروز مرا سفید رو
گردان و سیاهی غم از دل من زایل کن پس بعد این التماس بنا بر قدم مبو
ان معجز نما حاظر گشته و پیشانی خود بر قدم انجناب مالیده و خاک پای مبارک
مانند سرمه در چشم خود کشیده و سر خود را باوج افتخار بلند ساخته لب التماس
گشوده که ای امام زمان و ای مالک کارخانه خدا آنچه که عقده غم و الم در دل منست
انرا از ناخن الطاف وا فرما و زنگ این غم از چهره من غمزده مثل غبار دور کن

وچنانه در

82

و خداوند کریم بر جمله کاینات خود جناب را اختیار داده است و از ازل و تا ابد حال

ماضی و استقبال بر جناب هویدا و بر ظاهر و باطن همه بر الحضرت مخفی نیست

بعد از آن یکی پیر ضعیف و از بار و غم نحیف پیش آمده و بر پای مبارک بوسه

داده عرض نمود که ای کاشف اسرار خفی و جلی و رازدار لم یزلی این دختر

منست و پادشاه زادگان عرب خواستگاری این دختر نموده نزد و فقد و

در میان عرب بعزت و حرمت بسیار مشهور بود لیکن شاهزادگان را قبول

نکردم پس آنها از راه حسد غلام را در میان قوم و قبیله رسوا کردند که دختر

پیر حمل دارد چنانچه از شنیدن اینخبر وحشت اثر کمرش دو تا شده لهذا

امیدوارم که از راه معجز نمائی این سانحه غریب و فسانه عجیب را منکشف فرما

پس انجناب علیه السلام بدختر خطاب نمودند که در جواب پدرت چه میگوئی

دختر عمر ضمنمود که انچه پدر میگوید همه صدق است و خداوند عالم بهتر میداند که از من

خیانتی نشده مگر از برگشتگی تقدیر عاجز ام که ناحق مرا رسوای خلق کرده

امر که موجب غضب خدا و رسول خدا صلی الله علیه واله باشد از من بفعل نه آمده

و تصدیق کلام کنیز بر الحضرت ظاهر است امید دارم که از شرمندگی نجات بخشی

پس انجناب ذو الفقار بدست گرفته بمنبر متمکن شده از زبان معجز بیان

فرمودند الله اکبر جاء الحق و زهق الباطل

کان زهوقا بعد ازین ارشاد شد که دایه کوفه را زود تر حاظر سازند

و یک خیمه در گوشه بر پا نمائید چون رد برو جناب حاظر شد حکم کردید که

ان الباطل

دختر را

83

دخترا به برو به بین که حامله است یا نه بعد از ساعت دایه آمده عرض نمود که تحقیق حامله است

پس مظهر العجایب روی انور را بطرف آن پیر کرده فرمودند که تو ساکن فلان موضع

هستی از اطراف دمشق عرض کرد آنچه که جناب ارشاد فرمودند همه راست است

باز فرمودند که در کوه های شما برف بسیاری افتد گفت بلی ای داننده اسرار غیب

پس آنجناب فرمودند که در میان شما کسی تیز رو هست که یک پاره یخ از آن برف زود

بیارد آن پیر عرض ساخت که آن مکان از اینجا دوصد و پنجاه فرسخ است این کار

بن نیست مگر پیغمبر یا وصی پیغمبر را پیش نظر است پس آنحضرت فرمودند که آنچه حق تعالی

به عبد فقیر خود یعنی علی ابن ابی طالب علیه السلام عطا فرموده است و از آسمان

و تا زیر زمین آنچه که مخلوق است همه را تابع حکم ما کرده است و ما را بر آن قادر کردانیده است

شمه ازان بر شما ظاهر می نمایم چنانچه دست عطا برست خود دراز فرموده و لب

مبارک جنبانیده فوراً پارچه از برف در دست آنجناب همه ها دیدند و از آن آب

میچکید پس همه گفتند که اگر جناب امیر علیه السلام اشاره میکردند ان کوه با برف

در اینجا حاظر می شد آخرش آنحضرت علیه السلام به دایه حکم فرمودند که این برف

و دختر را دران خیمه ببرد و دختر را بر روی برف بنشان و تشتی در تهه آن

بگذار کرمی از شکم جدا شده بیرون خواهد آمد که وزن او پنجاه و هفت درهم و دو دانگ باشد

دایه گفت سَمعًا وَطَاعتًا و موافق حکم عمل نمود چون کرم افتاد مردمان

انرا وزن نمودند بقدر ذره زیاده و کم نبود بعد ازان ان معجز نمایه به خطاب

نمود که دختر خود را در بر گیر که او خیانت نکرده است روزی در جوی آب در آمده بود

این دختر بسن ده سالگی پس این کرم در آنوقت کوچک بود در شکم او در آمده تا انیقدر
دراز گردیده که گمان حمل هر کس را شده پدر دختر گفت تو عالمی بانچه در ارحام است
و تمامی مردمان همه یکبار مدعا و ثنای حضرت مشغول شدند پس جمعی التماس نمودند
مدتیست که حق تعالی رحمت خود از ما باز داشته دعا کن که باران رحمت مرحمت گردد
پس حضرت امیر دست نیاز بدرگاه الهی برداشته دعای طلب باران نمودند پس باران
چندان بارید که صحرای کوفه پر از آب شد خلق التماس کردند یا حضرت به معجزه حضور
از آب سیراب شدیم حالا باران را موقوف فرمائید آنجناب علیه السلام به باران
اشاره فرمود که بجای خود برو و از باریدن باز ماند چنانچه دوستان و شیعیان
آنحضرت شاد شدند و شکر الهی و نعت رسالت پناهی بجا آوردند و حاسدان

دوشمنان خون جگر خود خوردند و طوق لعنت در گردن خود انداختند

وبعد جناب رسالت ماب صلی الله علیه واله وسلم هزار معجزات شد یدا زان معجزها

بظهور امدند که درین باب جای دم زدن نیست بیت اَزْ صَفاءِ گَوْهَرِ

پاكِ تُوْ گَرْدُوْنَ سالها خاكِ خَجلت بَر جَبِیْن

کَانَ گُوْهَرْ یافتهٔ یعنی از اتصال غبار درگاه تو به اسمان وا فتخار

اسمان بآن خاک و کان گوهر با وجود آن صفا وضیا ببیقدر شده وخاک

خجلت بر فرق خود بیخته و اسمان از درگاه سعادت ابدی وفیض سرمدی حاصل نمود

بیت ساقیِ کَوْثَرْ بخیلَ اَن مَدحِ بَاشَدْ مَرْ اَیْ

زِ تُوْ دَرْیَایِ اَخْضَرْ کَانَ گُوْهَرْ یافتهٔ بیت معنی این

بیت احتیاج بشرح ندارد یعنی هرگاه دریای اخضر از جود فایض الجود تو

کان گوهر یافته پس ساقی کوثر چندان وصف ذات تو نباشد بیت

بَا خُدَا وُ مُصْطَفِی رَایِ تُو یَکی وُ دَاشْتَه اَز خُدَا وُ

مُصْطَفِی شَمْشِیر و دُخْتَر یَافْتَه یعنی رای مبارک تو با رای خدا و

رسول خدا یکیست از جناب پروردگار ذو الفقار و از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

جناب فاطمه زهرا یافته و تفصیل این اجمال درین مقال باین نوع است که عطای

ذو الفقار بحضرت حیدر کرار در جنگ بدر شده که حضرت جبرئیل علیه السلام نزد جناب

رسالت پناه آورده و گفته که یا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حق تعالی این شمشیر را

از ید قدرت خود مصنوع ساخته و این شمشیر را بنهایت دوست میدارد و این را از برای تو

فرستاده است که انرا به برادرت علی ابن ابی طالب علیه السلام که وصی و جانشین تست

عنایت فرما و این هم خوشخبری داده که در روز مبارزت و شجاعت امرهای عجیب و

غریب مشاهده خواهی نمود حضرت شمشیر را گرفت و انگاه در جنگ بدر

در پیش شده وقت محاربه رسید چنانچه عتبه و شیبه که پدر و عم هند مادر معاویه لعین

بودند و ولید بن عتبه که خال معاویه بود بجنگ سبقت نمودند ولید ملعون حضرت

اسد الله الغالب علی ابن ابی طالب علیه السلام را و عتبه لعین حضرت امیر حمزه

عم حضرت رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم و شیبه عبیده بن الحارث بن عبد المطلب

را بمبارزت خود طلبیدند و این هر سه صاحبان هاشمی چرار بجنگ آن

ثلاثه غدار روانه شدند پس حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و اله و سلم جناب حیدر کرار

علیه السلام

86

علیه السلام را طلبیده ذو الفقار به کمرش بسته وحیدو عالی بر الحضرت دم فرموده

در مقابله ولید پلید روانه ساختند پس ان کرار غیر فرار در معارکه کارزار

سمند تیز رفتار را جولان داده وذو الفقار را از نیام کشیده بر سران کفار

زده روانه بدار البوار نمودند وشیبه لعین بر عبیده بن حارث از راه فریب غالب

امده چنان ضرب شمشیر بر فرق مبارکش زد که بدرجه شهادت مشرف گردیدند

وازان زخم بجنات تجری من تحتها الانهار خرامید

پس ان امام امم حالت ابن عم خود را دیده وبسیار غم والم خورده مانند شیر غضبناک

بران ملعون ناپاک رسانیده ان شقی را بولید ملحق ساختند وجناب امیر حمزه علیه السلام

عتبه را بجهنم فرستاد وبعد ازان حضرت امیر المومنین در انجنگ خلق بسیار از کفار نابکار

بذو الفقار برق آثار روانه دار البوار گردانید چنانچه آورده اند که در جنگ بدر دو ثلث

کشتگان از دست جناب علی ابن ابی طالب علیه السلام بجهنم رسیدند و یک ثلث دیگر

از مهاجر و انصار به قتل رسیدند و در جنگ اُحُد نوعی از ذو الفقار کارها بظهور آمد

قبل ازین از ندای لَا فَتیٰ اِلَّا عَلِی لَا سَیفَ اِلَّا ذُو الفِقَار

بسمع رسید و شمه بیان نمود و بعضی عطای ذو الفقار در جنگ احد بحضرت امیر علیه السلام

نموده اند و بعضی در جنگ احد از زبان حضرت جبرئیل علیه السلام یا روح القدس

یا رضوان ندای لَا فَتا اِلَّا عَلِی لَا سَیفَ اِلَّا ذُو الفِقَار

بسمع رسید و این گواه است عادل و متفق علیه جمیع اهل اسلام است و هیچکس از موافق

و مخالف انکار آن نمی تواند نمیتواند نمود و از حد تواتر گذشته است اما عطای دختر

باظهار

باجناب ت ماب و کتب متعدده از راویان معتبره نقل کرده اند به اختلاف
الفاظ روایت نموده اند که چون حضرت فاطمه علیها السلام بحد بلوغت رسیدند اکابر قریش
که شریف بودند و جاه وحشمت و ترقی و دولت بسیار داشته بودند خواستگاری جناب سیده علیها السلام
بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم خواستند جناب رسولخدا صلی الله علیه و آله
هریکی را جواب میدادند چنانچه ابوبکر و عمر عرض نمودند که جناب فاطمه علیها السلام بمن دهی
و اینمعنی را سه مرتبه تکرار نمود پس حضرت فرمودند که کار جناب سیده صلوات الله علیها
بمن نسبت ندارد بلکه اختیار بخداوند کریم است هر که خواهد بدهد عمر از ابوبکر گفت که
گمان من چنان است که حضرت میخواهند که دختر خود را بیکی از اشراف عرب بدهند
که او را مال دنیا بسیار باشد و صاحب قبایل و عشایر گردد تا قوتی پیدا کند این هردو

در بین گفتگو بودند که عبدالرحمن بن عوف رسیده گفت چه میگویید ایشان ادرا

بهرین قصه مطلع ساخته گفت من بروم و خواستگاری کنم و گمان من چنان است که

حضرت اجابت فرمایند چرا که مال و ضیاع و عقار بیشمار است و رسولخدا صلی الله علیه واله

مرد درویش است ممکن که بمال مایل شده دختر خود بمن دهند پس جامهای نیکو پوشیده

و بوی خوش بکار برده نزد آنحضرت حاضر شده خواستگاری نمود حضرت هیچ جواب

نداد و عبدالرحمن گمان کرد که رسول بجهت تعیین صداق توقف کرده گفت یا حضرت

چندین شتر و گاو و گوسفند در صداق میدهم حضرت رسالت پناه صلی الله علیه واله

بمجرد استماع آنکلام نافرجام در غضب شده دست مبارک دراز کرده فرمودند

چند سبحان و کف سنگریزه برداشت و در کنار عبدالرحمان انداخت همه سنگریزه

در مرجان

در دمرجان کشتند پس ارشاد فرمودند که انیرا ببر وارث تا مال تو بهشته شود بعد از آن

فرمودند نگفتم که کار حضرت فاطمه علیها السلام اختیار به خداوند کریم است بهر کسی که لایق

این امر خواهد دانست خواهد کرد و اگر بعد ازین هر کس که برای این معنی بمن سوال نماید

شکایت او بخدا لایزال نمایم عبد الرحمان منفعل گردیده بازگشت پس روزی

ابوبکر و سعد معاد جمع شده گفتند که رسول خطبه سادات واشراف قریش

را رد فرمود گمان من است که حضرت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم حضرت

فاطمه را بجناب امیر علیه السلام خواهد داد پس بطلب حضرت امیر المومنین علیه السلام

بر خواستند و او را در نخلستان بعضی از انصار یافتند که انرا به اجرت آب

میداد چون آنحضرت ایشان را به نظر کیمیا اثر ملاحظه فرمود طلبی چند که حق الجناب

بود اینرا اوردند تا بخورند و ایشان صورت حال بعرض رسانیدند بعد ازان ابوبکر عمر ضمود

که یا علی خدای تعالی مجامع فضل و شرف در تو جمع کرده و ترا بانواع کرامت مخصوص ساخته

و هیچ خصلتی از خصالها و ذوات شریف پسندیده نیست که در جناب موجود است

و مکانت و مروت و مرتبت تو و قرابت و صحبت و متابعت تو با رسول خدا صلی الله

علیه و اله و سلم بر هیچکس پوشیده نیست و اشراف قریش همه خواستگاری جناب فاطمه علیها السلام

کردند و حضرت همه را جواب دادند و تو خطبه نمی کنی امتناع تو درین امر چیست و

تو میدانی شرف دنیا و اخرت در نکاح او بسته است و یقین من است که خدا و رسول خدا ص

آنجناب را برای تو نگاه داشته اند حضرت امیر علیه السلام از استماع این سخن آب

در چشم گردانیده فرمودند که مرا رغبت بسیار است اما مانع خطبه دو چیز است

یکی

در درویشی وتنگدستی و دیگر جاها که از حضرت رسالت مآب صلی الله علیه وآله وسلم
فی المواجهه انیز اعرض نمایم الشاآن نگفتند ترا بهر حال خطبه باید کرد وآنحضرت را
برین امر تحریص ساختند پس حضرت امیر المومنین علیه السلام بدولت خانه تشریف
آوردند وتبدیل جامه نموده بدر حجره آنحضرت آمدند وآنجناب در حجره حضرت ام سلمه
رضی الله عنها بودند پس در را آواز داد آنحضرت دانست که حضرت علی علیه السلام است
پس آنجناب از ام سلمه فرمود که در بگشا که خدا و رسول او را دوست میدارد وام سلمه گفت
که این کیست که چنین منزلت دارد و تو میفرمائی که در بگشا تا او درآید و خدا ما را
فرموده است که از رجال پنهان شو پس حضرت ارشاد نمودند که این مرد نیست سبکبار و سفیه
و اجنبی نیست بلکه برادر و پسر عم منست ام سلمه گفت من برخاستم و در را گشادم بخدا قسم

که حضرت امیر علیه السلام در را گشاده است تا من پنهان شدم بعد از آن در آمده گفت
السلام علیک یا رسول الله و رحمة الله و برکاته حضرت رسالت مآب فرمودند علیکم السلام
و رحمة الله و برکاته و نزد حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نشستند و سر در پیش
افکنده و میخواست که سخنی گوید مگر حیا مانع او حضرت می شد پس آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
فرمودند اگر حاجتی و سخنی داری بگو آنحضرت خاموش شدند آنجناب صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند
که شاید تو بخطبه حضرت فاطمه علیه السلام آمده باشی حضرت عرض نمود بلی یا رسول الله
پس حضرت فرمودند هر چه خواهی بفرمائی درست است جناب امیر علیه السلام عرض کرد که
که بر آنجناب بخوبی تمام روشن و هویدا است که در زمان طفولیت مرا از مادر و پدر
پذیرفته بجای فرزند داشته و همیشه از پدر و مادر بر من شفقت میفرمودند و ادب
بعلوم دینی

علوم دینیه مرا تعلیم داده و له آنحضرت روشن و هویداست که ذخیره من در دنیا و آخرت

توئی و حق من و قرابت سابقه از اسلام من بر تو پوشیده نیست و من شنیده ام که

آنجناب فرمودند هر حسبی و نسبی منقطع شود مگر حسب و نسب من بعد از آن

جناب امیر علیه السلام عرض نمود که یا رسول الله من بخطبه حضرت فاطمه علیها السلام آمده ام

و طمع دارم که دست رد بر روی من نفشانی و امید دارم که حق تعالی به الطاف

عمیم خود از نتایج طیب و طاهر ایجاد فرماید حضرت رسول خدا از این سخن خندان

شده ارشاد نمودند که یا علی چیزی داری که آنرا صداق فاطمه علیها السلام دهی تا آنرا

صرف زفاف کنم عرض کرد که احوال فدوی بر جناب مخفی نیست که غیر از اسبی

و شتری و اکبش و تیغی و زرهی نیست پس آنحضرت فرمودند که اسب و تیغ در جهاد

بکار می‌آید اینرا فروختن نه باید و شتر نیز احتیاج داری جدا نمودن شتر هم لازم نیست

پس زره را بفروش که نزد یک بهادران زرهی چندان ضرورتی ندارد و بی زره

بر دشمن غالب میشوند پس امیر المومنین علیه السلام شادان و فرحناک از دار الحضرت

بیرون آمده بمصلای خود رفتند و به نماز مشغول شدند در این ضمن حضرت رسول خدا صلی الله علیه واله

حضرت سلمان را فرمودند که برو و برادرم علی ابن ابی طالب علیه السلام را بیار

پس حضرت سلمان آمده گفتند که یا علی علیه السلام شما را جناب رسالتماب

صلی الله علیه واله وسلم طلب فرموده اند فوراً حضرت همراه سلمان روانه شدند

و نزد آنجناب فضیلتماب حاضر شدند پس سلمان میگوید که چون آنحضرت

جناب امیر علیه السلام را دید فرمود بشارت باد شما را ای علی علیه السلام که

جبرائیل از نزد

که جناب رب العزت حضرت فاطمه علیه السلام را بتو تزویج فرمود در اسمان
پیش از انکه من او را بتو دهم در انزمان فرشته پیش من امد که تو هم بنامش
بودی گفت مژده باد ترا ای حبیب خدا باجتماع شمل و طهارت نسل من گفتم
نام تو چیست گفت که سطاطائیل یکی از موکلانم بر قایمه از قوائم عرش الهی
من از خداوند کریم عرض نمودم که میخواهم این بشارت از جانب تو به حبیب تو برسانم
که در میان ملائکه فخر خواهم کرد از من پیغام بر عقد جناب فاطمه علیه السلام هستم و حضرت
جبرئیل برابر من می اید تا تفصیل احوال بتو باز گوید پس در عقب او جبرئیل علیه السلام
نازل شد و مرا بشارت داد و گفت یا رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم حضرت صمدیت
امر فرمود بملائکه مقربین تا در اسمان عقد نکاح بستند میان فاطمه و علی صلوات الله علیهم

پس جبرئیل حریر سفیدی از حریرهای بهشت در دست من نهاد و بود در آن حریر
نوشته بود گفتم یا روح الامین این نوشته چیست گفت از آنجا که حق تعالی
نظر کرد بر زمین و ترا برگزیده برسالت و بار دیگر اطلاع فرمود بران و برای برادرت
و مصاحبت وزیری برگزید و دختر ترا باو داد و حق سبحانه تعالی امر فرمود خازنان
بهشت تا جنات را آراسته نمایند و به قراءت سوره یسین و طه و طواسین
مشغول شوند و بادهای بهشت از قرمان رسیده با انواع عطر و طیب برداشتند
و در بهشت پراگنده سازند و فرشتگان همه آسمانها را امر کرد تا در آسمان چهارم حاظر
شوند نزدیک بیت المعمور منبری از نور نهادند و این منبریست که حضرت آدم
علی نبینا بران خطبه خوانده و آن وقتیکه حق تعالی او را تعلیم همه اسمان فرمود

و فرشته که نام او راحیل است و افضل ملائکه بود خطاب آمد که برو بالای منبر

خطبه بخوان پس فرشته مذکور بر سر منبر رفته خطبه فصیح مشتمل بر حمد الهی و نعت رسالت

پناهی ادا نموده گفت که ای فرشتگان ایزد منان میفرماید که من کنیز خود را بنده خاص

خود یعنی علی ابن ابی طالب علیه السلام را دادم پس فرشتگان همه برین امر گواه

باشید پس جبرئیل بیان کرد که همه آسمانها ازین نوشته خورمی بحرکت آمدند و خداوند کریم

ارشاد نمود که من عقد نکاح بستم و فرشتگان را گواه گرفتم و برین حریر تحریر نکاح

و گواهی فرشتگانست و حق تعالی امر فرمود تا انرا عرض نمایم بر تو و مهری از مشک

بران نهم و برضوان که خازن بهشت است باو بسپارم و درخت طوبی را حکم گردید

که انچه میدارد از حلی و حلل نثار نماید بعد از ان ابری را حکم شد تا در و یاقوت و انواع

جواهر جواهر نثار رود و فرشتگان سنبل و قرنفل نثار افشاندند و حور العین انرا چیدند

و بیکدیگر می دادند و بان فخر مینمودند و تا روز قیامت افتخار خواهند کرد که این نثار

تزویج حضرت فاطمه زهراست بعد ازان فرمود ان طومارها نثار کردند بمهر مشک و فرشتگان

گفتند این چیست گفت ودیعتهای شیعیان علی و فاطمه علیه السلام است بعد

ازان نزدیک شما تا روز قیامت چون روز قیامت برسد بر صراط بایستند و

هر که بر شما گذرد و که مثقال حبه محبت علی علیه السلام در دل داشته باشد و محبت

حضرت فاطمه علیه السلام و فرزندانش این جوازی که مضمونش بیزارست از آتش دوزخ

دو خلد در بهشت نعیم بوی دهند و او را به بهشت رسانند بمحیاب و انحکم

که من کرده ام پیش از انکه خلقانرا بیافرینم پس جبرئیل علیه السلام گفت روز قیامت

93

بر صراط مستقیم و این فرشتگانم با من باشند و این طومار در دست گرفته چون

یکی از شیعیان و دوستان علی و اولاد او صلوات الله علیهم بگذراند این نامه بدست را

او دهند و رضوانش نوشته باشد براءة من العلي الجبار لشيعة

علي و فاطمة من النار پس از برای ایشان مرکبان نور و عماریها

از یاقوت سرخ و فرش آن از حریر و دیبای سبز و شیعیان علی ابن ابی طالب

علیه السلام بران نشسته و ملائکه در پس و پیش ایشان و ایشان هیچ کس نز

مگر آنکه از راه ایشان دور شوند و بتعظیم ایشانرا ببرند تا در بهشت و آن طومار

را بیرون آورند و گویند ای مردمان بیائید و جوار خدا را بخوانید و رضوان و خازنان

بهشت گویند ما اولیاء الله ادخلوها بسلام آمنین پس

درهای بهشت بر روی ایشان بگشایند و آنها را به اعلی درجات رسانند و در اعلا

علیین ایشان را رفیق تو و علی و اولاد او گردانند بعد از آن جناب پیغمبر خدا صلی الله علیه واله

فرمودند که هر که خواهد که حق تعالی او را حیات زنده دارد و اگر بمیراند لیس در روز قیامت

او را با ما حشر کند و در درجه با ما باشد باید که تولا کند بما و دشمنان ما را تبرا نماید و

دوستان ما را دوست دارد و دشمن ما را دشمن دارد و لعنت کند ایشان را حق تعالی

دشمنان ما را لعنت کرده است بر زبان پیغمبران و فرشتگان و جمیع خلقان پس

فرمود که جبرئیل پر الگعت که منادی ندا کرد از عرش که ای فرشتگان من و ساکنان بهشت

من برکت شما را بتزویج علی و فاطمه علیه السلام که من بر ایشان برکت کردم و راصل گفت

خدایا کدام برکت باشد عظیمتر از کرامت تو و بشارت تو ایشان را به بهشت

وحال اینها

حال انکه ایشانرا بر محبت خود جمع داشته و از فرزندان ایشان امامان بندگان

گردانیدم تا ایشان بشرایع دین و احکام و آداب مرضیه تعلیم کنند و با ایشان

محبت لازم گردانیدم بر خلقان تا روز قیامت پس جبرئیل گفت خداوند عالم

مرا امر کرده که ترا بگویم تا حضرت فاطمه علیها السلام را با علی ابن ابی طالب علیه السلام

دهی و ایشانرا بشارت ده بدو پسر نیکو و نجیب و طاهر و فاضل در دنیا و آخرت

ای فرشته حالا از نزد من رفتی و من در حال کس فرستادم و عزم کردم که

بامر خدا امتثال نمایم و در باب تزویج تو بحضرت فاطمه علیها السلام پس جناب

امیر المومنین سجده شکر بجا آوردند جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم

بجناب امیر علیه السلام فرمودند که برخیز و به مسجد رو که من از عقب تو می آیم تا آنچه

خدا گفته بجا آورم و در حضور مهاجر و انصار اگر افضل بیترا بیان کنم القدر که

چشم تو در چشم و دستان تو روشن شود حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند

که من از نزد حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله بیرون آمدم و از خورمی نمیدانستم

که چگونه راه میروم پس در راه ابوبکر و عمر رسیدند من از آنها گفتم که حضرت رسالت پناه

صلی الله علیه و آله و سلم جناب فاطمه علیها السلام را بمن داده فرمودند که حق تعالی

او را بتو داده و عقد شما را در آسمان بسته اند و آنحضرت هم برابر من می آیند

تا این حدیث را بمهاجر و انصار رسانند ایشان باز گشتند و همراه من در مسجد

آمدند و حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خرم و شادمان در عقب ما رسیدند

و بلال را فرمودند تا منادی نمایند که مهاجر و انصار در مسجد جمع شوند پس

آنحضرت نزدیک منبر نشست و همه مردمان بجای خود نشستند آنگاه آنجناب
فضیلت مآب بر منبر رونق افزا شدند و خطبهٔ فصیح ادا فرموده ارشاد کردند که ای
عوام الناس بدانید و آگاه شوید که جبرئیل از نزد رب جلیل آمده مرا خبر داد که جناب
رب العزت فرشتگان را در بیت المعمور جمع کرده و ایشان را گفت که گواه باشید که
من پرستار خود فاطمه علیها السلام را به بندهٔ خاص خود علی ابن ابی طالب علیه السلام
دادم پس از منبر فرود آمدند و ارشاد کردند که ای علی برخیز و برای خود خطبه کن جناب
امیر علیه السلام برخواست و خطبهٔ فصیح مشتمل بر حمد الهی و نعت رسالت پناهی ادا
فرمودند و گفتند ای معشر مردمان بدانید که جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم دختر
خود یعنی حضرت فاطمه علیها السلام را بمن داد بعد از آن پرسید که گواه باشید برای من

راضی شد همه مردمان گفتند که یا رسولخدا صلی الله علیه واله وسلم راضی شدی حضرت فرمودند

راضی شدم و نیکو داماد است و نیکو برادر است مرا و سید بهترین مردمانست در دنیا و آخرت

واز جمله صالحانست پس جناب امیر المومنین صلوات الله علیه برخواست و سر بر زمین نهاد

و شکر خدا بتقدیم رسانید پس اصحاب مبارک باد گفتند پس حضرت ارشاد فرمودند که

تا طبقی خرما بیاورند و همه از ان خرما بخورند و تبرک بخانه خودها ببرند پس بموجب

فرموده آنحضرت بجا آوردند بعد از ان حضرت رسولخدا صلی الله علیه واله وسلم بحجره

خود تشریف بردند و همه زنان را حکم فرمود که بدین خورمی دف زنند آنگاه جناب

امیر علیه السلام را فرمود که زره را بیارد و در بازار رفته بفروش تا درین کار صرف کنی

پس جناب امیر علیه السلام میفرماید که من زره را ببازار بردم اعرابی بمن رسید و گفت

96 اینرا بچه قدر میفروشی گفتم به پانصد درهم پس دست در آستین کرده صرّه پانصد دینار

زر سرخ برآورده بمن داد و من زره را باو دادم و درهمها را نزد حضرت رسالت پناه

صلی الله علیه و آله و سلم آوردم و بدست اعرابی به پانصد درهم فروختم حضرت فرمود که

آیا شناختی عرض کردم نه آنحضرت ارشاد کرد که جبرئیل بود پیش از آنکه تو بیایی

زره را باز آورده بمن داد پس ابابکر را بخواند و مشتی ازان زر باو داد و فرمود که از

برای حضرت سیّده صلوات الله علیها چیزی که ما یحتاج او باشد بخر و سلمان و بلال را

بمرافقت ان فرستاد و ان شصت و سه درهم بود بستری که حشو آن پشم بود بچهار

درهم بخریدند و متکا بچهار درهم و حصیر و انچه بکار می بایست و بالش که از لیف خرما

بود و گلیم مصری و مشکی و کوزه چند و سبوی چند و مطهره و جامه از پشم بارنگ بخریدند

حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در خانه ام سلمه تشریف میداشتند نزد وی بردند

ام سلمه چون دران نگریست و گفت بارخدایا برکت کن قومی را که بیشتر ظروف ایشان

گلی و سفال است و بارخدایا برکت کن آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم را بر رجهای ال بیت

و باقی درهم به ام سلمه داد و فرمودند نگاه دار تا وقت حاجت پس حضرت امیرالمؤمنین

علیه السلام یک ماه توقف کرد و شرم میداشت که اظهار زفاف کند و هر وقت که

جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در خلوت دیدی میفرمودی که یا علی علیه السلام بهترین

زنان جهان را بتو دادم چه نیکو جفت تو بعد از یکماه عقیل گفت ای برادر چرا طلب

زفاف نمیکنی تا به اجتماع شما چشم روشن شود گفتم ای برادر والله که رغبت من بنهایت

رسیده و لیکن حیا مانع می شود گفت بیا تا برویم و من این حدیث به جناب رسالت پناه

صلی الله

صلی الله علیه واله وسلم عرض نمایم پس برخواستند در راه نزد ام ایمن خادمه آنحضرت
ملاقات شد گفت که کجا میروید گفتند نزد حضرت رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم بجهت طلب
زفاف گفت شما بازگردید که این کار تعلق بزنان دارد و من ایشانرا گویم و تعیین
وقت نمایم پس نزد حضرت ام سلمه آمده اینحدیث با و بیان کرد ام سلمه کس فرستاد و زنان
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه واله وسلم را حاضر نمود حضرت چون بخانه تشریف
آوردند و فرمودند که سبب اجتماع شما چیست عرض نمودند برای کاریکه اگر حضرت
خدیجه علیها السلام می بود چشمش روشن شدی آنحضرت چون نام حضرت شنید گریست و فرمود
مانند خدیجه کجا توان یافت تصدیق من کرد وقتیکه قوم تکذیب من کردند انیس من
بودند در زمانیکه مردمان منحوس بودند و قوت دادمرا بر دین خدا و مواسات کرد

در نفس و مال و خانمان و خداوند کریم امر کرد مرا تا بشارت دادم او را بخانهٔ در بهشت
ن

از زمرد سبز زنان گفتند یا رسول الله صلی الله علیه و آله هر چه تو از خدیجه گوئی بیش از آن
فت

باشد خدا ما را با او محشور گرداند یا حضرت برادر و پسر عم تو التماس زفاف دارد و منتظر

تا چه جواب آید و حیا مانع او می شود که خود بعرض شما رساند پس حضرت فرمودند که آیا
یی

ام البنین او را بخوان ام ایمن او را طلبید و نزد حضرت حاضر شدند حضرت از آن
ن

دختر ما
ز رشتی برگرفت و بجناب امیر علیه السلام دادند و فرمودند برو و روغن زرد

مشتی دیگر
بخر پس بموجب ارشاد عالی جناب امیر علیه السلام از آن خریده حاضر نمودند و

به ابوذر دادند که جامه طیب بخر ابوذر رفت آنها را بخرید و بعضی سعد معاذ بیامد
د

و گوسفند و گاو و شتر هدیه آورد و سعد بن ربیع و ابو ایوب انصاری
یی

و عیال ...

وعبدالرحمان بن عوف ویک یک ازیاران می آمدند وشتر وگاو وگوسفند

وگندم می آوردند تا هدایا بسیار جمع شد پس جناب سید المرسلین گندم را که حلوا

فرمودند

فرمودند که انرا آرد کرده و نان ها را پخته بیارید و از حضرت امیر علیه السلام التماس ارشاد

که این گوسفندان و گاوان را و شتران شما ذبح کنند و پوست بکنید پس جناب امیر علیه السلام

شد

در تمام شب ذبح نمود و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و اله انرا پاره پاره میکردند چون روز

السلام

همه اصحاب را جمع کرده فرمودند که امروز روز خوشی است مرا یاری دهید تا ولیمه علی علیه

ایشانرا

را بسازم صحابه برهنه شدند و دیگها را بر دیگدان ها نهادند جناب چون جد و جهد

از روز

ملاحظه فرمود دعای خیر در حق ایشان بتقدیم رسانید چون دو ساعت

السلام

بر آمد همه طعامها تیار شده بود پس جناب رسولخدا صلی الله علیه و اله و امیر المومنین علیه

وجمیع مهاجر و انصار از خورد و بزرگ مجتمع شدند پس قطعه حصیر گسترانیدند و برآن

نشستند و هر قدر که خواستند خوردند و بخانه خودها بردند و بغیر از گوسفند ابو ایوب انصاری

هیچ طعامی باقی نماند ابو ایوب گفت یا حضرت بجهت آنکه این هدیه حقیر است از من قبول

نمی فرمائی بخدا اگر من غیر از این نداشتم و الا فدائیت و این بیت علیه السلام تومی کردم آنحضرت

فرمودند یا ابو ایوب بدانکه جناب امیر علیه السلام خواستند که دیر افروج نمایند حضرت جبرئیل ع

آمدند و گفتند که حکم رب جلیل است این بز را در آخر ذبح کن که در آن امر عجیبی تعبیه است پس بزید

بن خبیر انصاری را امر فرمود که این را ذبح کن و پوست دور کرده و صاف نموده بریز

و استخوانهایش مشکن و او پس آن انصاری اینرا دوخت کرده پیش آنجناب فضیلت مآب

حاضر نمود پس بار دیگر اصحاب را جمع کرده همه ها از آن خورده سیر شدند پس امر کرد استخوانها

همه را ده

جمع کروه در پوست وی گذاشته دعا فرمود تا حق تعالی انرا زنده سازد وانرا به ابو
ایوب داد تا حق سبحانه از نسل ان کوسفند برکت بسیار داد و چون مردمان متفرق
شدند حضرت ام سلمه وام ایمن و سوره و عائشه و حفصه و سایر زنان مهاجر و انصار
را جمع ساختند تا مامی جناب سیده علیه السلام قیام نمایند پس جناب فاطمه علیه السلام
را آرایش دادند و حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بدیدن جناب سیده علیه السلام
نهایت مسرور شده فرمودند که دختر من از میوه بهشت افریده شده روزی جبرئیل
نزد من امد و سیبی از بهشت اورد و گفت این سیب را بخور و مایل شو
که خداوند کریم ببرکت این دختری روزی تو گرداند که سید زنان اولین و اخرین باشد
چنان کردم و جناب فاطمه علیه السلام بوجود امد پس اصل او از بهشت است و مرجع او

نیز مهنیت خواهد بود پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را فرمود که اماده باش مشتاب

اهل ترا بخانه خواهید آورد پس حضرت امیر علیه السلام فرمود که من برخواستم و بخانه آمده ریسمان

بدیوار بند کردم تا جامه را بران افگنم و پوست گوسفندی و بالشی از لیف خرما الحیه که

خریده بودند از جهاز جناب فاطمه علیه السلام بخانه من نقل کردند پس دختران عبد المطلب

و زنان آنحضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم با زنان مهاجر و انصار حضرت

فاطمه علیه السلام را آراسته و پیراسته و چادری بر سر مبارک آنجناب افگندند و تحمید

و تکبیر گویان آنجناب را از خانه بیرون آوردند و سفتا و حوریان بگرد آنجناب در آمدند

و میگفتند لا اِلٰهَ اِلّا اللهُ ما اَکْرَمَ مُحَمَّدَ وَاَثْبَتَ عَلِیَّ الله

چه گرامی اند جناب رسول خدا و ائمه هدا و صلوٰة الله علیهم اجمعین او بر خدای و جا هر

عند الله القادر

۴۰۵ عبد الله انصاری روایت کرده که جناب رسالت ماب صلی الله علیه و آله وسلم فرمود

تا اشتر شهبا که دلدل نام است زین کرده حضرت فاطمه علیها السلام را بران سوار

نمودند و سلمان را فرمود که عنان وی بگرفت و جناب رسولخدا صلی الله علیه و آله وسلم

با مردان اهلبیت از حمزه و عقیل و جعفر و غیر آن سلاح بسته پس و پیش میرفتند

میرفتند و جبرئیل با هفتاد هزار فرشته با ایشان بود و میکائیل با هفتاد هزار فرشته

و جبرئیل لجام دلدل در دست داشت و اسرافیل رکاب و میکائیل نازدم ان و جناب فاطمه علیها

السلام بر بالای ان به آسایش باشد و زنان رجز گویان در عقب میرفتند و ذکر حمد

و ثنا جناب باری میکردند تا بسرای حضرت امیر المومنین علیه الصلاة والسلام رسیدند

و مردمان برگشتند غیر از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم و زنان اندرون خانه رفتند

وانحضرت صلی الله علیه واله وسلم در خانه تشریف اوردند و جناب امیر علیه السلام

در مسجد بودند کس بطلب او فرستادند چون حضرت امدند جناب رسالتماب نزد خود نشاندند

و ام ایمن را فرمود که حضرت فاطمه علیه السلام را نزد من بیار چون حضرت سیده علیه السلام

امدند دست او را گرفته بدست امیر المومنین علیه السلام داد و فرمود که بگیر که تو سزاوار

تری و تو نیکو داماد و برادر و مصاحبی مرا بعد از ان فرمود که مرحبا

بَحرَینِ یَلتَقیان مرحبا بدو دریای که بهم رسیدند و بدو ستاره که بهم

پیوستند پس حضرت فاطمه علیه السلام را گفت که بیش او مانند کنیزان باش

تا او چون بنده باشد و علی علیه السلام را گفت نیکو زنیست زن تو و حضرت فاطمه ع

را فرمود نیکو شوهریست شوهر تو پس انگاه بیرون امد و عصا در دست گرفت و فرمود

که جناب ابو بکر

که جناب اهل بیت پاک کردانند شمارا و نسل شما را من بصلحم با انکه بشما بصلح است ۱۰۱

و بجنگم با انکه با شما بجنگ است و شمارا بخدائی سپارم پس زنانرا امر کرد تا باز کشتند

پس امیر المومنین علیه السلام بحضرت فاطمه صلوات الله علیها گفت ای دختر رسول خدا

صلی الله علیه واله وسلم و دستوری باشد تا اراده خود و کنم گفت صواب است او نیز برخواست

و در پی او استاد و نماز میکذارد تا صبح برامد جناب رسالت پناه صلی الله علیه واله و سلم

تشریف اوردند و خواستند که برخیزند انحضرت ایشانرا سوگند داد که بر حال خود باشید

پس بر سر بالین ایشان نشست و پاهای خود را اندرون گلیم برد یکپای او را جناب

امیر علیه السلام گرفت و پای دیگر حضرت فاطمه علیها السلام پس از امیر المومنین علیه السلام را

فرمود نیکو یار است فاطمه ترا بر طاعت خدا و جناب فاطمه علیها السلام را همبرین گفت

و کوزه اب را طلبید آیاتی از قران مجید بران خوانده بآن و بران دمید و از حضرت

امیر المومنین علیه السلام فرمود که پاره ازین بخور و بقیه بگذار آنجناب همچنان کرد و جناب

رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم ان بقیه را بر فرق جناب امیر علیه السلام ریختند و کفت

اذهب عنکم الرجس و طهرکم تطهیرا و بعد ازان

بعد از ان قدری آب دیگر طلبید و آیاتی چند از قران بر و خواند و حضرت فاطمه

علیها السلام را فرمود قدری بخور و پاره بگذار حضرت موصوفه نیز چنان کردند و آنجناب

انرا بر روی آنحضرت ممدوحه انداختند و همان ایه تطهیر بخواندند و در حق ایشان

دعای خیر بمقصد بسر سانید و گمان بر که ایشان بهمین طریق شب با یکدیگر خسپیده بود و دید

حضرت جبرئیل علیه السلام امد و حضرت را از احیای ایشان خبر داد و این آیه آورد

[illegible]

تتجافی جنوبهم عن المضاجع تا آخر روز دیگر جناب

رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم نزد ایشان تشریف آوردند هر یکی را در گوشه

یافت که بطاعت جناب باری مشغول بودند دست ایشانرا گرفته و بحجرهٔ

که از حضرت خدیجه بود بر آن نشانیدند و فرمودند که با یکدیگر در یکجا باشید پس طعامی

حاضر ساختند و یکجا باهم خوردند و جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ایشانرا

بخداوند کریم سپردند و بمسجد تشریف آوردند و همه شب بنماز مشغول ماندند

و ایشانرا دعا میکردند روز سیوم پیش از نماز صبح بخانه ایشان تشریف آوردند

و ایشان در زیر عبا بودند حضرت جناب امیر را فرمودند که یکساعت بمسجد رو

و بعد از آن حضرت فاطمه علیها السلام را فرمودند ای دختر من برآ و آگاه باش

که من ترا امر وی داده ام که در اسلام از همه در پیش و علم او از همه بیش و حلم و زهد او بر سایر

خلق الله زیاده از همه و بدان که خدا تعالی ترا با سمان معلی داده و من ترا او در زمین

نظر فرموده و مردرا برگزیدگی پدرت و دیگری شوهرت باید که درباره او عصیان

و نافرمانی نکنی و آنچه ترا فرماید با آن مبادرت نمائی پس دست مبارک بر داشت

و فرمود بار خدایا در میان ایشان الفتی ده و فرزندان ایشانرا وارثان بهشت

گردان و در نسل ایشان برکت فرما و ایشانرا با تمامی بندگان خود گردان

پس بمسجد آمده فرمود یا ابوالحسن نیکو زنیست زن تو و از حوران بهشت است با او

مدارا کن و او پاره ایست از من هر که او را رنجانیده مرا رنجانیده و هر که او را شاد

کرده مرا شاد کرده حق حب علی از خشم او خشم گیرد و از رضای او راضی شود حضرت

امیر المؤمنین علیه السلام

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که چون این سخن از جناب رسالت پناه صلی الله علیه

و آله و سلم شنیدم هرگز حضرت فاطمه علیها السلام را غضبناک نکردم و چیزی که موجب

کراهت او باشد از من صادر نشد تا که به رحمت خدا رفت و او نیز مرا غضبناک نکرد

و نافرمانی من نکرد در هیچ کاری و هرگاه نظر بروی او میکردم غم و اندوه از دل من زایل

می شد بعد از آن فرمود که چون پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم خواست که از نزد ما

بر خیزد حضرت فاطمه علیها السلام عرض نمود که ای پدر بزرگوار از برای من کنیزی خرید

فرما تا مرا یاری کند پس حضرت فرمودند آیا بتو چیزی دهم که بهتر از خادمه باشد گفت بلی

آنحضرت ص فرمودند که هر روز و شبی سی و چهار مرتبه تکبیر گوی و سی بار تحمید و سی و سه مرتبه

تسبیح که این صد بار است بجا آوری هزار حسنه در میزان اعمال تو نوشته شود پس

حضرت فاطمه علیه السلام نفرموده پدر بزرگوار تسبیحات مذکوره مداوت مینمود

در خدمت خانه خود میکرد تا انکه حضرت امام حسن علیه السلام بوجود امد روزی حضرت

سیده علیه السلام بواسطه بسیاری خدمت و بیداری شب استراحت فرموده بودند

حضرت امیر المومنین علیه السلام بخانه تشریف اوردند و از حضرت سیده علیه السلام

نشنید مکرر اواز گهواره می امد که میکردید و گهواره حضرت امام حسن علیه السلام می جنبید

و از شکاف در نگاه کرد حضرت فاطمه علیه السلام را خفته دید و اسیا میکردید

گهواره می جنبید از ان متعجب شد و بازگشت و اینصورت را بحضرت رسالت پناه

صلی الله علیه و اله و سلم معروض داشت فرمود ای علی علیه السلام هنوز ندانسته که

خدای تعالی را در زمین فرشتگان اند موکل معاونت و یاری ال محمد صلی الله

علیه و اله و سلم

علیه واله وسلم انست یعنی شمشیر و دختر یافته که انگاشته کلک صداقت سلک گردید

شروع در معنی بیت دیگر کنم بیت گر نبودی ذات پاکت آفرینش

را سبب تا ابد حوا سترون بودی و ادم عزب

یعنی ذات پاک حضرت رسول الله و تو که سبب آفرینش مخلوقات و باعث

ایجاد ارض و سماوات چنانچه حق تعالی فرموده که لولاک لما

خلقت الافلاک پس برای ایشان خلق گشت و چون

ترک اولی از و سرزد و درمیان ادم و حوا چندین قرن جدای افتاد و توبه عصیان

ادم بدرگاه حق جل و علا بدرجه قبول نمی افتاد تا جناب محمد و علی و فاطمه و حسن

و حسین صلوات الله علیه را شفیع و وسیله خود ساخت تا توبه اش مقبول گردید

ولبعد از پذیرای توبه اجتماع ادم و حوا شد یعنی اکر نام نامی همایونت را آدم وسیله
نشناختی کی بجوار رسیدی ادم عرب و حوا عقیمه می بود چون ذات شریف را وسیله
ساخت و بعد از ملاقات یکدیگر یاد و نبات حیات ادم و حوا بهم رسید نیز بهی بزرگی
و شرف و رتبت بسی فضل و کمال منزلت که خداوند جمیل و پادشاه بزرگوار جلیل
بپادشاه مومنان و فرمان فرمای حقیقی انس و جان داد مر بس شکر و حمد آنخدا دکه
ما را تابع و پیروی آن مولا سرور گردانید فضل و کرم او بر ما همین است شاهد بست
روشن که ما را هدایت نموده توفیق موافقت جناب ائمه معصومین که هادیان
سبیل نجات و راه نمایندگان طریق صواب اند از لطف و عنایت جود عطا
فرموده امید واریم از قادر مختار و آمرزنده غفار روزیکه نه مال و نه فرزند بفریاد
ای بعملی نوابذ لیم

این بکس نتواند رسید فی یَوْمَ یَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِیهِ وَأُمِّهِ وَأَبِیهِ

وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِیهِ این چهارده شفیع را شفیعان ما گرداند و گناهان

شفیعان فرمای مومنان بخشند و تحیات الفردوستان راه خطاهایی

کرده ایشانرا ناکرده انگارد و حسنات اعمال این فرقه را متضاعف گرداند و میزان

ثقیل

اعمال ایشانرا بحسن عمل و نیکوئی کردار هر چند از ایشان بعمل نیامده باشد

دگران بار فرماید و بر صراط مانند برق لامع بگذراند و طوامیر اعمال ایشانرا بدست

راست ایشان داده باهل ایشان مسرور و شادان برساند و ظل عاطفت

و سایه مکرمت سرور و سردار ایشان یعنی خلاصه دوران و زبده کون و مکان

مستطاب دریا دل عادل با دل خورشید سپهر احترام بر جبین نشان کیوان

زهره جبین عطارد رقم مریخ شرف قمر علم نواب کامیاب وکامرانی جهان
بین
خداوند خدایگان دام اقباله وضاعف اجلاله را بر مفارق ایشان الی یوم الد
تابنده دارد ولوای دولت ان یگانه گوهر علم تا افاق سما برافرازد
وبدخواهانش را مانند عدم معدوم سازد بحق مُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ وَ
الائِمَّةِ المَعْصُومِينَ آمین شد چهارم ای معظم کعبه اصل
ازبیانِ مصطفی قبلهٔ دنیا ودینِ جان وجهانِ
مصطفی یعنی ای بزرگ کعبه که جناب محمد مصطفی صلی الله علیه واله وسلم بیان
فرمود که مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ چنانچه در بنداول
بمعنی تنزیل بلیغ بنگارش اورده لیکن کسی که پیغمبر وکعبه وپیشوای او باشد
حضرت

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام کعبه و پیشوای آنکس است و قبله و پیشوای دنیا

و دین است از فضل و کرم او سبحانه در دنیا هم متوسل بذات او هم و در عقبی

بهت

بهر اگر خدا خواهد و رحم او بر ما باشد و او راقم ما گرداند جان و جهان مصطفی را

چنانچه فرموده نفسک نفسی این شعر در بند اول گذشت بیت از نقود

گوهر معنی لبالب شد دهان تا نهادی لب بکوثر

در دهان مصطفی معنی این بیت صریح است آورده اند که

بهت

در وقتیکه نزدیکی رحلت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله شاه ولا

علیه السلام را نزد خود طلبید و سینه آن امیر مکرم را بسینه مبارک خود منضم ساخته

شاه

و زبان معجز بیان خود را در دهان حضرت شاه مردان گذاشت و زبان بادب

مؤمنان در دهان خود گرفت و رشحات جمعی از بیرون در منتظر بودند که آنحضرت

جناب امیر علیه السلام را از برای چه طلب فرموده اند حضرت خضر علیه السلام نیز

بر در ایستاده بودند که بعد از لحظه باب مدینه علم رسول و زوج حضرت زهرای بتول

بیرون آمدند حضرت خضر ع از آنحضرت سوال نمودند که یا حضرت امیر المؤمنین علیه السلام

چرا حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم ترا طلب داشته بود و آن چه سرّ بود

که در میان داشت آنحضرت فرمود که دهان مرا در دهان خود گرفت و سینه مرا

بسینه بی کینه خود منضم ساخت و مرا از باب علم یاد داد که از هر بابی هزار باب

علم دیگر بر من مفتوح گشت بیت ای باستحقاق بعد از مصطفی

غیر از تو کس ننهاده پای تمکین بر مکان مصطفی

107

یعنی بغیر از ذات تو که وصی مطلق و خلیفه بر حق رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

هستی و غیر از تو هیچکس لیاقت و استحقاق امر خطیر امامت و خلافت نداشت

چه سالهای بسیار و ماه های بیشمار بت پرستنده و انواع فواحش و مآثم و جرائم

از ایشان سرزده بود و نه حق سبحانه ایشان را خلیفه رسول صلی الله علیه و آله و سلم

کرده بود و نه جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله ایشان را وصی خود نموده بود

بشوم طمعی چند نفر خود را بر سریر خلافت متمکن ساختند و علم مخالفت با خدا

و رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد خیر البشر بر افراختند و بر منبر بر آمدند و هر چه

خواستند کردند و لیکن بر استحقاق نبود و بغصب بود و چون نوبت بذات

تو رسیده کار به اهلش برگشت و دیگر شبهه نیست که بعد از رسول خدا صلی الله

هیچ کس سوای حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه از اولاد پاک او که امامان حق

و خلفای و اوصیای بر حق جناب رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم بودند از سبب غصب

حق شان هیچ کس بر منبر نرفت و منبر مدینه از وجود با وجود ان برگزیدگان درگاه

معطل بود و بعد از حضرت علی ابن ابی طالب علیه السلام کار خلافت و نوبت امامت

باز ضعف و علوج بنی امیه منتقل گشت گاهی منبر حضرت خیر البشر محمول معاویه عادیه

و گاهی مرکب نابیان یزید پلید بیدین و مروان حکم و عبد الملک لعین بتعس گشته و علی

هذا القیاس سایر امرایان بنی امیه و بنی عباس بر منبر سوار شدند و بجای حضرت

رسول خدا و زوج فاطمه زهرا که بر منبر بر نمودندی آری آری این همه زر و مال

گردون آن ابن المحلال بیمثال است که غصب خلافت از آل رسول خدا صلی الله

علیه و آله و سلم

108

علیه واله وسلم نموده وکار بجای رسانیدند که دیگر حق باطل ابلیس قرار نگرفت نعم من

قال بیت بد کردن شمر هم ز بد کردن اوست خون شهدا تمام برگردن اوست

تا انکه خروج وظهور کند پادشاهی که مثل و مانند حضرت سید البشر است و اسم مبارک

او اسم الحضرت است امامیست که خاتم الاوصیاست و مانند خاتم الانبیا منبر را

از سواری جناب مقدس فیض و شرف حاصل شود و به استحقاق ولیاقت

بر مسند سروری و امامت متمکن گردد و صیت بزرگی و فیض سحاب عنایتش

در افاق عالم منتشر شود و بنیان را از وجود کفره و فسقه پاک سازد و علم

اسلام و ایمان را تا باوج سموات بر افرازد و ادیان باطله و راه های ضاله

و منصله مخترعه منقرضه را از میان بر اندازد اللهم عجل فرجه

آلِ محمّدٍ بحقّ محمّدٍ و آلِ محمّدٍ الطّیّبین الطّاهرین

المعصومین بیت تیغت آن ابریست دریا دل

که فتح الباب او تازه دارد آب نصرت بوستان

مصطفی یعنی شمشیر تو ابریست دریا دل که از فتح الباب و ابداری نصرت آنحضرت

مصطفی را تازه دارد چنانچه علی ابن ابراهیم هاشمی در تفسیر خود در طی معنی و

العادیات ضبحا آورده است که در چند منزلی چند مرتبه هزار کس از سوار پیاده

از شجاعان نامدار و مشهوران روزگار مجتمع گشتند تا نخل قامت اسلام

از پا در انداز[ند] و بهرگونه از تدبیر و تدبیر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم

را از میان بردارند و بدین عزم شدند چون این خبر وحشت اثر بحضرت

بحضرت خیر البشر من الملک الاکبر رسید ابوبکر را رایت اسلام باو داد و عمر را
رفیق او نموده و تمامی صحابه را همراه ایشان کرده بمحاربه آن جماعت فرستاد
ایشان چند منزل طی نموده خود را بجنگ آن محاربان رسانیدند و جنگ روداد
و در میان هر دو فریق قتال و جدال واقع شد پس شکست بر اهل اسلام افتاد و ابوبکر
با عمر شرم و حیا را در بغل نهاده با روی خندان راه فرار پیش گرفتند و خود را
از آن ورطه خونخوار بهر نوعیکه بود با صحابه بحضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
رسانیدند پس جناب رسالت پناه صلی الله علیه وآله از آمدن ایشان نهایت غمگین
و حزین شدند و بعد از دو سه روز علم و رایت اسلام را بعمر عاص عنایت فرموده
او را سردار لشکر نموده و صحابه را همراه او بجنگ آن محاربان روانه فرمود

عمر عاص با همه مکر و عیاری خود را با ایشان رسانید و هر چه عمر می بست ایشان آن

می گشادند و حرب نمودند تا لشکر اسلام منکوب و مغلوب گشتند و خود ها را

بهزار مکر و حیله بمدینه رسانیدند و درین معرکه بسیاری بدرجه شهادت فایز گشتند

حضرت رسالت پناه را حزن و ملال بیشتر شد آخر حضرت اسد الله الغالب

و مظهر العجایب و غرایب علیه السلام را نزد خود طلب نمود و فرمود که یا علی چه میگویی

ترا درین کار چند نفر بسیم حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه قبول فرمودند پس

آنجناب صلی الله علیه و آله و سلم صحابه را تابع آنحضرت ساخت پس حضرت امیر علیه السلام

از میان ایشان سیصد نفر که دلخواه آنجناب بودند برچیده ایشان را همراه خود

گرفت و عمر عاص بحضرت رسالت مآب التماس نمودند که حضرت امیر علیه السلام

بفرما

بفرما که هندو پیرا همراه خود بگیرند پس حضرت امیر المومنین علیه السلام بموجب ارشاد
آنجناب صلی الله علیه و آله و سلم عمرو عاص را همراه گرفته و بجنگ عادیان که اهل وادی
الرمل میگویند روانه شدند چون بمنزل آن کفار نابکار رسیدند روز در غارها
و شکافها لشکر را پنهان مینمودند و چون شب شدی راه را طی میکردند درین
حال چون عمرو عاص آثار فتح ازین تدبیر مشاهده نمود حسد کرد و حیله پیش آمد و با اصحاب
گفت که جناب امیر علیه السلام شما را میخواهد که هلاک نماید و بشب راه می رود و
اصحاب با آنحضرت علیه عرض نمودند و عمرو عاص نیز معروض داشت که یا اباالحسن
علیه السلام مصلحت نیست که شب راه تشریف میبری مبادا لشکر دشمن تاخت
آورده کسی را مگذارد که جان بسلامت برد حضرت امیر المومنین علیه السلام فرمودند

که با شما تابع دار ما هستید یا مرا محکوم شما کرده اند آنچه در مصلحت من است بجا آرند

و هر که از حکم من تخلف نماید هر جا که خواهد برود و لیس عمرو دید که کارش پیش نرفت

نمی شود خاموش گشت و آنحضرت علیه السلام شبها کوچ میکرد تا بوادی النمل

رسیدند وقت سحر بود که خود را بدیشان رسانیدند و از شمشیر آبدار صاعقه کردار

برق آثار دمار از آن اشرار فجار برآوردند و اکثر ایشان را بجهنم فرستادند و مسلمانان

نیز بموافقت شیر یزدان مردانگیها نمودند چون روز شد اثری از آثار کفار

در آن دیار نماند و فتح و نصرت اسلام قوت یافت و ایمان ازین ظفر استحکام

یافت و خداوند جهان و خالق زمین و آسمان سوره وَالْعَادِیَات

صبحگاه در شان محاربه و فتح آن امام زمان و پیشوای اهل جهان نازل گردانید

و این

۱۸۱

واین قصه در ینمقام نسبت تمام داشت ثبت نمود بیت ژکه روان

عالم تحقیق را نابود راه بنزمکین بوس در ت کبراستان

مصطفی یعنی محققان زاسیز بین بوس درت براستان حضرت رسولخدا صلی الله

علیه واله وسلم راهی نیست بدو جهت یکی انکه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه واله وسلم

ارشاد کرده اند انا مدینة العلم و علی بابها پس کسیت که صاحب عقل

وفطانت وهوش وذکا باشد آخرش از شهری بدون دروازه اش نخواهد

نمود وماننده دروان از غیر دراخل بلده نخواهد کشت بلکه از راه در آمده

داستان بوسی درنموده داخل مدینه خواهد شد دیکر انکه اکر کسی چندین سال

عبادت نموده باشد وخداوند کریم را بوحدانیت ورسولخدا را برسالت شناخته

باشد و علی علیه السلام را ندانند که او امام است و طاعتش واجب است وارد جهنم خواهد شد

و امید بهشت نخواهد داشت بیت تا سپهر شرع از و پر نور شد هرگز

نتافت از نور روشن تر مهی بر آسمان مصطفی یعنی صدر بحست

و مکرر بقلم صداقت رقم ترقیم نموده و ادله واضحه آورده اند که حضرت امیر المومنین ع بعد

از حضرت خیر البشر افضل و اشرف عالمیان است و بدان خلاصه مخلوقات را و

افضل موجودات پنج تن اند و اسامی ایشان زیور عرش و باعث قبول توبه آدم ع

بودند و حضرت امیر المومنین علیه السلام افضل از فاطمه و حسن و حسین علیه السلام بودند

و درین باب روایات بسیار واقع شده که علی خیر منهم باشد النغانود بیت

رفعت بالای امکان صورت ناممکن است و در بود

ممکن نبود الا لسان مصطفی رفعت و علو مرتبه تو در عالم امکان

صورنیست ناممکن که مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم همتائی نیست و افضل از تو کسی

دیگر افضل نیست آنچه در مجمع ملائکه و انبیا علیه السلام از فضل و خوبی جمیع بود در ذات

مبارک تو جمع است چنانچه در حدیث نبوی ص واقع است کسیکه اراده کند یا همکه

نظر کند بسوی اسرافیل در رفعت و بلندی مرتبه او بسوی میکائیل و درجه او بسویی

حضرت جبرئیل علیه السلام و عظمت او بسوی حضرت آدم علیه السلام و بهیبت او

بسوی حضرت نوح علیه السلام در صبر او و بسوی ابراهیم علیه السلام و بسخاوت او

بسوی حضرت سلیمان و جنگ او بسوی حضرت موسی علیه السلام و بشجاعت او

بسوی حضرت عیسی علیه السلام و در عبادت او بسوی حضرت محمد مصطفی ص

باشد و علی علیه السلام راندانند که او امام است و طاعتش واجب است و از دوزخ خلاصی خواهد و امید بهشت نخواهد داشت بیت
تا سپهر شرع از نور رخش روشن نگشت
نتافت از نور روشن‌تر مهی بر آسمان مصطفی یعنی صحت
و مکرر بقلم صداقت رقم ترقیم نموده و ادلهٔ واضحه آورده اند که حضرت امیر المؤمنین بعد
از حضرت خیر البشر افضل و اشرف عالمیان است و بدان خلاصهٔ مخلوقات را
افضل موجودات پنج تن اند و اسامی ایشان زیور عرش و باعث قبول توبهٔ آدم
بودند و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام افضل از فاطمه حسن و حسین علیه السلام بودند
و درین باب روایات بسیار واقع شده که علی خیر منهم باشد اتفاقا بود بیت
رفعت بالای امکان صورت ناممکن است در بود

113

نازل شد پس حضرت رسالت پناه صلی الله علیه واله وسلم فرمودند که کسی هست که

جواب اینها گوید ابن حسان علیه الرحمه در مدح جناب رسولخدا صلی الله علیه واله وسلم

هجو کفار را آشکارا آغاز کرد و بر خواند و در حق او نازل شد و از سبب این شعرای

اهل اسلام و مداح ائمه انام علیه السلام مستثنی گشت و این مدح بمنزله ذکر خدا است

و آن آیت اَلّا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وَ عَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ وَ ذَکَرُوا اللّٰهَ

کثیرًا یعنی چنانچه ابن حسان علیه الرحمه مداح حضرت رسالت پناه صلی الله علیه واله وسلم

بود و من مداح تو ام بیت لافِ مدّاحی دَرین حضرتِ نمی

آرم زدن ای ثناخوانِ تو ایزد از زبانِ مصطفی اشکست و

هزم نفس خود میکند و میگوید که من چه کسم که مداح اوصاف تو توانم گردد که الله تعالی

ثنا خوان تست و در قران مجید بچندین مکان وصف تو نموده و جناب محمد مصطفی

نی
صلی الله علیه واله وسلم بیان تاویل ان فرموده اند و راقم سابق نیز از کتاب بحر المعا

فی
و هدایت السعدا چون در ینمقام مناسب داشت بقلم اورده مصنف کتاب بحر المعا

انبیا ع
گویا اگر همه از مناقب و رتبه جناب امیر المومنین علیه السلام ظاهر شود خاندان جمیع

وسلم
منسوخ گردد و در کتاب هدایت السعدا از حضرت سرور کائنات صلی الله علیه واله

ت
حدیث وارد شده است هر که خواهد معرفت حضرت ادم و برکات حضرت نوح و خلت حضر

ت
ابراهیم و تسلیم حضرت اسمعیل و مملکت حضرت سلیمان و صبر حضرت ایوب و حسن حضر

ادریس
یوسف و اخلاص حضرت داود و مناجات حضرت موسی و منزلت حضرت

الانبیا
و زهد حضرت عیسی و اطاعت جناب محمد مصطفی صلی الله علیه واله وسلم که خاتم

منبد برادرم علي ابن ابي طالب عليه السلام را بينيد كه حق تعالى انچه در باب این دوازده پیغمبر

علیه السلام فرموده جمیع در شان حضرت علی مرتضی علیه السلام نیز وارد شده چنانچه در باب حضرت

ادم علیه السلام فرمود که إِنَّ اللهَ اصْطَفَى ادم در باب جناب امیر علیه السلام

ثُمَّ اَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا

و در باب حضرت نوح علیه السلام فرموده که اِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا

در باب حضرت علی علیه السلام اِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ اِمَّا شَاكِرًا

نازل شده در باب حضرت ادریس علیه السلام فرموده که رَفَعْنَاهُ مَكَانًا

عَلِيًّا و در شان جناب امیر علیه السلام فرمود عَالِيَهُمْ ثِيَابُ سُنْدُسٍ

خُضْرٌ و در باب حضرت ابراهیم علیه السلام فرمودند اِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَّى

ابراهیم

و در شان جناب امیر علیه السلام فرموده یُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَیَخافُونَ

یَوْماً کانَ شَرُّهُ مُسْتَطِیراً و در شان حضرت اسمعیل علیه السلام فرموده

که فَلَمّا اَسْلَما وَتَلَّهُ لِلْجَبِینِ و در باب حضرت علی ابن ابی طالب

علیه السلام فرموده وَمِنَ النّاسِ مَنْ یَشْرِی نَفْسَهُ ابْتِغاءَ

مَرْضاتِ اللهِ وَاللهُ رَؤُفٌ بِالْعِبادِ در باب حضرت داود علیه السلام

فرموده اِنّا جَعَلْناکَ خَلِیفَةً الکوثر و در شان حضرت امیر علیه السلام

فرموده سیخلفتم کَما اسْتَخْلَفَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ در باب حضرت

عیسی علیه السلام فرموده اَوْصانِی بِالصَّلٰوةِ وَالزَّکاتِ و در باب

حضرت امیر المومنین علیه السلام فرموده یُقِیمُونَ الصَّلٰوةَ وَیُؤْتُونَ

الزَّکٰوةَ

الكوثر ودر باب جناب رسالت مآب صلی الله علیه وآله وسلم فرمود اِنَّا اَعطَیناکَ

الکوثر ودر شان حضرت علی ابن ابی طالب علیه السلام فرموده عَیناً یَشرَبُ بِها

عِبادُ اللهِ یُفَجِّرُونَها تَفجِیراً بعد ازان در سوره بقره فرمود وَبَشِّرِ الصّابِرِین

اَلَّذِینَ اِذا اَصابَتهُم مُصِیبَةٌ قالُوا اِنّا لِلّهِ وَاِنّا اِلَیهِ راجِعُون

اُولئِکَ عَلَیهِم صَلَواتٌ مِن رَبِّهِم وَرَحمَةٌ وَاُولئِکَ

هُمُ المُهتَدُون یعنی بشارت ده انچنان صابرانرا که بایشان مصیبتی

که رسد گویند ما از خدائیم وباو کار خود را گذاشته ایم هر چه خواهند محروم نکنند ایشانند

که حق تعالی برایشان صلوات فرستاده وحق را در جمعیت که بران صلوات

فرستند وایشان موید من عند الله اند حق تعالی ایشانرا بخود راه نموده و مشغول

نحو ساخته است بیت   از زبان خلق گر بنمایی صفات

ذات تو ور بر آید هم بر آید از لسان مصطفی حاجت

تفسیر و بیان ندارد و معنی اش صریح بلکه اصرح است بیت عرض

حاجت بر تو حاجت نیست می بینی که حیثیت

حال اخلاص من اندر خاندان مصطفی یعنی عرض

حاجت نتوان زبان چه کنم تو عالمی بضمایر و اسرار احوال و واقعی آنچه در سینه ها ست

پس کسیکه واقف و عالم باشد حاجت تکرار بر زبان ندارد و حال اخلاص مرا که

در خاندان حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم دارم میدانی پس شکایت از

منت خلق میکند و میفرماید بیت منت خلقم بجان آورد لطفی

که از

116

کن مرا وا رهان از منت خلقم بجان مصطفی معنی این

با خود ش هست بعد از دعا که آن رهائی از منت خلق باشد باز خطاب

بجناب شاه ولایت مآب نموده و روح حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم

را شفیع آورده و در حق خود دعا میکند و میفرماید بیت روی رحمت

بر متاب ای کام جان از روی من حرمت جان

پیغمبر یک نظر کن سوی من یعنی نظر کن در دنیا بجانب ما که

در منت خلق گرفتارم و از شماتت اعدای دین بیقرارم و طلب مدد نیز مینماید

آورده اند که حضرت امیر المومنین علیه السلام در حالت نزع ظاهر میشود و خود را

در نظر محتضر جلوه میدهد و اگر متنزع مومن است فرحان و خوشنود میشود و به لطف

بر حال او نظر میکند و او را بفضل الهی امیدوار میگرداند و اگر کافر یا مخالف است از
روی غضب و شدت نظر بر وی افکند و بغضب الهی او را می ترساند و همچنین در قبر
چون او را عند السوال منکر و نکیر مینماید اگر مومن است ارشادش میفرماید و اگر منکر است از
رحمت مایوس میگرداند و همچنین عند الصراط و عند المیزان و عند الحساب مومن را
بلطف می نوازد و بر حوض کوثر بشیعیان خود نظر خواهد انداخت و از آن سیراب خواهد
ساخت و اعدا را از نزد حوض خود خواهد راند چنانچه روایت کرده اند که حضرت امیر علیه السلام
در مرض حارث همدانی علیه الرحمه که از موالیان موافق محبان صادق بود برای عیادت
بخانه او تشریف فرما شدند و بلطف و کرم او را نواختند و او از حضرت التماس شفا
خود مینمود و آنجناب تسلی او میفرمودند تا آخر عرض کرد یا امیر المومنین علیه السلام مرا آرزو بحضر

وا قوم عظیم است

واقعه عظیم است یکی وقت جان دادن و یکی از پل صراط که بشنو الحضرت فرمود
که خاطر جمع دار که نمی میرد کسیکه مرا دوست دارد الا اینکه در وقت جان دادن مرا می بیند
و من از پل صراط دوستان خود را میگذارم و من آتش را میگویم که این را بگذار که دوست
منست و آنرا بگیر که دشمن منست و من دوستان خود را از آب کوثر که از شیر در
و از عسل شیرین تر است در آن روز از تشنگی خلاصی میدهم پس شاید مولا علیه الرحمة
این عفاف و مراحل را بخاطر آورده و روح حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم
را نزد جناب شاه ولایت علیه السلام شفیع آورده که دران اوقات گذار
روی رحمت از من مگردان و نظر لطف و کرم و عنایت بسوی من کن که از
سبب تو نجات دنیوی که حصول مطالب و مقاصد است و اخروی که

فائز گردیدن بدرجات اعلی جنانست حاصل شود لیس بار خدایا من گنه کار خالی از
اعمال حسنه مملو از افعال شنیعه تابع خواهشهای نفس و هوا مطیع و منقاد دنیا و ما فیها
معترف باطوار فضیح و معترف باقوال قبیح مجرم گنهکار سر مسار رو سیاه با این همه عصیان
در روز گناه رو بدرگاه عالم پناه تو آورده و برگزیدگان ترا که سید پیغمبران و بهترین
انس و جان و وصی و برادر او که امیر مومنان و رئیس و سرور متقیان است و دین جناب
تو شفیع می آورد که از افعال و اعمال شنیعه انبعاصی بگذری و در وقتیکه غرغره بر آمدن
روح از جسد شود صورت علی ابن ابی طالب علیه السلام را به بشارت دادن این ذره
بمهیقدار گنه کار بنمای و روح این بنده را در حالت کمال محبت جناب امیر علیه السلام
و آل او قبض نمای گردانی و همه شیعیان و موالیان را روز جزا به اماماتان ایشان
محشور بساز

ومحشور سازی وا باوامنات وازواج واولاد ایشانرا درجنت الخلد مجتمع نمای

ست

بحق النبی والولی واولادہما المعصومین آمین

بند پنجم

ای ستوده مرخدایت یا امیر المؤمنین خوانده نفس

مصطفایت یا امیر المؤمنین ودر اکثر نسخ گزیده است بهر تقدیر یعنی حق تعالی

ستوده

بعد از خیر البشر ترا بولایت وخلافت برگزیدگان ترا در کلام مجید در چندین جا

ای امیر مؤمنان ووجه تسمیه انحضرت باین خطاب مستطاب در بند اول گذشت

ودر

قران مجید ترا نفس حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه واله وسلم خوانده این در بند اول در تفسیر

خیر المرسلین رقم زده کلک بیان گروه بیت خازنان کان ودریا

کرده اند زود بازار سخاوت یا امیر المؤمنین خازنان کان

طلا و نقره و الماس و یاقوت و زمرد و فیروزه و انواع جواهر و فلزات حاصل می‌شود

و از دریا مروارید و لسد و مرجان و صدف و خرمهره‌ها بهم میرسد کیسه‌ها و صره‌ها پر ساخته

اند انرا بهر که خواهی زور بازاء سخاوت عطا فرمای چنانچه در کربلا البوالبجان مسطور است

و از کتب معتبره به اسانید صحیحه نقل میکنند که شبی جناب حضرت ولایت مآب

صلی الله علیه واله وسلم بجهت بعضی از حوایج خود بمکه معظمه رفته بود اعرابی ملاحظه فرمود

که دامن خانه کعبه گرفته دعا میکند و چهار هزار درهم از خزانه کرم الهی مسئلت می‌نماید پس

انحضرت پیش رفته فرمودند که ای اعرابی چه میگوئی اعرابی گفت تو کیستی فرمود من

علی ابن ابی طالب علیه السلام ام گفت انت الله حاجتی یعنی بخدا قسم که

حاجت من از تو بر می‌اید فرمود بخواه حاجت خود ای اعرابی گفت که چهار هزار درهم

مخواهم

میخواهم که صداق زن کنم و هزار درهم میخواهم که دین خود بآن ادا نمایم و هزار درهم را
خانه بخرم و هزار درهم باقی مانده را بآن زندگانی نمایم آنحضرت فرمودند که انصاف
نمودی و زیاده طلبی نکردی چون از مکه بیرون آی بمدینه مرا بپرس یعنی در مدینه نزد
من آی که حاجت تو برآورم پس اعرابی در مکه یک هفته دیگر اقامت نموده و طلب بمدینه
آمد و ندا کرد که کیست مرا بخانه حضرت امیرالمومنین علیه السلام رهنمای کند و در آن وقت
جناب امام حسین علیه السلام در اثنای راه تشریف میداشتند از آن اعرابی فرمودند
که من ترا بخانه اسدالله الغالب علی ابن ابی طالب علیه السلام میرسانم اعرابی دانست
که حضرت خلف آنجناب هستند استدعا نمود که نزد حضرت امیرالمومنین علیه السلام
عرض نمائید که اعرابی بر آستانه معلی ایستاده است پس حضرت از دولتسرا بیرون

تألیف اورده حضرت سلمان فارسی را طلبید و فرمود یا سلمان حدیقه از حضرت

رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم که برای من کاشته اند بفروخت پس سلمان الحدیقه

را بدوازده هزار درهم ابتیاع فروخت انحضرت ازانجمله چهار هزار درهم بنابر وعده که

کرده بودند و چهل درهم دیگر برای خرید شتر به اعرابی عطا فرمود پس محتاجان مدینه

خبر یافته نزد انجناب جمعیت نمودند باقی ازان درهم بیش انحضرت نبادد بودند

ازان درهم یک مشت از دست مبارک به سائلان عطا میفرمودند برای انجناب

یک حبه باقی نماند چون بدولت سرا داخل شدند جناب فاطمه علیها السلام فرمود

به این قسم فروختی باغی را که پدرم برای تو غرس کرده بودند فرمود آری فروختیم

بچیزیکه بجهت دنیا و عقبا ازان بهتر است حضرت سیده علیها السلام جناب را دعا کرد

البوادر

و بعد ازان فرمود که است سه روز من و بچه این من همه گرسنه اند و تو سیر مانند ما گرسنه‌ای

پس حضرت شاه ولایت علیه السلام از دولت سرا بیرون تشریف آوردند که چیزی

قرض گرفته صرف مایحتاج ایشان حاضر کنند در همین ضمن جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله

قدم مبارک رنجه داشته فرمود که یا فاطمه علیها السلام ابن عم تو کجاست عرض نمود که

بهر قرض تشریف فرما شده اند پس حضرت ارشاد نمودند این درهم را بگیر چون پسر عم تو

بازآید بدو بگو که این درهم برای شما طعامی ابتیاع نماید چون آنجناب بیرون تشریف

برد حضرت امیر المومنین علیه السلام بازآمد فرمود که شما را خوشی می بینیم ظاهرا ابن عمم

حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم تشریف آورده بودند حضرت خیر النسا علیها السلام

فرمود آری و آن درهمها بوی داد و آن هفت درهم بود و آنچه حضرت فرموده بودند

بازگفت پس حضرت امیرالمومنین علیه السلام فرمود ای حسن مجتبی علیه السلام برخیز و

همراه من بیا پس هر دو بزرگوار تشریف ببازار آوردند مردی را ملاحظه فرمودند که میگوید

که کیست که قرض دهد بخدای وفا کننده بوعده ض نما پس آنجناب فضیلت مآب آنحضرت

امام حسن علیه السلام ارشاد کرد آیا این دراهم را باین مرد محتاج بدهم حضرت امام حسن علیه السلام

فرمود ای پدر بزرگوار پس آنجناب آن دراهم را بوی عطا فرمود و بخانه کسی روان شدند

که چیزی از وی بطریق قرض طلب نمائیم و در راه از اعرابی دیگر ملاقات شد که یک ناقه بهتر و خوشتر و

همراه خود میداشت از حضرت عرض نمود که این ناقه را از من بخر فرمود که قیمت همراه ندارم

اعرابی عرض کرد که من جناب را مهلت میدهم تا وقتیکه بهم رسد پس فرمود قیمتش چیست اعرابی

گفت بصد درهم فرمود بگیر این ناقه را پس جناب امام حسن علیه السلام ناقه را بگرفتند و

الطرف روانه شدند

آنحضرت روانه شدند از اعرابی دیگر ملاقات شد عرض نمود که یا حضرت این ناقه را میفروشی
حضرت ارشاد کرد اگر بفروشم این ناقه را چه خواهی کرد گفت برین سوار شده جائی
خواهم رو حضرت فرمود که اگر قبول کنی ناقه را بتو بخشم اعرابی عرض کرد قیمت اینرا
با خود میدارم بخید قیمت خریده حضرت فرمودند بصد درهم اعرابی گفت صد و هفتاد
درهم بتو میدهم حضرت امیر المومنین علیه السلام فرمود بگیر ای فرزند دلبند من دراهم را داد
ناقه با او تسلیم کن صد درهم از آن اعرابی است که ناقه را فروخته و هفتاد درهم از ماست
جناب امام حسین علیه السلام بموجب ارشاد پدر بزرگوار عالی عمل نمود و لیس جناب امیر علیه السلام
به تلاش اعرابی که ناقه را از و خریده بودند تا قیمت ناقه را بوی بدهم در یکی کوچه تشریف بروند
جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم را دیدند که قبل ازین گاهی آن کوچه و مکان

ندیده بودم چون آنحضرت جناب امیر علیه السلام را ملاحظه فرموده تبسم کردند و فرمودند

یا ابوالحسن اعرابی را تجسس می نمائی که ناقه بدست تو فروخته است تا قیمت بادُ

پس

رسانی جناب امیر علیه السلام عرض نمود بلی بخدا عزوجل و فدائی تو گردند مادر و پدر من

جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که یا ابوالحسن آن کسیکه ناقه را بدست تو

ناقه

فروخته است جبرئیل علیه السلام بوده و آنکه خرید نمود حضرت میکائیل علیه السلام بوده و

از ناقه های بهشت بوده و آن درهم از نزد پروردگار و فا کننده وعده بوده که آن سائل

گفته بود بیت سرکشان دهر را آورده سرها زیر حکم

بازوی خیبر گشایت یا امیر المؤمنین پهلوانان و گردنان

زمان را آورده است سرها و گردنها را زیر حکم چه چیز بازوی خیبر گشائیت ای پادشاه

مؤمنان

مؤمنان و خیبر گشای آنحضرت باین قسم بوده که در جمیع کتب شیعه و سنی در تواریخ
و بعضی احادیث مسطور است و در افواه و السنه خواص و عوام مذکور که چون حضرت
خیر البشر صلی الله علیه و آله و سلم متوجه قلعه خیبر شده محاصره فرمودند و آخر کار محاصره
بطول انجامید و جناب امیر علیه السلام از آزار چشم میداشت ازینجهت حضرت رسولخدا
صلی الله علیه و آله و سلم ابوبکر بن ابوقحافه را سردار گردانیده بحرب فرستادند چون
جنگ در میان ایشان واقع شد آخر الامر ابوبکر رو بهزیمت نهاد و درینحال بسیار
لشکر اسلام بدرجه شهادت رسیدند بار دیگر عمر بن الخطاب را سردار لشکر نموده
روانه کرد چنانچه بعد از محاربه قلیل عنان قرار گردانیده فرار نمود و گزینده عمر دوم مرتبه
سردار لشکر دیده و هر دو مرتبه گریز را بر ثبوت ترجیح دادند پس آنجناب از شکست لشکر اسلام

بسیار غمگین شدند و از زبان معجز بیان فرمودند که این علم را فردا بدست کسی دهم که

خدا و رسول خدا او را دوست دارند و او خدا و رسول خدا را دوست دارد و از غیر فرار باشد

یعنی در جنگ قایم باشد و گریختن از صفات او نباشد چون بزرگان و دیگر صحابیان

این عبارت از زبان مستطاب حضرت رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم شنیدند

هر یکی منصور آنکه خود باشند تمام شب در فکر بودند و امید داشتند که مولای مومنان و پیشوای

متقیان بازار رمد چشم گرفتار اند پس صبح همگی حاضر گشتند با امید آنکه با ایشان

فرموده شود و چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم از خیمه بیرون تشریف آوردند

ارشاد کردند که علی علیه السلام کجا هستند همه بیک زبان عرض نمودند که حضرت رمد عظیم

میدارند پس حضرت فرمودند که زود او را نزد ما بیارند پس شاه اولیا نزد سرور انبیا

حاضر شدند

خاطر شد بند حضرت خیر البشر صلی الله علیه وآله وسلم آن جناب را یکبار نزد خود گرفته آب از

دهن مبارک خود را بچشم حق بین انگند و شفای کامل و صحت عاجل از درگاه شافی مطلق

درخواست نمود فی الحال از عنایت الهی صحت و شفای یافته گویا هرگز درد چشم نداشت

پس علم را باسد الله الغالب عنایت فرمود و بخداوند کریم سپرد و نموده روانه میدان کارزار

نمود و ارشاد کرد که حق تعالی فتح این قلعه بنام تو مقرر داشته است حضرت امیر

علیه السلام عرض کرد که یا رسول الله با ایشان مقابله کنم تا مسلمان گردند حضرت

فرمود که در مقابله تعجیل منمای پس اول باسلام ایشان دعوت نمای و خبر کن از

از حقوق الهی پس زره خود را پوشانیده و ذوالفقار فتح آثار را بر میانش بسته

و رایت بدستش داد و روانه فرمود چون آنجناب نزدیک حصار رسیدند علم را در زمین

دران سرزمین استوار کردانید چون یکی از سپاهیان یهودان آنحضرت را دید پرسید
که ای صاحب رایت کیستی و چه نام داری جواب داد انا علی ابن ابی طالب علیه السلام
یهودی آواز برآورد غلبتم و ما انزل علی موسی علیه السلام یعنی در توریت
دیده که اینجوان غالب خواهد شد و قسم بتوریت که ما مغلوب شدیم پس اول حارث لعین
از فوجی برآمده حرب اغاز نموده دو نفر از اهل اسلام را شهید کرده آخرش آن ملعون بضرب
حیدر کرار و صفدر غیر فرار قتل گردید مرحب که در شجاعت و فن جنگ در میان یهود ان
همتا نداشت و برادر کلان حارث بود با کر بنا نه با جمعی از شاهیر و مکمل و مسلح بمیدان
آمده یکین برادر پا در میان نهاد و رجز می خواند و در میان مبارزان آن مشهور بود
که در شجاعت بی مثل و بی نظیر بود دو زره در بر کرده و در دست دو تیغ دستانه پوشیده
در گلو حمایل

دو تیغ حمایل کرده و مغفر و خود بر سر گذاشت نیزه که سنانش بوزن سه من

در دست گرفته مبارز طلب نمود کسی از اهل اسلام در مقابله او نرفت حضرت

اسد الله الغالب کل غالب علی ابن ابی طالب علیه السلام در مقابله آن لعین تشریف

بردند در رجزی که بر زبان معجز بیان ادا فرمود که من آنچنان کسی ام که مادر من مرا حیدر

فرموده چون مرحب لعین این لفظ را از شاه دین شنید رو بگریز نهاد و شیطان

خود را باو بصورت یکی از احبار یهود نمود و سبب گریختن پرسید گفت مادرم را

بخواب دیدم که میگوید که شیری بر تو حمله خواهد و فلان کاهن گفته بود که اگر کسی نامش شیر

یا خصلت شیر داشته احتراز کن شیطان گفت مگر حیدر در دنیا همین است و در دنیا

کسی با تو برابری نمیتواند کرد و بر سخن زنان اعتماد کردن و عار فرار بر خود پسندیدن

شیوه مردان رزم نباشد پس از این سخنان غریب انگیز به حمیت و جاهلیت آن لعین

بجوش آمده و بازی ابلیس خورده گفت برگرد که من از عقب تو جمعی شجاعان را می

فرستم پس مرحب لعین بدین دست جلادت از آستین وقاحت برآورده خواست که

شمشیری حواله حضرت امیرالمومنین علیه السلام نماید که حیدر کرار ذوالفقار برق آثار

را چنان فرود آورد که آن یهود مردود با اسب و زین شش پاره شد و در آن حالت

جبرئیل علیه السلام دست راست و میکائیل دست چپ آنحضرت را نگاه داشته

بودند که مبادا زمین از آن ضرب شمشیر شکافته شود چنان هلاک شوند یهودان

چون این ضرب دست یدالهی بدیدند رعبی عظیم و خوفی تمام در دلهای ایشان

افتاد و چهار گهری مشغول بتلاش پاره های نعش آن لعین بودند چون هفت کس از

دلاوران

دلاوران و شجاعان بقتل آمدند و باقی رو بهزیمت نهاده بقلعه در آمدند و آنحضرت
مانند شیر خشمناک در عقب ایشان روان شده یهودان بی باک را بر خاک هلاک
می انداخت تا بدر حصار رسیده در آنوقت در را بقوت و بازوی خیبر گشای بر کندند و بعضی
گفته اند یهودی تیغ حواله آنجناب کرده سپر از دست مبارکش بیفتاد آن شیر بیشه الهی
در عوض بشده در را کنده سپر خود ساخت چون همراهان لشکر اسلام خواستند که
داخل قلعه شوند خندق وسیع حایل بود آنحضرت بمیان خندق رفته در را پل ساخت
تا تمامی عسکر و جنود گذشته داخل قلعه شدند و حضرت رسالت پناه چون آنجا
تشریف آورد ملاحظه فرمود که در را حضرت امیر المومنین علیه السلام بر سر دست دارند و از
مردمان میگذرند تعجب نمود حضرت جبرئیل علیه السلام نازل شده امر فرمود که ته

خندق نظر فرمایند چون آنحضرت مستطاب نگاه فرمودند دیدند که از پای مبارک فاصله بسیار است

همه را تعجب بسیار گردید حضرت جبرئیل علیه السلام فرمود که تعجب مکنید که ملائکه کرام موها را درهم

استوار کرده اند و قدم آنحضرت بر بال ایشان است و چون در حصار رخنه نمایند تمامی آن

حصن چنان بلرزید که صفیه دختر حیی بن اخطب از تخت بیفتاد و روی او مجروح

گشت و ساکنان سایر قلاع که بهفت قلعه بودند چنان از غرابت صورت عجب مشاهده

نموده فریاد الامان بر آوردند آنحضرت علیه السلام بامر جناب رسالت پناه صلی الله علیه

همه را در امان پناه داد و اکثری بشرف اسلام مشرف گشتند بیت آنچه

عیسی از نفس میکرد رمزی بود و بس از لب معجز

نمایت یا امیر المؤمنین یعنی حضرت عیسی ابن مریم علیه السلام که مرده را

زنده میکرد

126

زنده میکرد از لب معجز نمای تو رمزی بود ای امیر مومنان و آنحضرت مکرر احیای

اموات فرمودند و چندین مرتبه مرده های صد ساله و چند روزه را زنده میکرد از لب

معجز نمای خود اگر همه آنها را که بنظر رسیده درین اوراق مختصر نگارش او در قصه

طول میکشید و این رساله روی اتمام نمی دید لهذا اختصار بیک نقل نموده و در کتب

معتبره نقل کرده اند که از میثم تمار علیه الرحمه روایت نموده اند که او گفت که من در جامع

کوفه بخدمت پیشوای مومنان و امام متقیان بودم و جمعی کثیر مردم در خدمت آنحضرت نشسته بودند

که از در مسجد مردی بلند قد مقطع صورت دو شمشیر حمایل نموده و خدم و عبید از پی او

روان پیدا شد مردم از هر طرف گرو نها بلند کرده چشمها بر دوخته و منتظر بودند که آیا این

کیست و بچه کار آمده آخر پیش آمده و بزبان فصیح گفت که کدام است از شما که متولد شده در حرم

ومشهور گردیده مکرم ووصی حضرت رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم است وزوج حضرت
زهرای بتول علیه السلام وغالب بر هر غالب وخلف الصدق ابی طالب است وقائل
مشهوران عرب ومفرج هموم وکربست عیبه علم نبوت است ومعدن علم فتوت
ومحبت خداست بر همه عالمیان ووصی نفس سید انس وجان وهمچنین اوصاف
وصفات القف حاجات چنانچه باید وشاید نمود ولیس حضرت امیر المومنین علیه السلام
سر براداروداریشاد کرد که حسیت ترا یا ابا سعید بن فضل بن ربیع بن ابن
یحیه بن حارث بن اشعب بن سمیع دودهی هر مطلبی که داری بجان کن وهر چه خواهی
بخواه پس ابتر عرض نمود که من شنیده ام که تو جانشین حضرت رسالتمآب صلی الله علیه واله وسلم
وحلال مشکلات هستی ومن رسولم از جانب قبیله عقمه که شصت هزار خانه وارند ودر ستاد
ابر نام او من

اند همراه من جوانی را که کشته شده است و در میان اقوام اختلاف بهم رسیده و قاتل او
اینک الجوان در تابوت است بر در این مسجد اگر او را زنده کنی و مقتول از کشنده خود
نشان دهد و فساد این قوم به اصلاح مبدل شود و من با این گروه اسلام می آوریم و الا
از راهی که آمده ایم بر میگردیم و بر کفر دین خود ثابت خواهیم بود و گمان من نیست که این قوم
از تیغ بی دریغ و با یکدیگر قتال خواهند کرد و تا کار ایشان بکجا رسد میثم گوید پس آنحضرت بمن
فرمود یا میثم بر شتران مرده سوار شو و در کوچهای کوفه ندا کن که هر کرا خواهش آن باشد
که آمده نظر کند که حق تعالی بعلی ابن ابی طالب که برادر و وصی رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم
است چه کرامت و رحمت خود عطا فرموده باید که در ظاهر صغیر و کبیر حاضر شوند پس من بموجب
فرموده آنحضرت بر شتر مرده سوار شده و در کوچهای کوفه ندا کردم پس همه خلق در آنجا مجتمع

شدند پس آنجناب حضرت با آن مرد خطاب فرمود که تو نیز به همراهیان خود بر سر تابوت

در آن محل حاضر شو و آنحضرت عمامه و جامه حضرت رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم پوشیده تشریف

آوردند و فرمودند که سر تابوت را بگشایید چون دیدم مخطط خوشبو و خوشنما از آن مرد برسید

که از قتل این جوان چند روز گذشته اند عرض نمودند که چهل و یکروز شده است و بوقت شام

بر بستر خود خوابیده بود صبح او را کشته یافتند سرش را از تن جدا نموده و دیدند و پنجاه نفر

طالب او شدند حالا با عجاز جناب امیدواریم که او زنده شود و قاتل ظاهر و از ایشان دید تا شک و

شبهه از خاطر هر یک زایل گردد پس حضرت فرمودند که قاتل او عم اوست چرا که دختر او را خواسته

بود او را نداشته دیگر خواست که عم او را از بین عرضه انبیاء کشته است اعرابی عرض کرد که یا

حجة الله علی خلقه تا مردمان از این جوان مرده نخواهند شنید فتنه از میان برطرف نخواهد شد

لبو از آن

بعد از آن جناب امیر علیه السلام برخواسته حمد و ثنای الهی بجا آورده و درود نامحدود بروح

حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم فرستاد و پیش آمده سر پای مبارک را بر آن زد

و ارشاد کرد یا بدر بن حنظل بن غسان بن بحر تیر بر خیز بنشینم گوید فی الحال دیدم جوانی

چون آفتاب برخواسته گفت لبیک لبیک یا حجت الله علی الانام

المتفضل بالفضل والاحسان و آنحضرت از وی پرسید که ای پسر ترا که کشته است

پسر عرض کرد که مرا عم من حارث بن غسان کشته است پس آنجناب معجزنما فرمود

برو بسوی قوم خود و ایشانرا خبر ده پس گفت یا مولا مرا دیگر کاری با قوم و قبیله نیست

می ترسم که بار دیگر بکشند و از غلامی و قدمبوسی جناب محروم مانم و نتوانم بپابوس مولا

خود رسید نمیخواهم پس آنحضرت رو مبارک را بجانب آنمرد کرده فرمود تو برو و از پی قوم

اخبار کن ایشان را انچه دیدی و شنیدی امرو عرض نمود کلا والله یا مولای

لا فارقك یعنی نمیروم بخدا قسم ای مولای من بعد از ان از شما جدای

نمیکنم بلکه در خدمت شمای باشم تا وقتیکه اجل موعود در رسد از رحمت حق تعالی

دور باد کسیکه حق بر وی ظاهر شود و طالب سیر ان نکردد و این هر دو خادم و عبدی

که همراه ایشان بود در خدمت حضرت امیر المومنین علیه السلام بسری بردند تا سفر صفین

پیش امد و دران سفر بمرتبه بلند و بدرجه ارجمند شهادت فایز شدند و خبر بقید

فرستادند وان مجاز باعث هدایت یافتند و برخی در ضلالت افتادند بیت

از نسیم باد نوروزی نشاید کرد یاد پیش خلق جانفزایت

یا امیر المومنین اری در وقت که خلق مرتضوی اکسی در مطالعه اورند

ازنهر مانی

وازمهربانی وحسن خلق واشفاق ان قبله وکعبه آفاق مطلع گردد نسیم باد نوروزی
راکه بباد هوا وهوس خواهد دانست ومکارم اخلاق این قدوه اهل اشفاق زیاده
ازانست که برین اوراق نشمه از شمایم ان نتواند نگاشت حسن وخلق آن
مولای مومنان وفرمان فرمای متقیان باین مرتبه بود که غلام خود را اواز کرد جواب
نداد بار دیگر ندا فرمود جواب نشنید دیگر بار طلبید اجابت ننمود خود برخواسته نزد وی
تشریف بردند ملاحظه نمود که بیدار است فرمود که چه بود که جوابم ندادی غلام عرض کرد
چون از عقوبت تو ایمن بودیم دماغ جواب دادن نداشتم ازین جهت تکاهل نمودم
انجناب منتجه بشر او خبر آزادیش داد و گفت اَنْتَ حُرٌّ لِوَجهِ اللّٰه وهمچنین غلام
دیگر این ماجرا پیش نموده در پس دیواری بود آنحضرت ندا نمود جواب نداد تا با نقفا دوبار

او از دادا نخ قدم مبارک خود رنجه داشته غلام را عقب دیوار ملاحظه کرد فرمود ای

انکس را
غلام چه بود که اجابتم ننمودی عرض نمود که جناب را نخستم ادرم الحضرت فرمود من

گرفت
نخستم ادرم که شرا نخستم من امر نموده بود پس او را ازاد فرمود و مونت او را بر ذمه خود

کار
و همچنین روزی کنیز از قصاب گوشت میخرید و قصاب با ان کنیز بی انصافی را

بیت
فرموده در وزن کم میداد ان کنیز نزد شفیع روز رستخیز رفت و از حرکت قصاب شکا

آن
نمود و الحضرت خود همراه ان کنیز نزد قصاب تشریف برده و بیر النصیحت فرمود

که
قصاب شفیع روز جزا را نمی شناخت دستی بجانب الحضرت حرکت داده گفت

مردمان
ای مرد برو و الجناب از بی ادبی قصاب هیچ نفرمود و بجای خود تشریف اورد

ناصواب
از ان قصاب گفتند که الجناب امیر المومنین علیه السلام بودند ان قصاب از کردار

پشیمان شد

هر اندیشید و دست بی ادبی خود را از کار وقطع نموده انرا بدست دیگر گرفته بخدمت
دستگیر هر صغیر و کبیر رسانیده عذر خطای خود گردانید پس انجناب از دست عطا پرست
دست بریده ان قصاب را بجای خود گذاشت و بدرگاه مستجیب الدعوات مستدعی
گشتند پس از کرامت دعای انجناب سری دست قصاب بمطلب خود رسید
جناب امیر علیه السلام قلم عفو بر جراید جرایم او در کشید همچنین اثار خلق ان بزرگوار اند
اخبار انقدر بنامده که بدستیاری خامه و زبان درین مکان تواند نگاشت بیت

سَنگِ لَعل اَندَر دِلِ کانْ بَرِ سَر مِیکُنَد اَز دِلِ دَریا عَطا
یا اَمیرَ المُؤمِنینَ یعنی اسای کانی وجواهر معادنی در محل خود خاک
بر سر میکند چرا که بان تلطف عطا فرمای و نگاهی بجانب ایشان نمی فرمای و چون است

ببخشش تمام آنکه از جود و درمیکنی و بدیگران می بخشی ملاحظه نمایید و همت دریا عطای
آن صاحب جود و کرم با نمرتبه بود که سپهر شرح آن نمی تواند شد و از جود آن نمیز کرد
معبود همین است بس که بنها مکرمت و عرق جبین خریده و در راه خدا ازادکرد
و جو و بنان جو خشک معاش گذرانیده و مکرر جان عزیز خود را در راه حق سبحانه تعالی
نثار فرمود و بر فراش حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله خوابیده و خود را
نثار نموده چنانچه آیه است وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ
اللهِ در این باب شاهد است عادل و گواهی است بسی بس مال و منال از زر و جواهر
نزد ذات مبارکش چه وجود داشته بلکه معدوم مطلق بوده است بیت بالا همه
بالانشینی عقل کل نابرده راه زیر شادروان
ایست

131

رایت یا امیر المؤمنین یعنی با همه بزرگی و بالا نشینی اول خلقت

بودن از عقل کل راست و مراد از عقل کل عقلیست که حق تعالی اول مرتبه ادرا خلق

نموده است چنانچه در کافی از سماعة بن مهران از حضرت امام بحق ناطق جعفر صادق

علیه السلام روایت میکند که بودم من و جمعی از موالیان نزد آنحضرت مذکور شد ذکر

عقل و جهل پس فرمود ابی عبد الله علیه السلام بشناسید عقل و لشکرش را تا هدایت

یابید با آن سماعه میگوید من عرض نمودم پدر و مادر من فدای تو باد نمی شناسیم مگر

شناسانی تو ما را پس فرمود حضرت ابی عبد الله علیه السلام بدرستیکه الله تعالی

خلق کرده عقل را و او اول خلقت بود از روحانیین از جانب راست عرش از نور

خود پس الله تعالی عقل را باز پس رو و پیش آ پس رفت عقل و اجابت امر الهی نمود بعد ازان

گفت حق جلاله پس پیش آمد عقل پس گفت او را الله تبارک تعالی خلق کردم من ترا

خلق کردنی عظیمی و گرامی داشتم ترا بر جمیع مخلوقات خود گفت حضرت ابی عبدالله

ن

علیه السلام پس خلق کرد جهل را از دریای شور و تاریک پس گفت مر جهل را پس رو

اجابت

دوری از جناب او بود و البته رفت و بعد از آن گفت جل جلاله پیش بیا پس

ن

امر الهی ننمود و پیش نیامد آن گفت مر او را تکبر نمودی پس لعنت کرد او را و بعد از ا

بهم رسانید

کرد ابتدا از برای عقل هفتاد و پنج قسم از لشکرها عطا فرمود ما و بین عداوت

خلق

با عقل پس گفت جهل ای پروردگار من عقل خلقت است مثل خلقت من

که او

نکردنی او را گرامی داشتنی و قوت داری و من ضد او هستم و نیست قوتی از برای من

مقاومت کنم پس عطا کن از اقسام لشکر مثل خیر که عطا کرده او را پس حق تعالی

فرمود اگر عصیان و نافرمانی کنی ترا العدا از بن بیرون کنم شکر ترا از رحمت خود گفت جهل

و
به تحقیق راضی شدم باین شرطی که فرمودی پس عطا کرد جهل را نیز هفتاد و پنج قسم از لشکر

عقل
گردانید خیر را وزیر عقل و ضد او را که شر باشد وزیر جهل گردانید ایمان را از لشکر

امید
و ضد او را که کفر باشد از لشکر جهل و همچنین از عقل تصدیق و از جهل انکار و از عقل

و از جهل ناامیدی و از عقل عدل و از جهل جور از عقل رضا و از جهل سخطی از عقل شکر

ص
و از جهل کفر از عقل طمع در ثواب و از جهل یاس در ان از عقل توکل و از جهل حر

جهل
از عقل رافت و از جهل قساوت از عقل رحمت و از جهل غضب از عقل علم و از جهل

از عقل
یعنی ندانستن از عقل فهم و از جهل حماقت از عقل عفت از عقل علم و از جهل تهتک

هر امور
زهد و از جهل طامات از عقل ترقی و از جهل سختی و از عقل ترس الهی و از جهل جرات در

اخردی از عقل تواضع و از جهل تکبر از عقل مودت و از جهل عسرت از عقل خاموشی و گویی

از جهل سفاهت و از عقل خاموشی و راموزی یکبار دیدن و بیش نیاید و از جهل نیز رده

از عقل سلامتی و از جهل برکت منشی از عقل تسلیم و از جهل شکست از عقل صبر و از جهل

جزع از عقل صلح و از جهل انتقام و از عقل منی و بی نیازی از خلق و از جهل فقر بیسو زمی

خلق از عقل ذکر کردن و از جهل فراموشی از عقل حفظ و از جهل نسیان از عقل تعطیف

و از جهل قطع از عقل قناعت و از جهل حرص از عقل مواسات و از جهل منع از عقل مودت

و از جهل عداوت از عقل وفا و از جهل غدر از عقل طاعت و از جهل معصیت از عقل خضوع

و از جهل تطاول از عقل سلامت و از جهل بلا از عقل دوستی و از جهل دشمنی از عقل راستی

و از جهل دروغ از عقل حق و از جهل باطل از عقل امانت و از جهل خیانت از عقل اخلاص

و از جهل

133

وازجهل موت ازعقل شهامت وازجهل بلادت وازعقل فهم وازجهل عبادت ازعقل

معرفت وازجهل نادانی ازعقل مدارات وازجهل مکاشفت ازعقل حفظ الغیب وازجهل

تکبر نمودن ازعقل پوشیدن بدیهای غیر وازجهل افشای آن ازعقل نماز بجاآوردن

وازجهل کاهلی درآن وازعقل روزه گرفتن وازجهل روزه خوردن ازعقل جهاد افتادن

وازجهل تقاعد درآن ازعقل حج کردن وازجهل پیمان شکستن وازعقل محافظت

حدیث نمودن وازجهل سخن چینی نمودن ازعقل بر والدین احسان کردن وازجهل

حقوق ایشان تلف ساختن ازحقیقه وازجهل ریا ازعقل معروف وازجهل منکر

ازعقل ستر عورات وازجهل افشای عورات ازعقل تقیه وازجهل بی پروای ازعقل

پاکی

انصاف وازجهل حمیت ازعقل بها شدن درامور شرعیه وازجهل نفی ازعقل

و از جهل نجاست از عقل حیا و از جهل خلع از عقل قصد و از جهل عدوان از عقل

راحت و از جهل تعب از عقل آسانی و از جهل مشکلی از عقل برکت و از جهل محاق

از عقل عافیت و از جهل مبتلا شدن از عقل قایم بودن و سعادت و حکمت یافتن

و از جهل و رای هوا رفتن از عقل بوقار بودن و از جهل خفیف شدن از عقل سعادت و از جهل

شقاوت از عقل توبه و از جهل اضرار دادن از عقل استغفار کردن و از جهل مغرور شدن

از عقل محافظت و از جهل تهاون از عقل دعا و از جهل بیکار بودن در امر الهی از عقل نشاط

در خیر و از جهل کسل از عقل فرح و از جهل حزن از عقل الفت و از جهل افتراق

از عقل سخاوت و از جهل بخل و هر کدامی از این هر دو هفتاد و دو لشکر در مقابل ضد

یکدیگرند و جمع نمی شوند مجمع این خصایل نیک از لشکرهای عقل مگر در نبی و وصی یا مؤمنی

کار نالیق

ازمایش فرموده باشد حق سبحانه تعالی دل او را از برای ایمان امانت است از موالیان

ماکمی از ایشان که خالی باشد اشکی بوده باشد در و بعض آنکه که کامل میشود و هر طرف ندا

ز لشکرهای حبس پس زینحالت خواهد بود در درجه علیا در آنست تا انبیا و اوصیا ایشان منیت

حقیقت عقل و کل با وجود این صفات که دارنست در زیر سایه روان جاهست راه

سپرده است یا امیرالمومنین بیت گر بدی بالاتر از عرش بریش

جائی دگر گفتمی کانجاست جایت یا امیر المو منین

یعنی اگر بالاتر از عرش مجید و فوق ان ماوائی بودی میگفتم که انجاست جا میتو

ای پادشاه مومنان و بدانکه روح مقدس حضرت امیرالمومنین علیه السلام در حالت

حیات لعرش عظیم رسیده شبیه نیست چنانچه مولانا فتح الله کاشی علیه الرحمه والثنا

در منهج الصادقین و خلاصة المنهج در طی احوال معراج در سورهٔ بنی اسرائیل ذکر
کرده است که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمودند که در ان شبی که مرا باسمان
بردند همه درهای اسمان بروی من گشادند و جمیع حجاب از پیش نظر من برداشتند
تا انکه من نظر در علی علیه السلام میکردم و حضرت امیر در من نظر میکرد و در بیان تفسیر
از اباقی طوسی علیه الرحمه روایت از ابن عباس نموده که انحضرت ص فرمودند که چون
بمقام قاب قوسین رسیدم اول سخنی که حق تعالی بمن گفت این بود که ای محمد صلی الله
علیه و اله و سلم ما بین خود نگر من نظر کردم دیدم که همه حجابها برداشته شده و همه درهای
اسمان گشوده گشت علی علیه السلام را دیدم که سر برداشته بود و بمن مینگریست
پس حق سبحانه تعالی بمن تکلم فرمود گفتم یا رسول الله صلی الله علیه و اله سلم حق تعالی

با تو چه اشاره داد

باتو چه ارشاد کرد فرمودند این خطاب فرمود که ای محمد صلی الله علیه واله وسلم من علی علیه السلام را وصی تو کردانیدم و بعد از تو وزیر و خلیفه تو ساختم پس با و اعلام کن که سخن ترا میشنود

من نیز وزیر و در کار خود پس جناب امیر علیه السلام را ندا کردم و این کلمات فرح انگیز را باو رسانیدم و حضرت علی ابن ابی طالب علیه السلام در خانه خود بودند من می نگریستم و سخن مرا می شنیدند پس بمن گفت که یا رسول الله من قبول امر الهی کردم و فرمان بری او نمودم پس حق سبحانه تعالی ملائکه اعلام کرد تا همه بر حضرت علی مرتضی صلوات الله علیه سلام کنند و جناب امیر علیه السلام جواب سلام ایشان میداد پس جناب رسالت پناه صلی الله علیه واله وسلم باز ارشاد کرد که من همه ملائکه را دیدم که همدیگر بشارت میدادند بوصایت و خلافت حضرت علی ابن ابی طالب علیه السلام و بهر گروهی از فرشتگان که گذشتم بر ایشان و مرا تهنیت دادند

و گفتند ای محمد صلی الله علیه و آله وسلم بحق خدائیکه ترا بالخلق فرستاده که همه فرشتگان را سرور خوشحالی

تمام روداد برای آنکه جناب ابوالعزت ابن عم ترا خلیفه و جانشین تو گردانیده و حاملان

عرش را دیدم که همه سرهای خود را پائین انداخته بر زمین می نگریستند من از حضرت جبرئیل

علیه السلام را گفتم که این باعث چیست که همه ملائکه بر زمین مینگرند جواب داد که از جناب

باری تعالی اذن طلبیده اند که نظر خود را بر روی انور جناب امیر علیه السلام کنیم و اکنون

همه ها متوجه بطرف یدالله علیه السلام اند و روی مبارک آنحضرت را می بینند و چون از آسمان

بزمین آمدم و از برادر عم خود دوچار شدم و خواستم که قصه معراج را آنچه دیده بودم تمام کمال

بیان نمایم حضرت مظهر العجایب علیه السلام بر من سبقت کرد آنچه که دیده بودم از همه

مرا خبر داد و دانستم که در همه جا و همه مقام همراه من بود مگر آنکه حق سبحانه تعالی او را بر آن

واقف ساخته

وآن واقف ساخته ابو وبعد از آن ابن عباس میگوید که من از حضرت رسول خدا صلی الله

علیه وآله وسلم عرض کردم که یا حضرت مرا وصیتی فرما تا دستگیر من باشد در دنیا و آخرت پس

حضرت ارشاد فرمود بر تو واجبست محبت علی ابن ابی طالب علیه السلام باز ابن عباس

عرض نمود وصیتی دیگر فرما بعد از آن آنحضرت فرمودند که حضرت امیر علیه السلام را دوست

داری بحق آن خدائی که مرا برسالت بخلق مبعوث ساخته و آتش دوزخ غضبناکست تر است

هر دشمن علی ابن ابی طالب علیه السلام و اگر همه ملائکه و انبیا بر فرش محال جمع شوند بر دشمنی

جناب امیر علیه السلام که حق تعالی همه را باتش دوزخ عذاب کند عرض کردم کسی باشند

که علی علیه السلام را دشمن داشته باشد فرمود بلی قومی باشند از امت من و حال آنکه

از اسلام نصیبی نباشد و بدان ای ابن عباس نشانه دشمن حضرت امیر المؤمنین علیه السلام

الست که غیر از امر و تفضیل دیده آگاه باش و یقین بدان که حق تعالی هیچ پیغمبری را

گرامی تر از من نیافریده و هیچ وصی را گرامی تر از جناب امیر علیه السلام خلق نکرده پس مخالف کن

با هر که حضرت علی علیه السلام مخالفت کند و با کس دوستی مکن و یاری منما یا ابن عباس

اگر خواهی که خدا را ملاقات کنی و از تو خوشنود باشد و بطریق حضرت علی علیه السلام سلوک

کن که رشک در حضرت علی صلوات الله علیه کفر است تا اینجاست کلام مفسر مولانا کاشفی

علیه الرحمه و بعضی گفته اند که چون حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پای مبارک

بر عرش گذاشت و حضرت امیر المومنین علیه السلام برای کشتن اصنام پای بر دوش مبارک

آنحضرت گذاشت پس بالاتر از عرش است جای او و در بعضی از کتب واقع است که چون

حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بعرش مجید رسیده که شیری آمده همهمه نمود و از جناب

جمی بی درخواست نمود

چیزی درخواست نمود ندای الهی در رسید که این شیر مات از تو هدیه میخواهد حضرت

رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم چون در خود نگریست سوای انگشتری نزد خود چیزی ندید

که بشیر خداوند انگشتری را از دست عطا پرست خود برادر وه بان شیر داد چون صبح

شد حضرت امیر المومنین علیه السلام نزد آنجناب حاضر شدند پس حضرت مخبر صادق خواست

که بیان احوال معراج نماید اسد الله انگشتری حواله نموده حضرت دانست که این حیه بشر بود

بیت مدح اگر شایسته ذات تو باید گفت و بس

کیست تا گوید ثنایت یا امیر المومنین یعنی مدح شایسته

ذات مبارک تو باید گفت و آن چگونه می تواند شد و کیست که ثنای تو و وصف تو

نتواند کرد و صفات ذات ترا بیان تواند نمود چنانچه باز خود میفرماید و بیت اینست

آنچه تو شایسته آنی ز روی عز و جاه کس نداند

جز خدا ایت یا امیر المؤمنین حاجت به تفسیر و تقریر ندارد

وصر لحسیت بازگشت ولی خود را بیان می نماید بیت خاطر همچون من

شوریده خاطری کند وصف ذات کبریایت

یا امیر المؤمنین یعنی خاطر من شوریده کی دارد و آن لازم تست

وصف ذات کبریای ترا کی تواند کرد بلی نعت ترا هرگاه خدا و از دل خدا نموده باشد

و مگر ترا ستوده باشد پس آدمی بیچاره کی از عهده آن خطیر می تواند بر آید بیت

ما همه از درگه لطفت گدای میکنیم ای همه شاهان

گدا ایت یا امیر المؤمنین ما همه از درگاه لطف و کرم تو گدائی میکنیم

درادیم

دیگر او وسیله و تشفیع خود می سازیم و این همه شاهان با وجود شرف و دولت و عزت و مکنت

اگر اعتقاد درست داشته باشند گدای تو اند ای پادشاه مؤمنان چنانچه آورده اند

که در وقتیکه آزار و مرض عمرو بن لیث صفاری استداد نمود و نزدیک بحالت نزاع

رسیده وصیت نمود که مرا پایین پای حضرت امام المتقین علیه السلام دفن کنند و زنجیر

در پای من انداخته و مضبوط کرده و یکسر زنجیر بحلقه زنجیر دروازه حضرت استوار نمایند

و بر آن نقش کنند که هذا کلب علی ابن ابی طالب علیه السلام و بعد وصیت ودیعت حیات

بمقتضای اجل سپرد و کوس رحلت بسرای آخرت فرو کوفت پس وزرای آن پادشاه

مرحوم مغفور بموجب وصیت او عمل نموده پادشاه موصوف را پایین مبارک دفن

کردند شخصی او را بخواب دید که در عقب حضرت امیر المومنین علیه السلام در میان بهشت برین

حرامانت ازو استفسار نمودم که چه عمل باعث این باشد که در خدمت حضرت ساقی

کوثر و شفیع روز محشر باین قسم هستی گفت بموجب وصیتی که نموده بودم با نیم تنه

رسیدیم و دیگر اکثر پادشاهان که پیروی طریق هدایت و قایل بزرگی و فضیلت حضرت

شاه ولایت مآب بوده از مثل سلاطین آل بویه علیه الرحمه و سلاطین کاکویه و سلاطین

مازندران خصوص سلاطین قوامیه مرعشیه و علی الخصوص ملوک عظیم القدر صفویه علیهم الرحمه

والرضوان همه سالک راه حق اند و خود را گرد و سگ آستان ملائک پاسبان

حضرت علی ابن ابی طالب علیه السلام دانسته اند و پادشاه جنت آرامگاه شاه عباس

انار الله مرقده را در حال حیات کلب آستان حضرت اسد الله الغالب علیه السلام

می نوشته اند و باین لقب مفاخرت و مباهات می نمودند پادشاه معبود حقیقی و معبود

بحقیقی

139

تحقیقی ارواح ایشان ارشاد دارد چنانچه در اعلان دین بر حق سعی ها نموده اند در مر ان

ایشان را در ملا اعلا بمولای ایشان رساند و لوای ایشان تا ظهور حضرت صاحب الزمان

افرازد بحق شفیع المذنبین و امیر المومنین و ائمه الطاهرین بنیت فهم الثنائی

چه دانش قدرت کارش اگا فرینش برنتابد بار مقدار

شرا فی الواقع فهم الثنائی کجا احصا و تعداد صفات و کمالات القبر حاجات

میتواند کرد و افرینش بیچاره را چه یارای که وصف الحضرت بیان تواند نمود وصف

ذات مقدسش بجز ذات بیچون حد بشریت هر چند که شعرای فصیح زبان و منشیان

بلاغت نشان و در مدح و نعت داده اند باعتقاد خود مدحها و ثناها گفته اند

ولیکن اسرار او را که علام الغیوب واقف است و دیگری نمیداند چگونه بیان تواند نمود

بهر تقدیر خدای یگانه خبیر و بصیر ما و محبت و مودت حضرت رسالت و شاه ولایت

ثابت قدم دارد و از شر ابلیس پر تلبیس که راه زن دین مبین و دشمن قوی همیشه

در کمین است و در حفظ امان خود نگاه دارد و دو روز تمام مرید برسید او راکه در غیبت حضرت

صاحب الامر علیه السلام دستگیر اهل ایمان و مرهم جراحت ایشانست قوت و

شوکتی هر روز عظیم در تزاید عطا فرماید و سنین عمرش بکیصد و بیست سالگی که عمر

طبیعی است برساند و هر عداوت خشمیانش همیشه مظفر و منصور دارد و مرادات هر دو

جهانش حاصل نماید و در عقبی با حضرت محمد مصطفی و حضرت علی مرتضی و ائمه هدا

صلوات الله علیهم اجمعین او را و تابعان او را محشور سازد بحق سید المرسلین

و امیر المومنین علیه السلام بیت انکه فرمان قضا موقوف فرمان

مشت

فرمان شماست دور دوران فلک دوری ز دوران

شماست یعنی فرمان قضا و قدر موقوف است بفرمان شما اگر احیانا

خواهد که نازل شود و شما یان بقضا راضی هستید نازل میشود الا باذن الهی موقوف

میماند چنانچه حق سبحانه تعالی ازان خبر میدهد که یمحو الله ما یشاء

ویثبت عنده ام الکتاب بهر تقدیر تا اینجا خاص مدح وثناست

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و اینجا حضرت چهارده معصوم صلوات الله علیهم اجمعین

را خطاب میکند اگر درین ضمن قدری از احوال این برگزیدگان خدا از ولادت

و وفات در نهایت ایجاز و اختصار دو حرفی نویسد شاید که زبان خورده گیران

دراز شود و این کمینه عاصی را معاف دارند معصوم اول سید ولد آدم و خاتم

پیغمبران واشرف خلقان محبوب پروردگار عالمیان جناب محمد مصطفی صلی الله

علیه واله وسلم است ونسبت آنحضرت برین نهج است فخر رسول الله بن حضرت عبد الله

بن عبد المطلب که موسوم بشیبه الحمد بود بن هاشم ونام او عمرو بود بن عبد مناف که مغیره نام

داشتند ابن قصی که اسمش زید بود بن مره بن کعب بن لوی بن غالب بن فهد

بن مالک بن نضر که قریش میگفتند ونسبت قریشیان باو منتهی می شود بن کنانه

بن خزیمه بن مدرکه بن الیاس بن نضر بن نزار بن معد بن عدنان بن اود بن زید

واو عرق الثری بود بن تامین بن لقدم بن ہمیسع بن نبت بن قیدار بن اسمعیل

الذبیح بن ابراهیم خلیل الله صلوات الله علیهم بن تارح بن ناحور بن ارعو بن فالغ

بن عامر واو هود علیه السلام بود بن صالح بن ارفخشد بن سام بن نوح بن مالک

والملک ولک

۲۸۱ والملک و ملک نیز میگویند بن موشاخ و موشیخ نیز نوشته اند بن اخنوخ او

ادریس علیه السلام بود بن برد یا یرد بن مهلائیل بن انوس بن شیث بن ابو البشر

ادم علیه السلام مادر آنحضرت امنه بود دختر وهب بن عبد مناف و مادر عبد الله

و ابوطالب فاطمه بنت اسد بود بنت عمر بن عابد بن عمران بن مخزوم و مادر عبد المطلب سلمی بود

دختر عمر از بنی نجار و مادر هاشم عاتکه بود دختر زمره بن هلال از بنی سلمه و مادر عبد مناف

حی بود بنت حبشه از قبیله خزاعه و مادر قصی زهره بود دختر سعد و ولادت آنحضرت

روز جمعه نزدیک طلوع آفتاب هفتدهم ماه ربیع الاول سال عام الفیل سنه ۴۲ از پادشاهی

نوشیروان عادل سنه ۹ از پادشاهی سکندر رسانی و یونانی و بعثت آنحضرت روز

بیست و هفتم رجب سنه ۴۰ از عمر شریفش مدت مقامش در مکه بعد بعثت سیزده سال از هجرت

آنحضرت در ماه ربیع الاول سنه ۱۱ از بعثت دو ده سال در مدینه بود و مدت عمر آنحضرت

شصت و سه سال بود دو سال و چهار ماه با مادر خود بودند بعد فوت مادرش تا هشت ساله

شد نزد جدش عبد المطلب بود و بعضی گویند که پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم در شکم بودند

که پدرش را وفات رسیده و برخی بر آنند در دو سالگی پدر آنحضرت وفات یافت

و در شش سالگی مادرش و بعضی بر آنند که در سن چهار سالگی مادر آنحضرت فوت شد

و مرضعات آنحضرت اول مادرش بود و پس ثویبه آزاد کرده ابولهب که آنحضرت را و هم

حمزه بن عبد المطلب را شیر داده بود و پس حلیمه بنت عبد الله بن حارث بن شجنه از بنی سعد

آنجناب را شیر داده تا انقطاع کنیت آنجناب ابوالقاسم و ابوابراهیم لقبش حضرت

مصطفی صلی الله علیه و اله و سلم مختار غزوات که بنفس نفیس خود کرده بود بدر احد

خندق

خندق موقریظه بنو مصطلق خیبر فتح مکه حنین تبوک و سی و شش سریه فرستاد
زمان آنحضرت بیست و یک زن از اجناب نکاح نموده و بعضی از ایشان را طلاق دادند
و دوازده از آن جمله بودند که در عقد دائمی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بودند و هیچ یک
از ایشان را طلاق نفرموده‌اند اول حضرت خدیجه کبری صلوات الله علیها که بهترین زنان عصر
در زمان خود بودند و بمال و منال یاری حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم نموده
فضیلتی عظیم دارند که این رساله گنجایش آن ندارد و وفاتش در سال دهم از بعثت گذشته
بود سوده بنت زمعه عایشه بنت ابوبکر ام شریک که تن خود به پیغمبر بخشیده بود
حفصه بنت عمر ابن الخطاب ام حبیبه بنت ابوسفیان ام سلمه زینب بنت جحش
اسدی زینب بنت خزیمه که در عهد پیغمبر وفات یافت میمونه بنت الحارث جویره

دختر حارث ابن ضرار از بنو مصطلق او نیز در عهد آنحضرت وفات یافت صفیه بنت

حیی بن اخطب از بنو نضیر که عتق او صداق او بود و مدخوله آنحضرت بود ماریه قبطیه

که مادر ابراهیم بود و چون آنحضرت را وفات رسیده نه زن در حیات بودند عایشه و

حفصه ام سلمه ام حبیبه زینب میمونه صفیه سوده اعمام آنحضرت نه بودند حارث

زبیر ابوطالب عباس حمزه غیداق ضرار مقوم ابولهب عمات آنحضرت شش بودند

اسماء ام حکیمه بره عاتکه صفیه اروی و از طرف مادر آنحضرت خاله و خال نداشت

و فرزندان آنحضرت از ذکور و اناث هفت بودند عبدالله که طیب و طاهرش گویند

قاسم و زینب و رقیه و ام کلثوم که ولادت ایشان قبل از بعثت شده و حضرت فاطمه

صلوات الله علیها ایشان از خدیجه کبری بوجود آمدند و ابراهیم از مادر قبطیه بوجود آمدند

موالیان

موالیان الحضرت زید الحارثه ابو رافع سلمی رباح ثوبان سفران ابو کبشه
ابو ضمیره مدعم ابو مهیبه انیسه فضاله عثمان ابو ایمن ابو هند انجشه صالح ابو سلمی افلح
ابو عسیب رو ابو البقع ابو لقیط ابو رافع کیسان یسار همین کرکره رباح نیابه ابو البشر
ام ایمن که قرب و منزلت بسیار داشت دار مادر حضرت و میراث یافته بود و وفات الحضرت
روز دوشنبه بیست هشتم صفر سنه ۱۱ از هجرت در جمیع کتب شیعه باتفاق واقع شده
مذکور در کافی محمد ابن یعقوب رحمة الله ولادت و وفات او دوازدهم ربیع الاول
گفته اند و بر جنازه الحضرت نماز کردند و حضرت امیر المومنین علیه السلام و بعضی از احوال
اصحاب و باقی همه ایشان برای تعیین خلافت برای خود بسقیفه بنی ساعده رفته بودند
توفیق تجهیز و تکفین و نماز بر الحضرت نیافتند زهی اصحاب وفادار معصوم ذوی هم یعنی جناب

حضرت فاطمه علیها السلام ولادت آنحضرت جمعه الاخر سنه از بعثت و بعضی سال اول

نیز گفته اند و چون خدیجه کبری علیها السلام وفات یافت هفت ساله بود و بعضی یازده ساله

گفته اند و ده ساله نیز باختلاف روایت چون با حضرت امیر المومنین متزوج گشت نه

ساله بود و چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم وفات یافت و بروایت معتبر

هیژده ساله بود و هشت ماه و بعد از بعثت حضرت رسالت ص را سوای حضرت فاطمه علیها السلام

و ابراهیم فرزندی نشد و حضرت فاطمه علیها السلام را نه اسم مبارک است حضرت فاطمه صدیقه

مبارکه طاهره زکیه رضیه مرضیه محدثه زهرا و آنحضرت بتول بود یعنی از آلایش و نجاسات که

لازمه زنانست بری بودند و در فضیلت و عصمت او هر که شک آرد کافر و ملعون زندیق

است و فضائل و مناقب آن سیده زنان اولین و آخرین و احادیثی که در آن باب

از حد بیش.

از بهترین ماثور حیات زیاده ازانست که درین رساله گنجایش ان ندارد و وفات

١٤٦ آنحضرت ششم جمادالاخر بود درسنه ازهجرت گذشته بودند هیجده زندگانی نمود و بعد بیتی

چهار ماه بعد از پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم زندگانی فرمود جناب امیر علیه السلام واسماء

بنت عمیش بغسل و تکفین و تجهیز نمودند و حضرت امیرالمومنین و امهانی و سلمان فارسی

وابوذر غفاری و مقداد بن اسود کندی و عمار یاسر و بریده بن یمان حذیفه بن یمان

ثابت بن یمان و بریده حصیب اسلمی ابوالهیثم بن التیهان و ثابت بن خزیمه

ذوالشهادتین و صعصعه بن صوحان عبدی و پنهان از باقی صحابه دفن کردند سبب

پوشیده کی دفن ان بود که حضرت رسالت مآب فرمودند که هرکه بر جنازه جناب فاطمه علیها السلام

نماز کند آتش دوزخ بروی حرام است و آنحضرت صلی الله علیه واله وسلم از انها رنجیده بودند

واین هم وصیت فرموده بودند که او را در شب پنهانی دفن کنند و بعد از دشمنان
او بر وی کسی نماز نکنند پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بموجب وصیت بعمل آوردند
و در موضع قبر او اختلاف است و بعضی میگویند که در بقیع مدفون است و گروهی بر آنند
که در خانه اش دفن کردند و اکثر بر آنند که مابین قبر و منبر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم
دفن کردند و در حدیث دیگر که ما بین قبری و منبری روضة من ریاض الجنة را دلیل میدانند

معصوم سیوم حضرت امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب علیه السلام است و آنحضرت
امام اول است و مادر آنحضرت فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف و او از
سابقان اهل اسلام است و حضرت رسالت را در کنار خود پرورده بود و آنحضرت
آنجناب را مادر میگفتند و مرتبه او عظیم و منزلت او بلند است و حضرت رسول خدا
صلی الله علیه وآله

صلی الله علیه و آله و سلم از پیرهن خود او را کفن نموده و خود در قبر گذاشت و تلقین او نموده

و فضایل آنجناب بسیار است بهر تقدیر ولادت آنحضرت در خانه کعبه روز جمعه سیزدهم

رجب سنه عام الفیل سنه نهصد و ده جلوس اسکندر یونانی و چون جناب پیغمبر خدا

مبعوث شدند سیزده ساله بود و بوقت صبح آنحضرت مبعوث گشت و در نماز ظهر آنروز

حضرت امیرالمومنین علیه السلام و حضرت خدیجه کبری علیها السلام رفیق و یاور بودند

فضایل و مناقب آنجناب که به بسیاری خامه عنبر شمامه عشری از معشار بلکه

هزار نتوانند نوشت و در کیفیت تربیت حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

می بود و شرط رفاقت بجا می آورد پاره از فضایل و احوال آنحضرت تقریر و در این رساله

رقم زده سنان مشک افشان قلم دو زبان گشته تکرار آن ننمود و مدت امامت و خلافت

ان برگزیده الله سی سال و چهار ماه بود در عهد امامت او حکومت ابوبکر و عمر

و عثمان و طغیان و عصیان معاویه بن ابوسفیان شد و فرزندان آنحضرت از

ذکور و اناث هشت و بیست بودند حضرت امام حسن و حضرت امام حسین و حضرت

زینب مهتر و زینب کهتر که ام کلثوم و کنیت بوده به کتب اشتهار دارد و محسن که

شش ماهه ساقط شد مظلوم از دنیا رفت مادر اینها حضرت فاطمه زهرا بنت حضرت

محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم است و محمد حنفیه مادر او خوله بنت جعفر قیس حنیفه است

و حضرت عباس و جعفر و عثمان و عبدالله که در کربلا با برادر خود یعنی جناب امام حسین

علیه السلام بدرجه شهادت فایز گردیدند و حضرت عباس را فضایل بسیار است و

او را ابوسفیه گفتندی در وقت شهادت سی و چهار ساله بود مادر ایشان

حضرت ام البنین

حضرت ام البنین بنت حرام بن خالد شمر ذی الجوشن بود عمر و رقیه توام بودند مادر ایشان

146

ام حبیب بود و محمد اصغر کنیت به ابی بکر و عبد الله اصغر که هر دو شهید شدند بکربلا مادر ایشان

ام لیلی بود دختر مسعود ثقفی یحیی و از مه مادر ایشان اسما بنت عمیس خثعمی بود

ام الحسن و رمله مادر ایشان ام سعید بنت عروه بن مسعود ثقفی و زینب صغرا

رقیه صغرا و ام الهانی و ام الکرام و جمانه و امامه و ام سلمه و میمونه و خدیجه و فاطمه از امهات

متفرقه و از اولاد آنحضرت اولاد باقی مانده است از جناب امام حسن و حضرت امام حسین

علیه السلام و محمد حنفیه و عباس و جعفر صلوات الله و وفات آنحضرت در شب جمعه نوزدهم

رمضان سنه ۴۰ هجرت عبد الرحمان بن ملجم مرادی علیه اللعنه در مسجد کوفه بر فرق آنحضرت

جائیکه عمر بن عبدود لعین شمشیر زده بود ضرب این ملعون بران ضرب رسید

شکافته شد آخر شب بیست نهم بجوار رحمت ایزدی پیوست و سن شریف شصت و سه سال گذشته بود

و قبر مبارک در نجف اشرف در پهلوی حضرت آدم و نوح علیه السلام است معصوم

چهارم حضرت امام حسن علیه السلام هستند و آنحضرت امام دویم هستند و مولد در مدینه طیبه بود

تولد در شب نیمه ماه رمضان سنه ۳ از هجرت و بعضی گویند سنه ۲ از هجرت گذشته بودند و کنیت

ابو محمد و مادرش حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله

از دنیا رحلت فرمودند آنحضرت هفت ساله بودند و با پدر بزرگوار ماندند سی سال و چند ماه

بعد از وفات پدر بر امامت مقرر شدند پس ملعونان از همه طرف لوای عداوت و دشمنی

برافراختند و مفسده و فساد برپا نمودند پس حضرت صلاح وقت دانسته بعد از شش ماه با معاویه

ملعون صلح کرده خلافت ظاهری را با وی گذاشت باین اقرار که مال مقرری همه ساله ارسال

دارد.

وآرد و آن امام همام ده سال امامت نمودند و فرزندان آن حضرت از ذکور و اناث

شانزده بودند امام حسن و امام حسین و مادر ایشان ام بشیر بود دختر ابوسعید خزرجی

حسن مثنی مادر او خوله بود دختر منظور فزاری عمرو عبدالله و قاسم که این در کربلا با عم نامدار خود

بدرجه شهادت رسیدند مادر ایشان ام ولد بود حسین اثرم و طلحه و فاطمه که مادر او

ام محمد و بعضی گفته اند که ام اسحق بود بنت طلحه و عبدالله و ابوبکر و ام عبدالله و فاطمه صغری

و ام سلمه و رقیه این همه در سن طفولیت پراگنده شده بودند بسبب فوت شدن مادرش

و آن حضرت را یکی از زنان که ملعونه بود مسمی باسما مشهور بجعده بنت اشعث بن قیس کندی که آنجناب

را بشئومی طالع خود در آب زهر داد و تا قیامت طوق لعنت در گردن خود انداخت در شهر

بست و نهم صفر سنه ۵۰ از هجرت که از دنیا رحلت فرمودند در عصر امامت او پادشاهی معویه ملعون بود

و قبر شریف آنحضرت نزد جده اش فاطمه بنت اسد در بقیع واقع است و آنچه که شداید نا در حین

حیات و بعد وفات بر آنحضرت ملعونان کردند که بیانش نمی شود و معصوم پنجم حضرت امام حسین

علیه السلام هستند و آنجناب امام ششم اند مولد شریف در مدینه روز پنجشنبه سوم شعبان سال ۴

از هجرت و بعضی گویند در سنه ۳ از هجرت گذشته بود و بند در میان آنجناب و حضرت امام حسن علیه السلام

نبود فاصله مگر مدت حمل و بعضی گفته اند که ولادت آنحضرت در ماه ربیع الاول بود و بین فاصله

شش ماه شد مگر ده ماه و باتفاق موخرین و محدثین آنجناب شش ماه در شکم حضرت فاطمه زهرا

علیه السلام ماندند که متولد شدند و سن شریف آنجناب پنجاه و هفت سال و با حضرت رسالت پناه

صلی الله علیه و آله و سلم صحبتی ماندند همگین شش سال و چند ماه و با پدر بزرگوار خود سی سال و چند ماه

و با برادر خود ده سال و مدت خلافت و امامت آنحضرت ده سال و ده ماه ماند و از جور دشمنان

[illegible]

یکروز راحت نیافته و فرزندان آنحضرت شش بودند علی ابن الحسین یعنی حضرت امام

زین العابدین مادرش حضرت شهربانو بنت یزدجرد و دختر حضرت فاطمه صغرا که بیمار بودند

و حضرت علی اکبر مادر حضرت ام لیلی بنت ابو مره بن عروه بن مسعود ثقفی و حضرت علی اصغر

در کربلا کنار پدر بزرگوار خود شهید شدند و دختر حضرت سکینه مادر هر دو حضرت ام رباب هستند

و فاطمه کبرا مادر او ام اسحق دختر طلحه بن عبد الله و الجناب در کربلا تشنه و گرسنه با خویشان

تبار مرد زحمه بدرجه شهادت فایز شدند در سنه ۶۱ هجرت و هژده کس از اولاد مرتضوی علیه السلام

همراه جناب سید الشهدا علیه السلام بدرجه شهادت مشرف شدند و نوزدهم آنحضرت بودند

و اسم نوزده اینست حضرت عباس و عبد الله و جعفر و عثمان و ابوبکر برادران آنحضرت بودند

و علی و عبد الله پسران خودش قاسم و عبد الله پسران خودش قاسم و عبد الله پسران برادر شش

گویند و ابوبکر حسن نیز همراه بدرجه شهادت رسیدند و محمد و عون پسران عبدالله بن جعفر طیار

که مادر ایشان حضرت زینب بنت امیر المومنین علیه السلام بودند و عبدالله و جعفر و عبدالرحمن

پسران عقیل ابن ابی طالب علیه السلام و عبدالله بن مسلم بن عقیل و دو پسر انس دیگر محمد و ابراهیم بن انس

در کوفه بعالم غربت بدرجه شهادت رسیدند کشنده آن امام مظلوم شمر ذی الجوشن و سنان

علیهم اللعنه والعذاب و حاکم وقت یزید بن معاویه ابن ابوسفیان لعین بود و موضع قبر

آنجناب در کربلا معلا مع سایر شهدا علیه السلام معصوم ششم و امام چهارم حضرت امام زین العابدین

علیه السلام مولد آنحضرت در مدینه روز جمعه نهم شعبان سنه ۳۸ هجرت و مادرش شاه زنان حضرت

شهربانو دختر یزدجرد شهریار بود و کنیت آنحضرت ابومحمد و ابوالحسن و لقب حضرت سجاد بود

و زین العابدین هم میگویند و سید الساجدین هم مشهور است و سن شریف آنحضرت پنجاه و هفت سال بود

در باب حضرت

با حضرت امیر المومنین علیه السلام دو سال و چند ماه و با عم خود یعنی حضرت امام حسن علیه السلام ده سال و

149

ده سال و با پدر بزرگوار خود ده سال و چند ماه بسر برده ماندند و مدت امامت سی و پنج

چند ماه و فرزندانش از ذکور و اناث یازده بودند حضرت امام محمد باقر علیه السلام مادر آنحضرت

ام عبد الله بنت الحسن ع و نامش فاطمه بود و زید و عمر مادر ایشان ام ولد بود و حسین اصغر

و عبد الرحمن و سلیمان مادر ایشان از حرم بود و محمد اصغر و فاطمه و ام کلثوم از حرم دیگر بودند

و امامت آنحضرت در حکومت یزید پلید بن معاویه و مروان بن الحکم و عبد الملک بن المروان

و ولید بن عبد الملک لعنیان و وفات آنجناب بیستم محرم سنه ۹۵ هجرت و بعد از شهادت جناب

سید الشهدا علیه السلام در وقت وفات هر حال مصیبت پدر بزرگوار و دیگر عزیزان شهدا و مصایب اسیران

کربلا گریه آنجناب شبانه روز موقوف نشد دیگر و روی یک ساعت از جور و ستم ظالمان نجات نیافتند

حتا که ولید عبد الملک آنحضرت را در آب زهر داد آنجناب جرعه آب را گرفته وانا لله وانا

علیه راجعون بر زبان معجز بیان آورده نوش فرمودند و قبرش در بقیع نزد عم بزرگوار حضرت

امام حسن علیه السلام واقع است معصوم ششم و امام پنجم حضرت امام محمد باقر علیه السلام مولد شریف

در مدینه طیبه روز جمعه غره رجب سنه از هجرت و مادرش ام عبد الله بنت الحسن ابن علی علیه السلام

و کنیت آنحضرت ابو جعفر و لقبش باقر و عمر آنجناب پنجاه و هفت سال بود با حضرت امام حسن علیه السلام

چهار سال و با پدر بزرگوار خود سی و پنج سال و مدت امامت هجده سال و اولادش هفت بودند

امام جعفر صادق علیه السلام و عبد الله مادر ایشان ام فروه بنت قاسم بن محمد بن ابی بکر و

ابراهیم و عبد الله که در زمان پدر بزرگوار خود درگذشتند مادر ایشان ام حکیمه بنت اسد

بن مغیره ثقفی و علی و زینب مادر اینها از حرم بود و مدت امامت آنحضرت در حکومت ولید عبد الملک

و سلیمان بن عبد الملک لعین

وسلیمان بن عبدالملک و هشام بن عبدالملک و وفات آنحضرت هفدهم ذیحجه سنه ۹۴ و بقولی هفدهم

ربیع الاول نیز میگویند و هشام لعین الخطاب را زهر داد و قبرش در بقیع پهلوی پدر عالیمقدار آنحضرت 1560

امام زین العابدین علیه السلام معصوم ششم و امام ششم حضرت جعفر صادق صلوات الله علیه

مولد شریف در مدینه روز دوشنبه هفدهم ربیع الاول سنه ۸۳ هجرت مادرش ام فروه بود دختر

قاسم بن محمد ابی بکر کنیت آنحضرت ابوعبدالله لقبش حضرت جعفر صادق و سن شریف آنحضرت

شصت و پنجاه سال شده بود بخدمت جد امجد امام زین العابدین علیه السلام دوازده سال

و با پدر عالی مقدار نوزده سال چند ماه بهره‌مند بودند و مدت امامت سی و چهار سال

و چند ماه و فرزندانش ده بودند اسمعیل و عبدالله ام فروه مادر ایشان فاطمه بنت حسین الکبیر

بن حضرت امام زین العابدین علیه السلام و امام حضرت موسی الکاظم علیه السلام و اسحاق

وفاطمه و محمد مادر ایشان ام الولد بودند و حمیده البربریه و عباس و اسماء و علی از حرم های متفرقات

بودند در مدت امامت حکومت هشام بن عبدالملک و ولید بن یزید بن عبدالملک و یزید

بن ولید و مروان بن محمد بن عبدالملک مشهور به مروان حمار پس ابومسلم مروزی در سنه ۱۳۲ هجرت

خروج کرد و حاکم غدار شد ابوالعباس سفاح بن علی بن عبدالله پسر برادرش ابوجعفر دوانقی

و وفات آنجناب نیمه شوال ۱۴۸ هجرت در بقیع پهلوی پدرش حضرت امام محمد باقر علیه السلام

معصوم نهم و امام هفتم حضرت امام موسی الکاظم علیه السلام هستند مولد شریف آنحضرت در ابواء که

مابین مکه و مدینه است هفتم صفر سنه ۱۲۸ هجرت و مادرش حمیده بربریه و حمیده صفا لقبش میگفتند و کنیت

آنجناب ابو ابراهیم و ابو الحسن و ابو علی و لقب آنحضرت کاظم و وفیه و عبد صالح و عمر شریف آنحضرت

پنجاه و پنج سال و با پدر بزرگوار خود بیست سال مشرف ماندند و مدت امامت سی و پنج سال ماند

الفرد

ولعدد اولاد فرزندانش از ذکور واناث سی وسه بودند حضرت امام علی رضا علیه السلام وابراهیم و

151

عباس وقاسم ومحمد وحمزه واسمعیل وجعفر وهارون وعبدالله واسحق وعبدالله اصغر وزید وحسن

وفضل وسلیمان وفاطمه کبری وکلثوم وام جعفر وفاطمه صغرا ورقیه وحکیمه وامینه ورقیه صغری

ومهابه وزینب وخدیجه وعلیه وامیه وحسنیه وبرسمنه وعایشه وام سلمه ومیمونه وام کلثوم

از حرم ها متفرقات بودند ودر مدت امامت آنحضرت حکومت ابوجعفر منصور دوانقی ومهدی بن منصور

وهادی ابن مهدی موسی نام داشت وهارون که لقبش بود ووفات آنحضرت بیست وپنجم

رجب سنه ۱۸۳ هجریه در شانگ بن سندی بگفته رشید ملعون انجناب را در عالم غربت زهر داد

دران وقت نزد آنحضرت کسی نه از عزیزان ونه دوستان حاضر نبود در بیکسی وتنهایی از

دنیا مفارقت فرمودند وکسی نه اگر گریه کنندگان بود که بر مصیبت آنحضرت گریه میکرد ودفن بر لب

در مقابر قریش در شهر بغداد است معصوم دهم و امام هشتم حضرت امام علی موسی الرضا علیه السلام

مولد شریف در مدینه هفتم رجب سنه ۱۵۳ هجرت و مادرش ام ولد بود و بعضی نکتم و دیگران سوسن

و بعضی خیزران میگویند و کنیت آنجناب ابو الحسن و لقبش رضا و عمر آنحضرت پنجاه و پنج سال

بود و با پدر عالی مقدار سی و چهار سال و مدت امامت بیست و یک سال و فرزند ارجمند حضرت

امام محمد تقی علیه السلام بود و در امامت آنجناب حکومت هارون الرشید و محمد امین و

ابراهیم که از راه مکر و فریب این ثلاثه با آنحضرت بیعت کرده بودند مانند ثلاثه اولین که با حضرت رسالت

بیعت نموده ولکنه باطنی از دلش خود را بیرون نکردند چنانچه جور و ظلم این برادر ثلاثیتی برابر است

و اظهر من الشمس است که آنچه او نهاد در حق اهلبیت کرده اند کسی نخواهد کرد و وفات آنحضرت بروز جمعه

بیست و هفتم صفر سنه ۲۰۳ هجرت مامون ملعون آنجناب را به انگور زهر داد و مصائب حضرت امام رضا

علیه السلام

152

علیه السلام از مصاحبت جناب سید الشهدا علیه السلام کم منشستند که در عالم غربت و بی یاری

و تنهائی و بیکسی نه آشنائی و نه مددگاری بجز ذات پروردگار عالم دیگری نبود و بمصیبت

آنجناب بجز اسیری دیگر اشک باری نکرد و بجز غبار الم کسی صف ماتم نه نشاندند و قبر منور

در طوس که مشهوره بتناباد و الحال مشهد مقدس میگویند معصوم یازدهم و امام نهم محمد تقی ع شهید

و مولد آنحضرت مدینه بود بروز جمعه هفدهم رمضان سنه هجرت و مادرش ام ولد بودند

و کنیت ابوجعفر لقبش جواد و تقی و مرتضی و عمر آنحضرت بیست و پنج سال و چند ماه و بخدمت

پدر بزرگوار نه سال و مدت امامت هفده سال فرزندان آنحضرت پنج بودند حضرت

امام علی نقی و موسی و حکیمه و خدیجه و ام کلثوم و در امامت آنجناب حکومت مامون

و معتصم و وفات آنحضرت بیست و نهم ذی القعده سنه هجرت و معتصم آنحضرت را زهر داد

و قبرش در بغداد پهلوی جد امجد حضرت موسی کاظم علیه السلام معصوم دوازدهم حضرت

امام علی نقی امام دهم آنجناب هستند مولد شریف آنحضرت در مدینه منوره یازدهم ذیحجه سنه هجرت

و مادرش ام ولد بودند و کنیت آنحضرت ابوالحسن لقبش نقی و هادی و عمر شریف آنجناب

چهل و یک سال و چند ماه تا بعد از پدر بزرگوار خود هشت سال ماندند و مدت امامت آنحضرت

سی و سه سال فرزندان آنجناب پنج بودند حضرت امام حسن عسکری و حسین و محمد و جعفر

که او را کذاب میگویند و دختر عایشه و در مدت امامت آنجناب حکومت معتصم و واثق

و متوکل و منتصر و مستعین و معتز بود و وفات آنحضرت بیست یکم رجب سنه از هجرت

ولعمان بن جار العبس بگفته معتبر آنجناب را در آش زهر داد و قبرش در سر من رای

که مشهور بسامره است معصوم سیزدهم حضرت امام حسن عسکری و آنجناب امام یازدهم

هستند

هستند مولد شریف در مدینه وبعضی گفته اند در سامره یوم جمعه هشتم ربیع الآخر سنه از هجرت

183 و مادرش ام ولد بود بنده و کنیت ابو محمد و لقبش هادی وعمر آنحضرت بیست سال و چهارده سال

و مدت امامت شش سال و فرزندان حضرت فقط حضرت صاحب العصر والزمان خلیفه الرحمان

و در مدت انجاب حکومت مهدی پسر معتمد و وفات آنحضرت هشتم ربیع الاول سنه هجرت

و معتمد آن حضرت را زهر داد و قبر شریف در سرمن رای در پهلوی پدر عالیقدر روفق هستند

معصوم چهاردهم حضرت صاحب الزمان خلیفه الرحمان قاطع البرهان مظهر لطف والاحسان

و امام دوازدهم بر حق و خلیفه مطلق و وارث علوم انبیا وارث حضرت محمد مصطفی و فرزند رشید حضرت

علی مرتضی وارث علوم ائمه بر حجه الخلف المنتظر القوی امام ابو القاسم محمد المهدی است علیه السلام

و مولد شریف در سرمن رای نیمه شعبان روز جمعه سنه هجرت و در وقت وفات پدر بزرگوار

سن حضرت پنج ساله بود و حق تعالی آن حضرت را در کودکی حکمت و امامت عطا فرمود

چنانچه یحیی را گفت آتَیْنَاهُ الْحُکْمَ صَبِیًّا در حق عیسی که در گهواره بود فرمود وَجَعَلَنِي

نَبِيًّا وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا و مادر آن حضرت نرجس خاتون بود دختر یشوعای

قیصر و آن حضرت غیبت نمود در غیبت اول او را ابواب و وکیلان بودند تا شصت و نه

سال و بعد از آن علی بن محمد سمری که آخر وکلای بود توقیعی بیرون آورد که من بعد تا ظهور

وکیلی دیگر نخواهد شد بعد از شش روز علی وفات کرد و غیبت کبری شد تا خروج و ظهور

آن حضرت شود اَللّٰهُمَّ عَجِّلْ فَرَجًا لِمُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ بِحَقِّهِمْ آمین هر سر مطلب اتم

و مصرعه ثانی را تفسیر کنیم مولانا علیه الرحمه میفرمایند که دور دوران فلک یک دوریست

از دور دوران شما اصل همانست که شما باعث ایجاد افلاک هستند و فلک سبب تمام دور

دوران است

دور است بیت چشمه کز وی محیط آفرینش قطره ایست

قطره

184 قطره از لجه دریای احسان شماست یعنی ان چشمه که یک

ی

از لجه بخشش و جود شماست بیت انچه هست در عالم امکان غبار

پیش نیست صورتی گر باشد این رکنی ز ارکان شماست

وعظمت

معنی موجودات و کائنات عالم با وجود این همه تعدد و زیادتی الدت و ادوات

هست

غباری پیش نیست و این رکن اگر صورتی داشته باشد پس یکرکنی از ارکان شما

و خواهد بود بیت پیر مکتب خانه ابداع یعنی جبرئیل با همه

بند

ذهن و ذکا طفل دبستان شماست حقیق این مضمون در

ان

اول به تفسیر نارش روح الامین بوضوح پیوست بیت هر کجا در مجمع قرآ

خدا را آیتی است از کمال فضل و احسان خاص در شان

شماست یعنی هر جا که هست فضل و احسان و ستودن است و ازان قبیل یکی

آیه تطهیر است که در شان عالیشان اهلبیت پیغمبر اخرالزمان صلی الله علیه و اله و سلم

وارد شده است و شان نزول ان موافق و مخالف از ام سلمه علیها السلام روایت نموده

اند که فرمود روزی حضرت فاطمه زهرا علیها السلام طعامی پخته و در دیگ گلی نزد سید عالمیان

اوردند وانزد انحضرت رسالت پناه صلی الله علیه و اله در خانه من تشریف میداشتند

چون حضرت سیده علیها السلام ان طعام حاضر گردانیدند پس حضرت فرمودند که شوی

نور دیده من حضرت امیر و هر دو پاره جگران من طلبیده بیارید تا باهم ازین طعام بخورند

چون آنها را حاضر گردانیدم پس همه ها ازان طعام بخوردند که حضرت جبرئیل از نزد باد شاه

ازلی جل اله

ربّ جلیل رسیدند و این آیه آوردند که إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ

1545 الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا یعنی بغیر این نیست و همین است

که میخواهد خدا سبحانه تعالی تا ببرد از شما بدی گناه را ای اهل بیت پیغمبر و پاک گرداند شما را

از معاصی پاک گردانیدنی پس آنحضرت کسائی را یعنی عبا را بر ایشان انداخت و فرمود

اَللّٰهُمَّ هٰؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي وَخَاصَّتِي فَأَذْهِبْ عَنْهُمُ الرِّجْسَ

أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا پس ام سلمه میگوید که چون این دعا را

از آنحضرت شنیدم عرض نمودم یا رسول الله أَنَا مَعَكُمْ من با شما ام آنحضرت از زبان

معجز بیان فرمودند لا ولکن انک علی خیر یعنی تو رتبت اهل بیت من

نداری اما از نیکو کرداری و بصفات حمیده و خصال پسندیده موصوفی و اکثر

این بیت در کتب خود از ابی دردا روایت کرده اند که من ده ماه ملازم آنحضرت

بودم هر روز میدیدم که آنحضرت هر روز وقت صبح از آستانهٔ فیض شمامه آن پیشوای زمانه

بر در سرای حضرت امیر المؤمنین و حضرت فاطمه زهرا میگذشت و میفرمود السلام

علیکم و رحمة الله و برکاته و چون سید کاینات و مفخر موجودات جواب ایشان

می شنید و میفرمود انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت

و یطهرکم تطهیرا و بعد از ملاقات این آیه بر ایشان مراجعت میفرمود

و بمصلای خود تشریف برده مشغول نمازی میشدند و در جمیع روایت این آیه مخص است

برسول خدا و علی مرتضی و فاطمه زهرا و حسن مجتبی و حسین شهید دشت کربلا صلوات الله

علیهم اجمعین و کسی دیگر از زنان و دختران و غیر ایشان پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله در این آیه

شریک نیستند

نیستند وحضرت روح الامین نزد رسول رب العالمین آمده عرض نمودند که حق تعالی

186 شما را تحفه درود فرستاده است وارشاد کرده که این آیه را فقط در شأن ائمه طاهرین

بر شما فرستاده ام که کسی دیگر شریک او این بیت ونخواهد شد بیت نسبت قدر

ترا با اوج گردون چون کنم زانکه اوج او حضیض قدر دربان شماست

نسبت بلندی ترا با بلندی فلک چون کنم وحال آنکه اوج بلندی او پست تر است

از قدر دربان شما که رضوان باشد زیرا که بهشت از برای ایشان مخلوق شده ورضوان

دربان ایشان است وآسمانها از امکان پست تر واقع شده اند پس بلندی آسمان

نسبت برضوان پست تر است چرا که تحت بهشت برین واقع شده بیت آنچه گردون

راند وچشم جهان بین روشن است خرده قرصی نیست آنهم فضله خوان شماست

یعنی آفتاب و ماه که دو قرص اند فلک را همچنیم جهان بین اند نیستند مگر فضله خوان بهر آوری

شماقبه نه چرخ چون دانه بر چینید زجای مرغ تعظیم که آن

بر بام ایوان شماست مبالغه است یعنی تعظیم شما به آن مرتبه است که

اگر آن تعظیم متصور به مرغی شود نه فلک را چون دانه می تواند چید با مکان بر گزیدگان

خداوند کریم بر زبر عرش قرار داده شد واسرافیل را که حامل عرش و صاحب صور است

مرغ تعظیم گفته باشد میتواند شد والله عالم هر گهر کاند رنگین کان امکان

قضاست صورت اظهار ان موقوف فرمان شماست

یعنی شما امنای آلهی و حامل اسرار نامتناهی اید حکمی که اندر ازل مقدر شده باشد

یا بلایی برای کسی نازل شود اگر شما رانمی خواهند حق سبحانه تعالی نمی فرستد و اگر

شما زان

تنزل آن خواهد شد چنانچه در انحالت که کار بر سر شهدا و بلا انس با تیغ ستم و جفا حضرت

امام حسین علیه السلام شهید کربلا تنگ شده و ملوک اجنه بکومک آنحضرت رسیدند لیکن آنجناب 156

تحریک نمودن انهار و معاونت حکم قضا که بشهادت آنحضرت مقدر گشته بود و اسرار

عظیمه در شهادت او و درجات بلند و مراتب ارجمند از سبب شهادت آنحضرت مقرر شده بود

و راضی بقضای الهی بود فرمودند رضینا بقضاء الله و اگر نه همان ساعت

حضرت دست بدعای درگاه قاضی الحاجات میبرداشتند فوراً تیر دعا یزیدیان را هلاک

میکرد که در لشکران ملعونان یک کس باقی نمی ماند مانند خس و خاشاک از دست بلا

ناپدید می شدند و آنحضرت برا قرار قضا و قدر خود راضی و شاکر بودند و تبدیل امر الهی نخواسته اند

بیت آفتابی کآسمان در سایه اقبال اوست پرتوی از

لمعهٔ نور گریبان شماست یعنی آفتاب جهان تاب که بر فلک چهارم

می تابد نور و ضیای آن مشعل الهی که روشنی بخش افلاک است آسمان در سایهٔ او است

یعنی آسمانها منور او روشن است پرتوی از لمعهٔ نور گریبان شماست از صفای ذات ضیای

صفحهٔ سینهٔ شما کسب نور نموده است بندهٔ بیچاره کاسی از دل و جان

سال و ماه روز و شب در خطهٔ اهل ثنا خوان شماست دولت شاه

در تذکره خود آورده که مولانا حسن اصلش از کاشانه است و لقبش کمال الدین

است اما در آمل تولد یافته بود و در آنجا نشو و نما کرده چنانچه خود نیز اظهار آن نموده

مسکن کاسی اگر چه خطهٔ آمل بود ولیک از جد و پدر نسبت بکاشان می برد و میگوید

که برای دریافت زیارت مرقد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام متوجه عراق عرب گردید

دلنوازا یافتن

158

و بعد از دریافت عتبه بوسی قصیده که در منقبت آنحضرت گفته بود عرض نمود مطلع

آن قصیده اینست ای زبده آفرینش پیشوای اهل دین و ای

زعزت تا باوج بازوی تو روح الامین در همان شب شاه ولایت

پناه را در خواب دید که حضرت عذرخواهی از راه غلام نوازی میفرمایند و ارشاد میکنند که

ای کاشی از راه دور در آمده و ترا بر ما دو حق هستند یکی حق مهمان و یکی حق قصیده

اکنون باید که در بصره روی در آنجا بازرگانی است از طرف ما با و سلام رسان و بگو که در سفر

عمان در این سال کشتی تو غرق شده بود و یکهزار دینار نذر ما نموده بودی ما مدد کرده کشتی

ترا با اموال بساحل سلامت رسانیدیم الحال از وعده نذر بیرون نشوی پس آن وجه را

از بازرگان بستان چون صبح شد مولانا علیه الرحمه متوجه بصره شدند و پیغام حضرت رسید

باو رسانیدند بازرگان چون گل شکفت و بسیار شادی کرد و سوگند یاد کرد که این راز

را بکسی اظهار نکردم و همان ساعت مبلغان آورده حواله مولانا علیه الرحمه نمود و بسیار عزت

و حرمت مولانا نمود و خلعتی فاخره داد و دو شکرانه آنکه بیاد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام

گذشته استدعای مستوفی بهمت فقرا و صلحای شهر مهیا کرده داد و گفت که بنام آن

شاه ولایت میدهم و مولانا علیه الرحمه از جمله مادحان شاه امیر مومنان بود و بغیر از

نعت و منقبت شعری نگفته است نقل است که در وقتی دیگر بعتبه بوسی شاه اولیا رسیده

باز منقبتی گفته بر روضه اقدس گذرانیده مطلع آن اینست چون شاه

روم برآمد برفراز تخت زبرجد سیاه زنگ نگونسار

که در آیت آسود و در همان شب بعالم رؤیه مشاهده نمود که آنحضرت

علیه السلام

علیه السلام پیش آمده بزبان الهام بیان ارشاد کردند که ای کاشی مسعود بن

159 قلیچ صره زری که نذر ما نموده است از انصبه منقبت بتو بخشیدم هنوز صبح ندمیده

بود که مسعود در را کوفت و آواز داد ملا علیه الرحمه جواب داد و در پیش او آن نمود چنانچه

بمجرد دیدن آن صره را مسعود حواله ملا علیه الرحمه نمود و گویند چون هفت بند را

گفته در روضه مبارک حضرت شاه اولیا نخواند پس آنجناب از دست عطا بر ست

خود مخلع به هفت خلعت گردانید و هر کس از آن طریق تبرک خلعت از مولانا در ربودند

و هر یک از آن طریق تبرک بخانه خود نگاه داشتند پس آخرین خلعت از لیف خرما

بود که از آن وقت تا زندگی در بر مولانا علیه الرحمه ماند و از آن طریق تحفه نگاه داشت و

وصیت نمود که با این کفن نموده دفنش نمایند و شب و روز در ثناخوانی حضرت مشغول ماند

وبیان گروه میگویند بیت بر در دولت سرایت روی بر خاک نیاز

بادل پردرد بر امید درمان شماست وبار دیگر حقیقت حال خود را بیان

می نماید و مستغنی از شرح است بیت درد پنهان پیش درمان چنین

نتوان داشتن عاقلی نبود ز درمان درد پنهان داشتن

یعنی حکیمی و دوای امراض قلبی را شفا بخشیده سزاوار نیست که کسی درد

خود را از تو پنهان نماید مگر کسی که از عقل بهره مند نباشد که مطلب خود را که تو حاجت

روای هر دو جهان هستی اگر آن شئ از تو پنهان کند خداوندا بدرستیکه در تحقیق

سوال میکنیم و تو قبول فرما و من طلب میکنیم از تو و تو رد مکن از فضل و کرم خود سوال

مراد آن است که بیرون از پرده خفا صاحب و امام و مقتدای ما را که فرج

ظهورش

حضرت محمد و آل حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم است و زمین را پر از عدل ساز از ظهور او

و دیگر نعم طبعی برسان و مربی و بزرگ و ملجا و ماوا را که روز و شب در دعای او مشغولم

و تو عالمیابان و همیشه مطالب و آرزوهای او را حاصل ساز و در حفظ و امان خود

بدار و او را از امرای حضرت صاحب الزمان علیه السلام بگردان که در رکاب سعادتش

مخالفان و معاندان دین را منهدم ساز و دو دشمنان را بقهر غضب خود در آورد و دیگر

کفالت خود کن در دنیا و دین غلامان خود را و حوایج مومنین را بحق حضرت سید الانبیاء

و خیر الاولیاء و ائمه الهدی صلوات الله علیهم اجمعین بیت تا نجف بتش افتاب

دین و دولت را مقام خاک او دارد شرف بر زمزم بیت الحرام

آورده اند که روح مقدس حضرت امیر المومنین علیه السلام بخطاب قدس اشتغال مود

اولاد عظام تقریر نموده [illegible] عمل نموده در همان شب جسد مطهر معطرش را در موضعی که

مطاف طوایف اطراف عالم است مدفون ساخته و بحکم وصیت موضع قبر شریف را

بزمین هموار کردند تا اعدا اطلاع بران نیابند تا در سنه روزی هارون رشید و آن

سرزمین شکار میکرد آهوی چند نزد مدفن امام مسلمین پناه بردند هارون هر چند سگ بر

آهوان دوانید سگان از آهوان هرگز متعرض نشده بازگشتند هارون متعجب گردید

بعد از تقدیم مراسم تفتیش نمود یکی پیر که بسیار مسن بود در آن نواحی می ماند که جسد مبارک

حضرت امیرالمومنین علیه السلام در اینجا است هارون این معنی را از حضرت امام موسی رضا

علیه السلام دریافت نمود آن پیر سال آنچه که گفته بود حضرت ارشاد نمودند که راست

میگویند لاجرم هارون ترک شکار کرده لوازم طواف بجا آورد و مردمان بنا بر جاروب کشی

و مجاوران

ومجاوران وخادمان مقرر کرده و روز بروز آبادانی و جمعیت و رست میداد تا ما بعد از

151 هفتاد و یکسال عضدالدوله دیلمی علیه الرحمه در سنه بهر گنبد و قبر آنحضرت عمارت عالی ساخت

و پس از آن عادل خان چنگزی عمارت دیگر بر آن افزود و ذوالجاه در عهد پادشاه شهید مظلوم

سلطان حسین میرزای صفوی مرحوم و محمود لقا خواجه سرا که برای زیارت آستان

عرش آشیان ملایک پاسبان امام الانس والجان رفته بود عمارت عالی دیگر بر آن افزود

و دلیل شرافت نجف اشرف بر کعبه معظمه از ابیات آینده ظاهر میشود کعبهٔ اصل

است بی شک نزد ارباب یقین　　زانکه دارد عروة الوثقای دین

در وی مقام آورده اند که چون در ازل کعبه مکان ولادت شاه ولایت

مقرر گشته بود ازین جهت محل سجود خلایق گردید و برگاه آن عروة الوثقی دین خود را

او را مقام واسطه شد پس الله شرافت او بر کعبه فزید باشد بیت آفتاب

آسمان دین امیر المؤمنین والی ملک ولایت

حاکم دار الاسلام آفتاب آسمان از آنجهت که از عکس روی مبارک

آن آسمان منور بود با از وجود آن برگزیده معبود جلیل زمین حصول سعادت

نموده بود آسمان واهل آسمان از آن مستفیض گردیدند چرا که آن برگزیده

حضرت باری بر آسمان و زمین امانتش جاری بود و آفتاب دین خود ظاهر است

که دین احمد را آفتاب بود هر که از ضیاء و نورش مستفیض نگردیده وارد دریای

ظلمت و کفر و زندقه شده صنعت تسمیه او به امیر المؤمنین علیه السلام

نکات تشبیه کلک بیان گردیده و والی بودن آن حضرت بر ملک وصیت متحقق است

یعنی

یعنی هر کسانیکه دوستی او دارند وانسیت نخواهد گذاشت که در روز قیامت

162 ما ایشان بدی عذاب نرسد و در اینجا بولایت او بموجب آیه کریمه انما و

لیکم الله متحقق گشته و حاکم دار السلام هابن قسم است که اذن دخول

جنت او میدهد و حکم بر فتن دوزخ او میفرماید و خطیب خوارزمی که از اهل سنت

است در مناقب خود از ابن عباس روایت کرده که آنحضرت در کنار حوض

کوثر خواهند بود و جبرئیل را امر خواهد شد که بر در بهشت بایستد و تا برات نوشته حضرت

علی علیه السلام نباشد کسی را داخل بهشت نکند اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ عَلیٰ ذٰلِکَ

حَمْدًا وَشُکْرًا کَثِیْرًا وَافِرًا بیت مُبطلِ بُنیانِ بِدعت

مُنشیِ احکامِ وَحی حاکمِ دینِ شریعت قاطعِ کفر و ظلام

یعنی بدعتها که در ایام جاهلیت کفار قریش نموده بودند و بتها و اصنامها

بر خانه کعبه سوار کرده بودند و اصنام را آرایش تمام داده بودند بقوت بازوی ال فتی

انهارا شکستی با وجود کیه صنادید قریش به تیغ گذشته بود و سوره توبه بر ایشان

خواندی و بدعتهای دیگر را ازان بر داشتنی و منشی بودن آن حضرت در احکام

وحی مسلم مخالف و موافق است و درین ماه کسی مدعی نیست و در حاکم دین

شریعت که کسی سخنی ندارد زیرا که شیعه اصحاب فضیلتها را وصی و خلیفه اولی

میدانند و سنیان آنحضرت را خلیفه چهارم میدانند و فریق حاکم دین شریعت میفهمند

و قاطع کفر با نیمعنی که در عهد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم از شمشیر آبدار

دمار از کفار نابکار تیره روزگار بر آورد و خاک سیاه یکسان نموده و قطع شجره

کفر نمود

کفر فرموده و واقع اطلاق باین قسم که در عهد خلافت ظاهری که پنجسال بود با گروه

163

ناکثین که طلحه و زبیر و عائشه بودند و با گروه قاسطین که معاویه و عمرو عاص و اصحاب

ایشان بودند با جماعه مارقین که سرگروه این فتنه ذو الثدیا و ابن کوا بود جنگ نموده

و اکثر ایشان را دفع فرمود و آنحضرت در جنگ صفین در آخر شب آن جنگ که آن شب را

لیلة الهریر نامند از دست مبارک خود نهصد و نود و نه ظالم باغی را بجهنم واصل

گردانید و این عدد تکبیر از آن مولای صغیر و کبیر گوشزد عالمیان شد بموجب بیت

پایه قدرت بمعنی گر نبودی در جهان صورتی

بودی جهان از روی معنی ناتمام یعنی اگر وجود فائض الجود

تو نمی بود جهان ناقص و ناتمام بود از سبب پایه قدر و بزرگی جاه آنحضرت پیدا کرده

واین عالم مخلوق از نام تو نام بهم رسانیده بیت بر سپهر احترامت

افتاب از ذره کم بر زمین اهتمامت ذره خورشید

احترام یعنی بر اسمان احترامت افتاب عالمتاب با وجود این رتبه

وضیا و عظمت فطر از مورچه کم است و بر زمین اهتمام و بزرگی مورچه خوردی و

پستی و حقارت خسته حرمت افتاب جهانتاب دارد و درین شک و شبهه

نیست بیت با شکوه شقه دستار رکن مسندت

تاج جمشیدی که او تخت سلیمانی کدام یعنی این طاهر است

ومثال این بوساطت خامه نگارش می ارد روایت میکند ابن بابویه علیه الرحمه

بسند خود از سلیمان فارسی که گفت روزی حضرت امام حسن علیه السلام بزرگی و علو

سلطنت

سلطنت سلیمانی میخواهد و تعجب مینمود پس از پدر بزرگوار عالی پرسیدند که یا حضرت

امیر المؤمنین علیه السلام آنچه حق سبحانه تعالی بسلیمان داده بتو هم از آن قبیل و مانند عطا
فرموده آنحضرت تبسم فرموده و بروایتی دیگر این است که روی مبارک را در هم کشیده
برخواست و دست خود را بسوی کعبه دراز نمود و لبهای مبارک خود جنبانیدند
یکبارگی پارچه ابری پیش آنحضرت حاضر شد مانند شتر نحیف پس آنجناب علیه السلام
بر ابر نشست و حضرت حسنین علیه السلام را و سلمان فارسی را ردیف خود گردانید
و از حضرت امام حسن علیه السلام فرمودند که ای نور دیده من از روی توجه چه
میخواهی که ببینی حضرت امام حسن علیه السلام عرض نمودند که خواهش دیدن یاجوج
و ماجوج است پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام به ابر اشاره فرمود پس آن ابر بحکم

مولای مومنان مانند مرغ به پرواز امده حاضر شد حضرت مع صاحبزادها و دیگر اصحاب بیرون از آن

شد و ارشاد نمود جائیکه بگویم بر زمین فرود ای پس آن ابر بمقامی فرود امد که در انجا درختی

بود بزرگ و اوراقش یعنی برگهای فرو ریخته بود پس آنجناب را امت ماب بحضرت امام حسن

علیه السلام خطاب فرمود که پیش درخت تشریف ببرید و از احوالش او استفسار نمائید

اخرالامر حضرت امام حسن علیه السلام نزد آن درخت تشریف بردند و فرمودند که ای شجر بحکم

علی ابن ابی طالب علیه السلام با من سخن گوی پس آن درخت بحکم آن معجز نما گویا شد

و عرض کرد که السلام علیک ای فرزند حجت خدا انچه خواهی سوال کن امام علیه السلام

فرمود که انچه ماجرای تست از ریختن برگ و بار بیان نما درخت عرض نمود که ابن رسول الله

صلی الله علیه واله وسلم که حضرت امیرالمومنین علیه السلام از ثلث اول شب تا آخر همه شب در اینجا

ام من بعبادت

زیر من بعبادت پروردگار خود قیام مینمودند در آن ضمن سبز بودم از شاخ و برگ

و بار از آن زمانکه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم از دنیا مفارقت فرموده اند

جناب امیر علیه السلام از انروز تا امروز زیر من بنابر عبادت الهی تشریف نیاورده اند

پس ازین باعث صدمه جانکاه بسبب فراق آنجناب برگ و بارم خشک شده است

و حالم تباه و برباد گردیده لهذا امیدوارم که تو فرزند مشکل گشا هستی که عقده امیدم را از ناخن

الطاف وا فرما که سبز و شاداب شده خوشه مراد را از شاخ برآورم یعنی در حق

این خسته حال از پدر عالی مقدار خود سعی نما که در حق ما آنجناب دعا فرمایند که باز

حالم بدستور شود پس جناب امام حسن علیه السلام نزد آنجناب دیده و شنیده را بیان فرمودند

پس حضرت متبسم شده دست بدرگاه قاضی الحاجات برداشته عرض کردند که خداوندا

بحق عز و جلال خود آن درخت را از برگ و بار بارور گردان بمجرد دعا نمودن آن درخت

سبز و شاداب شده خوشه ها براورد و جانوران بران نشسته حمد الهی می نمودند خوشه چینی

می نمودند و در رودران درخت چشمه اب ظاهر گردید پس آنجناب از ابر اشاره فرمودند

باز ابر به پرواز آمده بر لب دریا رسید آنجا مرغ بلند عظیم شکسته بال به نظر درآمد حضرت

امیر المومنین علیه السلام از فرزند ارجمند خود ارشاد کرد که نزد آن مرغ برو قصه آن مرغ را

ازو بپرس پس حضرت امام حسن علیه السلام بموجب ارشاد عالی نزد آن مرغ تشریف

بردند و از حقیقت حال او سوال نمود آن مرغ از سر تعظیم کرده عرض نمود که ای ابن

رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من یکی از فرشتگانم و همیشه همراه جناب امیر علیه السلام

در عبادت پروردگار مشغول بودیم و در پناه آنجناب در امن و امان ماندیم چون سرور انبیا

صلی الله علیه و آله و سلم

صلی الله علیه وآله وسلم از این سرای فانی بدار البقا رحلت فرمودند وصی و جانشین او 166

یعنی علی ابن ابی طالب علیه السلام روی بسوی بیت الحزن گذاشته بنده از او

ان امیر آفاق ناتوان و شکسته بال و حیرانم بنده امیدوارم که بوساطت خود ان معجز نما

را از حالم آگاهی فرما که از راه بنده نوازی در حق بنده بدرگاه آن بنده نواز دعا کنند تا که

حق تعالی مرا قوت دهد و بال و پرم را درست سازد پس حضرت امام حسن علیه السلام

ان ماجرا را بعرض پدر بزرگوار خود رسانید فوراً انجناب بامید اجابت دست عطا پرست

بنا بر دعا بر داشته و از خالق ارض و سما حصول مطالبش را درخواست نمود تیر دعا

بهدف اجابت رسید و در اینجا این فرشته قوت بکمال یافته به پر بدو خود را نزد جناب

شاه ولایت مآب رسانیده و از روی تعظیم و تکریم بر آنحضرت سلام کرده عرض نمود

که کسیکه دعوه غلامی از تو و از اولاد تو میدارد و از دولتش بازست جزای آن جنت است

و کسیکه با تو و از فرزندان تو مانند بیزیگس نفاق میدارد سزای آن بدوزخ حاویه است

بشارت باد دوستان و موالیان جناب را نزد حضرت حق جل شانه عزت و حرمت

بسیار است در روضه رضوان و بهشت جاودان از برای پیر و جوان تست پس آنحضرت

فرمودند چگونه موالیان مرا از پیر و جوان بشارت بجان میدهی پس ملک عرض نمود

که حق جل و علی دریای رحمت و مغفرت موج میزند و دران مرغان بسیار هستند

هر که از موالیان تو از سر اخلاص میگوید لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ مرغان از سر نشاط

و خوشحالی سر خود ها را از دریا برآورند وان متکلم بمُحَمَّدٌ الرَّسُولُ اللّٰهِ

کرزان مرغان بر روی دریای رحمت با بالهای خود راهین ساختند اگر بعد ازین آنکس

بگوید

بگویند علی ولی الله وصی رسول الله پس همه مرغان بخروش

۱۵۶ و فغان برسیدند بدرگاه حضرت رب العزت استغاثه نمایند که بار خدایا اینها کلمه طیبه

را بزبان خود نمی آوردند از عصیان ایشان نظر بر گردان و رحمت را از اینها دور گردان

و در رحمت را بر ایشان باز کن و اگر بعد از کلمه از روی صدق باز بگویند علی ولی

الله آن مرغان خوشحالی نموده بر آن دریا طیران شوند و خوانندگان را دعا کنند

و از پرهای آن مرغان که قطره آب بچکد حق سبحانه تعالی از آن فرشتها را خلق کند از

بهر آنکه آنها علی ولی الله گفته است و آن فرشتگان از برای او شان همیشه

طلب مغفرت نمایند و تسبیح و تهلیل و تکبیر گفته باشند و ثواب آن بخواننده کلمه طیبه دهند

چون آن فرشته این سرگذشت پیش آنحضرت بیان نمود پس آنجناب بر آن طرف ملک

یاجوج و ماجوج حکم فرمود این یک چشم زدن ابر در ملک ایشان رفت حضرت امام حسن علیه السلام

یاجوج و ماجوج را ملاحظه فرمودند که قامت ایشان صد گز و درازی گوش هم صد گز بود و بعضی میگویند

که درازی قامت و گوش پنجاه گز بود و هر ساعت صدای مانند رعدی نمودند و از نعره ایشان

دلش میلرزید و غبار سیاهی به نوعی بود که نه روشنی آفتاب و نه ماهتاب در آنجا غیر ممکن است

باز به ابر اشاره کرد ابر پرواز نموده جائی نزول نمود که صدای غریب و آواز مهیب شنیدند حضرت

امام حسن علیه السلام از جناب امیر علیه السلام عرض کردند که یا حضرت این چه ماجرائیست پس

آنجناب از زبان معجز بیان فرمودند که این چنین است که ازین شهر آفتاب طلوع میکند

ازین باعث صدای غریب بر میخیزد که اگر کودکان بشنوند هلاک شوند و اگر این صدا بزن حامله

برسد حمل او ساقط شود و ازین جهت درین شهر انواع سازها و اقسام طبلها و نقارها می

نوازند

که آن صدا گوشش ایشان رسید چون حضرت امام حسن علیه السلام تا اینجا معجزات و کرامات
از قبیل حاجات را مشاهده نموده التماس نمود که یا ابتاه ترا قسم میدهیم بخدا که جاه و منزلت
و قدر و کرامت جناب را عطا فرموده است فقد و نیز التجائی دیگر نبری و بشهر مدینه برسانی
پس آن شاه ولایت التماس فرزندان ارجمند شنیده ابر را فرمود که باز بمدینه برسان پس
ابر بحکم آن شرف بخش حجاز در پرواز آمده بمدینه فرود آمد و این قصه بسیار طولانی است
اختصار نوشته‌ام و مولانا علیه الرحمه این قصیده منبسط تمام ذکر نموده و در کتب معتبر
نیز روایت هست لیکن آنچه سلیمان علیه السلام از جاه و حشمت و ملک دنیا میداشت آنحضرت
علیه السلام از آن مضاعف میداشتند مگر جناب امیر علیه السلام دنیا را مکرر طلاق دادند
دار دنیا هیچ واسطه نداشتند و طلاق دادن دنیا را حضرت سلیمان علیه السلام امکان نداشت

بیت آنچه در تعظیم امکان سلیمان میرود آنکی بود

انهم از تمکین سلیمان تو دوام یعنی آنچه در تعظیم حضرت سلیمان علیه السلام

با وجود علو مرتبه او که در پادشاهی داشت انهم از تمکین سلمان فارسی رضی الله عنه

که بخانواده شما اخلاص تمام منسوب است و حضرت بهترین خلقان در شان

حضرت سلمان ارشاد کرده السلمان منی و من اهلبیتی و این مبالغه است

و اسم مبارک حضرت سلمان رضی الله عنه ماهیه بن بدخشان بود و حضرت مولانا

محمد باقر مجلسی علیه الرحمه والغفران در کتاب عین الحیات قصه سلمان فارسی را

بسیار طولانی می نویسد و آنچه از تاریخ معتبر که محل نوشته اند مستفاد میشود اینست

که عبد الله عباس روایت میکند که حضرت سلمان با من گفت که من نزد انس بر ست

بودم یکروز همراه پدر خود بکنیسه رسیدم دیدم که جمعی بعبادت معبود حقیقی بدل و جان
مصروف هستند پس دلم بسیار گرویده آنطرف گردیده اطوار آن جماعت در نظرم
مستحسن نمود و مخفی از پدرم دران ملت درامدم پدرم ازین واقعه آگاهی یافت مرا مقید کرده
بعد چند روز بحیله خود را ازان قید خلاص همراه کاروان ازانجا بشام رفتم و در کنیسه اسقفی
قیام نمودم بعد چندی یکی مرد خداپرست مرا خبر داد که در موصل مرد زاهد است نزد او برو
من بعد بفرموده وی عمل نموده خود را نزد او رسانیدم و حلقه اطاعت بگوش خود انداختم
و مدتی در مصاحبت او ماندم من بعد صبح زندگانی او بشام رسید از وی پرسیدم که بعد از تو
روی امید بکه آرم جواب داد که ظهور حضرت پیغمبر آخر الزمان در دیار عرب نزدیک است
باید که سعی نمائی و خود را بملازمت آنجناب فضیلت مآب برسانی تا بمرادات روحانی

فاتر گردی بعد از فوت راب همراه کاروان متوجه حجاز شدم پس کاروانیان مرا به

یهودی فروختند وان یهود مرا به یک عمرش فروخت همراه ان یهود به طیبه امدم در انقضی

نزول میمنت شمول حضرت رسول صلی الله علیه واله وسلم بوقوع امده و بنده در محله قبا بما

همراه یک عمرش استقامت میداشتم و شوق زیارت قدمبوسی الفخر کائنات در دلم

زیاده گردید از مراد مخفی نزد انجناب فیض مآب باریاب گردیده از کلمه توحید مشرف

شدم و سرگذشت خود بعرض همایون رسانیدم حضرت ارشاد کردند که اگر برادرم تو

ان یهود را داده حیات از اجوانه نما خود را از ان رها کن پس من از ان گفتم که چه قدر

بر ما داده جواب داد که سیصد نهال به یهودی داده ام مارا بده که بر زا و بمانیم من ان امر را

بجناب رسالت پناه صلی الله علیه واله عرض کردم حضرت فرمودند که بتو خواهم داد در بن عرصه

بیمنت

غنیمت زبیر و حضرت اورده اند انجناب از حصه خود سیصد مثقال بمن عطا فرمودند

ارشاد کردند که بسبب عتق خود را از پنجه ان خلاص نمایی من ان زر را گرفته نزد

ان فرقه حواله نمودم و از قید ان مخلصی یافته روی بملازمت انجناب و سخن گویی اوردم

و انحضرت همان وقت با میر مومنان و پیشوای متقیان فرمود که ازادنامه تحریر کرده

به سلمان مرحمت فرمایید انجناب فورا ازادنامه نوشته و مواهیر کرده بمن تسلیم کردند

و عمر حضرت سلمان دو صد و پنجاه سال و بروایت دیگر سیصد و پنجاه سال گذشته بود

که در خلافت عثمان بن عفان رحلت فرمودند و قبرش در مداین مجاور طاق کسری

واقع است و احوال سلمان طولانیست مناسب نوشتن ندانستم بیت نیست

با سایر انسان خطا باشد خطا گوهر پاکیزه جوهر را

چه نسبت با زحام یعنی آنچه در تو موجود بود از خوبیهای ذاتی و صفاتی

و هیچ کس نبود و تو جوهر پاکیزه هستی و آنچه همه داشتند از خوبیهای تو بها داری

چنانچه در خطبه ایشان که از زبان معجز بیان خود فرموده اند یا این وقت بود که میشوی

این ظلم و طغیان معاویه علیه اللعنة والعصیان با ان امام انس و جان و برگزیده خداوند

رحمان لعنه فرستاده بود که تو چه فضیلت بر دیگران داری و خود را میخواهی که امام

و پیشوا دانی این آنحضرت در خطبه فضیلت خود بموجب فرموده رب العالمین از زبانی

سید المرسلین بیان فرموده اند بترجمه بعضی از ان مبادرت مینماید که از حمد خداوند بعثت

محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم فرموده اند که من آنکسی هستم که نزد من است بحکم خداوند

عالم کلیدهای غیب و نمیدانند کلیدهای غیب را کسی بغیر خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله ممکند اند

دیار نبود

و باز فرمودند که بهمه اشیا را احاطه کرده ام بحکم خدا و علم بهمه چیز محیط است و منم صاحب ذو قرنی

که مذکور در صحایف پیغمبران ما سابق و منم ذو القرنین این امت و منم ان و بس دو برهان

که نزد من است انگشتر حضرت سلیمان و منم دلیل حجت و برهان پیغمبران و منم حساب

کننده جمیع خلایق و منم لوح محفوظ و منم هر که از من پناه خواهد و امیدوار باشد او را در پناه

خود دارم و امید او بر اورم و اگر از من منحرف است او را العذاب دردناک گرفتار گردانم

و منم انچنان کسیکه نزد من است علم کتاب از هر چیز که بوده است و خواهد بود منم ادم صفی الله

و منم حضرت نوح نجی الله و منم ابراهیم خلیل الله و منم حضرت موسی کلیم الله و منم مونس مومنان

و منم گشاینده دریا و منم فرستنده بارانها منم شنواننده صدای رعد و نماینده و تابنده

برق و منم روان کننده ابها در جویها و منم بلند کننده اسمانها و منم شفا دهنده ایوب

و منم نجات دهنده حضرت یونس و منم آن نوری که موسی در کوه طور دید و تو بندید و بخود
نظر نکردند و بیهوش شدند و منم معصوم نزد خداوند که او را شریک و عدیل و نظیر و فرزند
ندارد و منم ترجمان وحی خدا و منم متکلم بهر لغتی در دنیا هستند و منم خازن علم الهی و منم
حجت خدا بر اهل آسمانها و زمینها و منم حجت خدا بر جن و انس و منم صور اول که اسرافیل
خلایق را بمیراند و منم صور دویم که خلایق را زنده گرداند و منم قرآن که در آن شکی نیست
و منم آن اسماء که جناب صمدیت حکم کرده است برای خواندن و منم که قایم است
آسمانها بنور پروردگار من و قدرت او و منم ولی خدا در زمین و او تفویض کرد امر خود
بسوی من و منم حاکم در بندگان او و منم آنکسیکه طلبیده ام آفتاب و مهتاب را و منم
با نور الحنان ناقوری که حق تعالی فرموده است و نقر فی الناقور و منم
مالبن

صاحب نشر اول و آخرم منم برآورنده نباتات و افرازنده درختان و بارآورنده میوه‌ها

و منم جاری کننده کشتیها در میان دریاها و منم بهار مومنان و زکوة ایشان و منم

صاحب کواکب و منم عطا کننده دولتها و منم زایل کننده دولتها و منم بادها و باد نشند ها

منم هلاک کننده جباران و فرعونیان پیشین را به شمشیر ذوالفقار و منم مونس یوسف

در حبس و معلم موسی و خضر هردو و تعلیم کننده من هستند و منم تصویر کننده در رحم ها و منم

خبر دهنده شما را بخبر که میخورید و می‌آشامید و آنچه میکنید در خانه‌های خود ها و منم بردارند

عرش الهی و منم عالم‌ترین کسان بتاویل قرآن و کتابهای پیشین مانند توریت

و انجیل و زبور و مصحف و منم حاکم جبت و طاغوت و سوزنده ایشان و منم انتقام

کشنده از ظالمان و منم برگردانم منافقین را از حوض کوثر و منم آن دروازه که واکرده است

خدای تعالی از برای بندگان خود کسیکه داخل ان دروازه شود مومن بوده است

ماخواهد شد و کسی بیرون ماند از ان دروازه الکافر و منافق است و منم دایم با رسول خدا

صلی الله علیه و اله وسلم در زیر سایهٔ عرش الهی هرجا که بود و بذا الحضرت من همراه انجناب

بودم و منم علم ضامن و ان حضرت رسالت پناه ص علم ناطق هم کفایت کننده کار امت و هدایت

دهنده جمیع خلایق و منم عالم بکتابهای خدا و منم صابر بر جفای قوم و منم صادق در

اقوال خود و منم شاخ زیتون که حق سبحانه تعالی ارشاد میکند شجرةٍ مبارکةٍ

زیتونة لا شرقیةٍ و لا غربیةٍ یکاد زیتها منم قندیل

از قنادیل نبوت منم بنده علمای بندگان را و پوشیده نمی شود از من

چیزی نه در زمین و نه در آسمان و منم خازن اسمانها و زمینها و منم برای عدل

و منم دانند

ومنم داننده بعضی از زبانها و حادثات و کسی عمل بر حید که بسیار از بسیار کرده باشد
مکلفند بعضی از معرفت و شناسائی من قبول نشده و نمی شود و منم داناتر بعدد مورچها
و مقداران و صنعت ان و منم شناساتر بمقدار کوهها و وزن آن و منم واقف تر
از قطره های باران و منم که گشته ام کشته را و انرا باز زنده کرده ام و منم که چون کفار بر اراده
فساد امدند مشت خاک بر ایشان انداختم بعضی ازانها فور برگشتند و منم صاحب کتاب
از کتابهای پیغمبران و منم الخیان کسکه حجت گرفت ولایت مرا بر امم سابق که
قبول ولایت من کرد در عافیت ماند و الا مسخ شد منم کعبه که بیت الحرام است
منم محمد مصطفی منم علی مرتضی منم مدح کرده شده از زبان روح القدس منم صفت کرده
شده بهزار صفت از صفتهای حق سبحانه تعالی و منم که بدست ماست کلیدهای

هست وددوزخ ومنعم قسمت کننده ان پس چنین کسی را با سایر انسان نسبت

نمودن خطائی بلیغ است ودران شک وشبهه نیست وای بر حال انکسی بتیره روزگار

بدکردار که برچنین برگزیده الله که مالک ومختار درکارخانه پروردکار ووصی وبرادر

حبیب کردگار است بران اعلا دنا رکه از خس وخاساک پست تراند ترجیح میدهند وبهتر

میدانند چراکه از فهم حق بین عین بی نصیب هستند وزنک عداوت از ازان دل

انها احاطه کرده است از بدبختی طالع بصارت ندارند بیت مثل تو جز

مصطفی صورت نه بند عقل کل معنی ایمان

ما ننیت روشن والسلام ومعنی این ظاهر است ومراد

انست که باعتقاد ما درباره تو انست که تراوصی محمد مصطفی وبرادر نفس رسول مجتبی

صلی الله علیه واله وسلم

464

صلی الله علیه واله وسلم در گوشت و پوست او میدانم و دیگر انزا بر تو هیچ وجه الوجوه تفضیل

نمیدهیم بغیر از سید انبیا افضل از تو کسی را نمیدانیم و جناب را مانند نصریان و غلات

بخدائی تو قرار نمیکنیم مگر این خوب میدانیم که خداوند کریم در کائنات خود مثل جناب

کسی را نه آفریده است و نخواهد آفرید و بعضی دیگر انزا بر الحضرت تفضیل میدهند و درجه

الجناب را کمتر از ابوبکر و عمر و زید و خالد میدانند و آنگروه بسیار اند بلکه بیشتر از سایر ناس

اند و بعضی گروه الحضرت را خدا میدانند و بر خدائی او ثابت و قایم اند و این گروه نصرانیان

و غلات اند و نصیر شخصی بود که در سفر صفین همراه رکاب الجناب مشرف بود و چون

اصحاب الحضرت نزدیک صفین رسیدند راه عبور دریای ایشان ظاهر نبود پس انها

نزد الجناب فضیلت مآب آمده عرض نمودند که یا حضرت راه عبورات دریا بر ما دریافت

منیت پس آن معجز نما نصیر را طلب فرموده ارشاد نمودند که بطرف فلان صحرا رفته آواز زده که ای جمجمه راه عبور دریا کدام سمت است پس نصیر نفر موده جناب امیر به همان صحرا رفته آواز داد که ای جمجمه باید راه عبور دریا را بر ظاهر کند پس بمجرد آواز سه هزار نفر بجواب مبادرت نمودند و گفتند لبیک لبیک یا داعی امیر مؤمنان کدام جمجمه را طلب میکنی ما سه هزار کس با ین اسم ها موسوم هستیم نصیر برگشته این ماجرا را بعرض رسانید پس آنحضرت فرمودند که باز برود ندا کن که جمجمه ابن مره بن گرگره را میخواهم باز بدستور سابق برفت و آواز داد ده نفر جواب دادند که ما ده نفر هستیم از این عشره کدام نفر را میطلبی نصیر باز آمده حالش را بعرض همایون رسانید پس آن معجز نما از زبان معجز بیان گوهر افشان شده که حالا برود جمجمه بن مره

بن اام ٥

165

این کرکره بین دریا بار را طلب نما چون نصیر بمرتبهٔ تسلیم رسیده اواز داد فور جواب

امد که لبیک چه میگویی نصیر گفت که راه عبور دریا کجاست جمجمه نشان عبور داد و

و گفت که از طرف این کمترین اداب و تسلیمات بخدمت حضرت امیرالمومنین علیه السلام

عرض کرده دهید چون نصیر درخدمت مولای مومنان امده عرض نمود که جمجمه راه

نمای کرده واداب بحضور گذرانیده بجای خود باز رفت حالا بنده عرض مینماید که

کارهای دامهای عجیب از تو مشاهده کرده ام پس بتحقیق خدای توی چون الحضرت

این کلام کفر از زبان ان باعتقاد شنید از شمشیر ابدار سر ان وفادار جدا کرد

چون فرط دوستی و عطاعت و فرمان برداری او ملاحظه حضور امده بود از جنبش

محبت باز اورا زنده گردانیده فرمود که بگو خدا یکیست و علی بنده کمترین اوست لیکن نصیر

عرض نمود ای خدا کیست مگر آن تویی حضرت بار دیگرش زنده و باز زنده گردانید

باز التماس نمود الله تویی سمیع و بصیر یگانه و بی همتا امورها از تو بوقوع می آید که این کار

ز بنده نیست باز اصحاب انکار گشتند و همچنین بهفتاد مرتبه گردن زدند و زنده گردانیدند مگر

آن مرد به اعتقاد خود جز این کلمه دیگر بر زبان نیاورد و آخرش او از تلف رسید که انکار حالش بگذار

پس آنکس تا زندگی از گفته خود برگشت تا بجهنم واصل شد نعوذ بالله من هذا

الاعتقاد و معنی ایمان ما همین است که تو را امام و پیشوا و بنده خاص و مالک کارخانه

رب جلیل و موصوف به همه صفات علیا میدانیم و لهذا اسلام ثبت زائران

حضرتت را بر در خلد برین میسر نهاد او از طبتم فادخلوها خالدین مولانا علیه الرحمه میفرماید که زائران روضه حضرت

امام در بهشت

را ببرد در بهشت برین آواز طبتم فادخلوها خالدین میدهند و ثواب

زیارت آنجناب زیاده از آنست که قلم شکسته رقم بنگارش آن مبادرت تواند نمود

لهذا بدو حدیث را اکتفا می نماید که در کتاب کافی از محمد بن عثمان او از حضرت

محمد بن علی الباقر علیه السلام روایت میکند که جناب رسالت ماب صلی الله علیه و آله و سلم

فرمودند که یا علی علیه السلام کسیکه زیارت کند مرا در حیات یا در ممات و کسی که

زیارت نماید ترا و فرزندان ترا در حیات یا بعد از وفات ضامن میشوم از هول و

شداید روز قیامت تا انکه خلاص نموده او را همراه خود گرفته در بهشت بدرجه مقامات

خود جای بدهم ایضاً در همان کتاب مستطاب از یونس بن وهب روایت کرده که

داخل مدینه شده بخدمت حضرت ابی عبدالله علیه السلام مشرف شده عرض نمودم که

فدای تو شوم برای زیارت جناب حاضر شده ام و از بدنصیبی و شومی طالع خود از زیارت

جد امجد حضرت محروم ماندم حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند که بدکردی ای نصر

اگر نه بودی تو از شیعیان نظر بر تو نکردم آیا زیارت نکرده کسی را که زیارت میکنند حق تعالی

با ملائکه خود و زیارت میکنند او را پیغمبران و زیارت می نمایند او را مومنان و صالحان و

برگزیدگان عرض نمودم که فدایت شوم از این حال آگاه نبودم پس باز حضرت فرمودند که ای

نصرت بدان بدرستی و تحقیق که حضرت امیرالمومنین علیه السلام افضل است نزد خدا

از ائمه و سایر مخلوق و ثواب زیارت آنجناب علیه السلام را مجال تقریر و تحریر نیست

حالا برو و زیارت قبر انور نما که از ثواب بهره ور شوی چرا که حضرت امیرالمومنین علیه

السلام افضل است و فضیلت در زیارت او بیشتر است چون سخن باینجا رسید و مقصود

محصول

۱۶۶

منحصول و مأمول موصول گشت ختم کلام بدعا است و الحق بمنه و خدایا بحق

محبت این برگزیدگان که حلقه اطاعت غلامی بر جمیع مومنان واجب و لازم است

که از سبب دوستی ایشان نجات عقبی و دنیا مقرر فرموده نزد تو از روی عجز

رو بشفاعت آورده ام که بحرمت نورهای روشن تو که از باعث ایشان دنیا را

روشنی داده و بحق ضیاهای تو که چراغ قلوب هدایت یافتگان گردانیده

و بحق لطف خفی و جلی و جود و دوستی تو و بحق برگزیدهای تو که چهارده و دلیل

و هادی مانند شب چهارده اند اقرار به بهترین بودن آن فخر کائنات از سایر

مخلوقات تو بر ما ثابت و منکشف گشته که آنچه که هستند همین هستند هر که از جن

و انس و دد و دام و وحوش و طیور وسیله او بنا دارد پیش رب العزت سرخرو و کسی که منحرف است

زر در وئیس درین باب شکی و ریبی در دلها باقی نماند و یا بار الها بحق حضرت

محمد مصطفی نبی و بحق علی مرتضی ولی و بحق فاطمه زهرا کوکب دری و بحق حسن مجتبی

زکی و بحق حسین شهید کربلا صفی و بحق زین العابدین خفی و بحق باقر ولی و بحق صادق

سنی و بحق کاظم ولی و بحق رضا رضی و بحق جواد تقی و بحق هادی نقی و بحق حسن عسکری

و بحق صاحب الزمان محمد مهدی صلوات الله علیهم اجمعین که عطا کن بر بنده خود که

آفریده اند در این عصر از برای دستگیری غلامان علی ابن ابی طالب علیه السلام و خیر

موالیان امیر المومنین صلوات الله علیه که اسم مبارک سید حسن خان بهادر دام اقباله و حشمته

طول عمر و صحت سلامتی در بدن و در آنگردان رشته زندگانی او و محافظت و نگاه دار

کن از شر جمیع اشرار و بدیهای همه کفار و سالم دار از جمیع امراض و در حفظ و حراست خود

نگاه دار

نگاهدارد و او را با جمیع فرزندان و اقربا و دوستان و بزرگی شان یعنی جناب خان

468

خداوند نعمت فیاض زمان دستگیر بیکسان جناب مستطاب معلی القاب اعاعلی

بهادر ناظم الملک نصرت جنگ دام اقباله و حشمته را از چشم زخم حاسدان و اگر بند عنان

دشمنش بر فرق اعدا و درازی عمر و مزید دولت و حشمتش شاد و خورم ساز بسان

او رابند بنیاد عقبی بمدارج علیا و معارج عظمی و مرادات قلبی و حاجات دلی از فضل

و کرم خود بر آورد و نام دشمنان او را از صفحه روزگار محو فرما و هستی اعدائش

بزودی به نیستی مبدل نما خداوندا تو ای رحیم و کریم و اجابت کننده دعاها و رد نمی کنی

عرض سائلان پس ای خالق حقیقی جمیع دعاها که این بنده حقیر فقیر عاصی معاصی که

در حق این موالی مجازی نموده ام مستجاب کن یا الله العالمین و

یا خیر الناصرین توحیدک و تمجیدک و منک و

جودک و رحمتک یا ارحم الراحمین فقط

بدستگیری و تحقیق که فراغ حاصل گردید از تالیف و تحریر این رساله میمونه مبارکه

موسوم است به اعجاز اسدی در شرح هفت بند این نسخه سید طبع نازک پسند و

مرغوب خاطر ارجمند اشرف اقدس گوهر یکدانه نامدار جوهر سیف ید اختر برج سعادت

دستگیر مومنان حاجت روای درماندگان فیض بخش فیاض زمان غور رس بیکسان

پشت پناه محتاجان جناب نواب کامیاب مستطاب معلی القاب سپهر ارکان

مومن انتخاب جناب نواب سید حسن خان بهادر رهبر جنگ دام الله ظل شانه

و ضاعف الله قدره و حشمته بحق شرف بخش اولین و آخرین و ائمه طاهرین

المدون

179

المیامین صلوات الله علیهم اجمعین بخطی ربط حقیر و کمترین فقیر عاصی پر معاصی عبد

بشرح

ذلیل بنده علی حسین رضوی غفر الله لوالدیه و لجمیع المؤمنین والمؤمنات این

سنیرده خیر الله مثنوی سر نوشت خود خراب نموده بتاریخ بست و دویم رجب المرجب

هر دو شنبه بمقام بیت السلطنت لکهنو که از گردش فلک نا هنجار بیت الحزن گردیده با تمام

رسید الحمد لله امیدوارم که هر جا سهوی و خطای شده باشد بنظر اصلاح ملاحظه فرمایند و

بحق هر این مبتدی اعتراض نکنند که از خوردان خطا و از بزرگان عطا بموجب بیت

قاریا بر من مکن چندین عتاب   گر خطایی رفته باشد در کتاب   هر که خواند دعا

طمع دارم   زانکه من بنده گنهکارم   مالک این شرح نواب صاحب القابه سید محمد

بقیمت عالی ... خریده